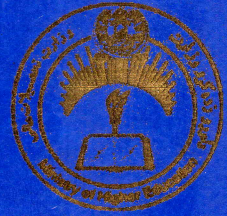




پوهنتون سلام

پوهنځی شرعیات و قانون

پروگرام ماستری فقه و قانون



امارت اسلامی افغانستان

وزارت تحصیلات عالی

معینیت امور علمی

اختلافات امامان ثلاثه احناف (امام ابوحنیفه، امام

ابویوسف، امام محمد رحمهم الله) در حدود و اثر

آن در قوانین افغانستان

(پایان نامه ماستری)

محصل: عبدالمتین " عزام "

استاد رهنما: وزیر محمد " سعیدی "

سال: ۱۴۰۱ هـ.ش. ۱۴۴۴ هـ.ق.



پوهنتون سلام

پوهنځی شرعیات و قانون

پروگرام ماستری فقه و قانون



امارت اسلامی افغانستان

وزارت تحصیلات عالی

معینیت امور علمی

اختلافات امامان ثلاثه احناف (امام ابوحنیفه، امام ابویوسف، امام محمد رحمهم الله) در حدود و اثر آن در قوانین افغانستان

(پایان نامه ماستری)

محصل: عبدالمتین " عزام "

استاد رهنما: وزیر محمد " سعیدی "

سال: ۱۴۰۱ ه.ش. ۱۴۴۴ ه.ق.

الله الرحمن الرحيم



پوهنتون سلام

پوهنځی شرعیات و قانون

دیارتمنت فقه و قانون

بورد ماستری

تصدیق نامه

محترم عبدالمتین ولد عبدالرحیم ID: نمبر 515-98-MSF-SH محصل دور هفتم فقه و قانون که رساله ماستری خویش را زیر عنوان: اختلاف ائمه ثلاثه احناف در حدود و اثر آن در قوانین افغانستان به روز دله ددند تاریخ ۱۳۰۱/۱۰/۲۰ هـ ش موفقانه دفاع نمود، و به اساس بررسی هیات تحکیم مستحق ۹۱ (نمره به عدد) نود و یک (نمره به حروف) گردید، موفقیت شان را از الله متعال خواهانیم.

اعضای هیات تحکیم:

ردیف	نام استاد	عضویت	امضاء
۱	دکتور مومن حلیمی	عضو هیات	
۲	سر محقق سید حبیب شاکر	عضو هیات	
۳	استاد وزیر محمد سعیدی	استاد رهنما و رئیس جلسه	

..... معاون علمی

..... امر بورد ماستری

اهداء

رساله خویش را در قدم نخست برای والدین گرامی و برادران عزیزم که واقعاً در قسمت پرورش، تعلیم و تحصیل بنده لحظه ی تغافل ننموده اند.

برای کاکای عزیز، مهربان و دلسوزم محمد صفا، که از یک طرف بهترین معلم من بود و از طرف دیگر بهترین مربی در زندگی برایم بود.

برای تمام اساتید عالیقدرم، که در حقیقت هر یک شان حیثیت پدر معنوی و آب حیات روحی بنده در زندگی بوده اند.

برای تمام دعوتگران و بیدارگران که لحظه به لحظه در فکر رشد روحی و معنوی جوانان این سرزمین بشکل حقیقی و واقعی هستند و عملاً در این قسمت سعی و تلاش دارند.

به تماماً شهداء اسلام که جانهای عزیز شان را فدا و قربانی اعلاى کلمة الله نمودند.

و در اخير به تمام مسلمانانی که در راه جهاد و حق مبارزه می کنند، اهداء می نمایم.

سپاسگزاری

در اول شکر و سپاس پروردگاری را که برایم توفیق عنایت فرمود تا این رساله ماستری خود را به پایان برسانم.

در قدم دوم از وزارت محترم تحصیلات عالی ابراز تشکر و امتنان می نمایم، که از یک طرف زمینه تحصیل را مساعد ساخته است و از طرف هم بزرگترین حامی برای مراکز تحصیلی می باشند.

در قدم سوم سپاس و تشکری خویش را خدمت تمام کسانی که مرا در این راه یاری نمودند، تقدیم میکنم و از پوهنتون سلام و مسئولین شان، مخصوصاً از پوهنچی شرعیات، دیپارتمنت فقه و قانون، اظهار سپاس می نمایم که در مدت تحصیل ام، برایم هر نوع کمک نمودند.

در قدم چهارم از تمام اساتید معظم و گرانقدرم به ویژه از استاد گرامی ام، استاد وزیر محمد "سعیدی" که رهنمایی بنده را به عهده گرفتند و وقت گرانبهای خویش را در این راستا صرف کردند، اظهار امتنان نموده که ما را رهین منت خود ساختند، فجزاه الله خیراً!

خلاصه بحث

تحقیق حاضر، روی اختلافات امامان ثلاثه احناف (امام ابوحنیفه، امام ابویوسف و امام محمد رحمهم الله) در حدود و اثر آن در قوانین افغانستان است، منظور از حدود مجازات و عقوبات معین است که بعنوان حقّ الله بر مکلفین، واجب گردیده است که عبارتند از: حد زنا، قذف، ارتداد، سرقت، شراب و حرابه اند. آگاهی از این موضوع از ضرورت مبهم جامعه ما است، زیرا ما را از آگاهی بیشتر در قسمت دین مان بخصوص حدود که حقوق الله هستند، کمک نموده و هم به قول راجح و موافق عصر امروزی رهنمای می کند. سبب اختیار این موضوع: اهمیت این موضوع و آگاهی جامعه روی این موضوع می باشد. قبل از این تحقیق، تحقیق دیگر بشکل تطبیقی با قوانین افغانستان صورت نگرفته و این اولین تحقیق تطبیقی تحت این عنوان است. این تحقیق بشکل کتابخانه و با روش تحلیلی توصیفی صورت گرفته است.

حدود عبارت از جزای تعیین شده اند، که از جهت حقوق الله متعال و حد قذف از جهت حقوق الله و حقوق العباد واجب شده اند. اصل اختلاف امامان ثلاثه احناف (امام ابوحنیفه، امام ابویوسف و امام محمد رحمهم الله) در مسایل اصلی و کلیدی حدود نمی باشد، بلکه این اختلاف بر مسایل متفرع و جزئی حدود بوده، که نظر به برداشت امامان ثلاثه از نصوص شرعی صورت گرفته، سپس قوانین افغانستان از آن اختلافات را انعکاس داده است، مثلاً در حد زنا با تحقیق من سه مورد اختلافی را قوانین افغانستان اشاره کرده، از جمله مقاربت در دُبر زن جزای تعزیری دارد، اکراه شدن مرد به زنا و سقوط حد زنا و ازدواج با محارم و وطی همراه شان حد را ساقط می گرداند. در حد قذف چهار مورد: تعیین وکیل تا از حقوق مقذوف دفاع نماید، با نسبت دادن لواطت به یک شخص حد قذف لازم نمی شود، حبس متهم به قذف بعد از اثبات دلایل و جواز گرفتن کفالت از شخص متهم به قذف. در حد سرقت دو مورد: یک مرتبه اقرار به سرقت قطع را واجب می گرداند و بر شخص کفن کش، حد سرقت نیست. در حد حرابه دو مورد: در صورت ارتکاب قتل راهزنان اول اعدام سپس مصلوب شوند و یک مرتبه اقرار به حرابه حد را واجب می گرداند. در حد شراب دو مورد: خرید و فروش مواد نشه آور حرام است و تلف نمودن مواد مسکر و نشه آور، ضمان (تاوان) ندارد. در حد ارتداد دو مورد: با ارتداد زوج تفریق میان زوجین بدون طلاق صورت می گیرد و وقتی که دو طفل ذمی عاقل نکاح نمایند سپس زن مسلمان گردد و شوهر امتناع ورزد باید میان شان تفریق صورت گیرد.

کلید واژه ها: ایمه ثلاثه احناف، حدود و تعزیرات، مسایل و موضوعات متفرع، فقه و قوانین افغانستان.

فهرست مطالب

مقدمه..... ۱

فصل اول

مفاهیم و کلیات

مبحث اول: زندگی نامه امامان ثلاثه احناف و روش مذهب شان در مسایل فقهی..... ۷

مطلب اول: زندگی نامه امام ابوحنیفه رحمه الله..... ۷

مطلب دوم: زندگی نامه امام ابویوسف رحمه الله..... ۱۹

مطلب سوم: زندگی نامه امام محمد رحمه الله..... ۲۲

مطلب چهارم: روش مذهب احناف در مسایل فقهی و اصول استنباط آنها..... ۲۷

مبحث دوم: شناخت حدود..... ۳۴

مطلب اول: تعریف حدود..... ۳۴

مطلب دوم: حکم حدود..... ۳۵

مطلب سوم: اسباب حدود و فرق حدود با قصاص و تعزیر..... ۳۸

مطلب چهارم: شروط حدود..... ۴۱

مطلب پنجم: آثار حدود..... ۴۱

فصل دوم

اختلاف امامان ثلاثه احناف در حد زنا و قذف و اثر آن در قوانین افغانستان

مبحث اول: اختلاف امامان ثلاثه احناف در حد زنا و اثر آن در قوانین افغانستان..... ۴۳

مطلب اول: تعریف زنا، شروط و عقوبت آن..... ۴۳

مطلب دوم: مقاربت در دبر زن جزای تعزیری دارد..... ۵۰

- مطلب سوم: اکراه شدن مرد به زنا و سقوط حد..... ۵۲
- مطلب چهارم: ازدواج با محارم و وطی همراه شان حد را ساقط می گرداند..... ۵۴
- مبحث دوم: اختلاف امامان ثلاثه احناف در مسایل حد قذف و اثر آن در قوانین افغانستان..... ۶۰
- مطلب اول: تعریف قذف، شروط و عقوبت آن..... ۶۰
- مطلب دوم: تعیین وکیل تا از حقوق مقذوف دفاع نماید..... ۶۵
- مطلب سوم: با نسبت دادن لواطت به یک شخص حد قذف لازم نمی شود..... ۶۸
- مطلب چهارم: حبس متهم به قذف بعد از اثبات دلایل..... ۷۰
- مطلب پنجم: جواز گرفتن کفالت از شخص متهم به قذف..... ۷۳

فصل سوم

اختلاف امامان ثلاثه احناف در حد سرقت و حراجه (راه زنی) و اثر آن در قوانین افغانستان

- مبحث اول: اختلاف امامان ثلاثه احناف در مسایل حد سرقت و اثر آن در قوانین افغانستان..... ۷۷
- مطلب اول: تعریف سرقت، شروط و عقوبت آن..... ۷۷
- مطلب دوم: یک مرتبه اقرار به سرقت، قطع را واجب می گرداند..... ۸۵
- مطلب سوم: بر شخص کفن کش، حد سرقت نیست..... ۸۶
- مبحث دوم: اختلاف امامان ثلاثه احناف در مسایل حد حراجه و اثر آن در قوانین افغانستان..... ۸۹
- مطلب اول: تعریف حراجه، شروط و عقوبت آن..... ۸۹
- مطلب دوم: در صورت ارتکاب قتل، راهزنان اول اعدام سپس مصلوب شوند..... ۹۴
- مطلب سوم: یک مرتبه اقرار به حراجه، حد را واجب می گرداند..... ۹۷

فصل چهارم

اختلاف امامان ثلاثه احناف در حد شراب و ارتداد و اثر آن در قوانین افغانستان

- مبحث اول: اختلاف امامان ثلاثه احناف در مسایل حد شراب و اثر آن در قوانین افغانستان..... ۹۹
- مطلب اول: تعریف شراب، شروط و عقوبت آن..... ۹۹
- مطلب دوم: خرید و فروش مواد نشه آور حرام است..... ۱۰۴
- مطلب سوم: تلف نمودن مواد مسکر و نشه آور، ضمان (تاوان) ندارد..... ۱۰۷
- مبحث دوم: اختلاف امامان ثلاثه احناف در مسایل حد ارتداد و اثر آن در قوانین افغانستان..... ۱۱۰
- مطلب اول: تعریف ارتداد، شروط و عقوبت آن..... ۱۱۰
- مطلب دوم: با ارتداد زوج، تفریق میان زوجین، بدون طلاق صورت می گیرد..... ۱۱۶
- مطلب سوم: وقتی که دو طفل ذمی عاقل نکاح نمایند..... ۱۱۸
- نتیجه گیری..... ۱۲۲
- پیشنهادهات..... ۱۲۳
- فهرست آیات قرآن کریم..... ۱۲۴
- فهرست احادیث نبوی..... ۱۲۵
- فهرست اعلام..... ۱۲۷
- فهرست منابع و مأخذ..... ۱۳۱

مقدمه

الحمد لله رب العالمين، والعاقبة للمتقين، ولا عدوان الا علي الظالمين، والصلاه والسلام علي سيدنا محمد الذي ارسله ربه رحمة للعالمين و علي آله و صحبه اجمعين.

اما بعد: تحقيق حاضر، روي اختلافات امامان ثلاثه احناف (امام ابوحنيفه، امام ابويوسف و امام محمد رحمهم الله) در حدود و اثر آن در قوانين افغانستان است، منظور از حدود مجازات و عقوبات معين است که بعنوان حقّ الله بر مکلفين، واجب گردیده است که عبارتند از: حد زنا، قذف، ارتداد، سرقت، شراب و حرايه. موارد ذکر شده حدودی هستند، که در جوامع کنونی گاهی پيش می آیند.

گفتنی است تنها اين موارد از مصاديق حدود به شمار نمی آیند، بلکه متعلقات و متفرعات هر کدام از اينها نیز از حدود محسوب می شوند؛ مثلاً در حد زنا که یکی از مصاديق حدود است، متعلقات و متفرعات آن مانند تعريف زنا، شروط آن، حکم آن، عقوبت آن، کیفیت تطبیق آن و...، نیز از مسایل حدود به شمار می آیند.

در اين تحقيق می خواهيم، هر کدام از حدود را در تحت یک مبحث، بررسی نمايم، بشکل که در آن مبحث، اول آن حد را معرفی نموده، سپس احکام و مسایل فرعی و اختلافی آن حد را که در بين امامان ثلاثه احناف (امام ابوحنيفه، امام ابويوسف و امام محمد) رحمهم الله صورت گرفته، بيان نمايم، لازم به ذکر است که تمام مسایل و موضوعات اختلافی میان امامان ثلاثه را ذکر نمی کنم، بلکه همان احکام و مسایل فرعی که در قوانين افغانستان انعکاس یافته اند، بعد از آن قول راجح را در میان شان همراه وجوهات ترجیح حسب توان خود تذکر داده و بعد از ذکر قول راجح، در اخیری هر مسئله و موضوع فرعی اختلافی، قوانين افغانستان را راجع به آن موضوع تذکر می دهم، که راجع به آن موضوع و مسئله فرعی اختلافی از قول کدام امامان ثلاثه متأثر گردیده اند و در قوانين افغانستان (کود جزا، اصول اجراءات جزائی و قانون مدنی) آن قول انعکاس یافته است.

اهمیت و ضرورت تحقيق

تحقيق روي اين موضوع (اختلافات امامان ثلاثه احناف (امام ابوحنيفه، امام ابويوسف و امام محمد رحمهم الله) در حدود و اثر آن در قوانين افغانستان) از ضرورت مبرم جامعه ما است، زیرا با معرفی از مسایل اختلافی میان امام ابوحنيفه رحمه الله و صاحبينش امام ابويوسف و امام محمد رحمهما الله و آگاهی از دلایل

شان و هم آگاهی از قول راجح شان ما را از آگاهی بیشتر در قسمت دین مان بخصوص حد زنا، سرقت، حرابه، شراب و ارتداد که حقوق الله بوده و حد قذف که حقوق الله و حقوق العباد است، کمک می کند.

از طرف دیگر این اختلافات ما را به قول راجح و موافق عصری امروزی رهنمای می کند، که ما باید همه وقت در هر بخش از دین خود، قول راجح را عملی سازیم، و با عملی سازی آن، راه سهل و آسان و موافق عصر را بدست می آوریم.

همچنان با بررسی مسایل اختلافی در مسایل و موضوعات حدود و غیره از موضوعات اسلام از نگاه امامان ثلاثه احناف امام ابوحنیفه، امام ابویوسف و امام محمد رحمهم الله و معرفی از قول راجح آنها ما را به سعادت و نیکبختی دارین کشانیده و از طرف دیگر انعکاس و تأثیر پذیری قوانین افغانستان از فقههای اسلامی بخصوص از فقههای ائمه ثلاثه احناف، اعتبار این قوانین را نزد مردم بلند و بالا برده و مردم از قوانین اطاعت نموده و به دیده قدر می نگرند.

اسباب اختیار موضوع

۱- اهمیت این موضوع سبب اختیار این موضوع گردید، زیرا آگاهی از مسایل اختلافی حدود میان امامان ثلاثه احناف و انعکاس آن در قوانین افغانستان، ما را به قول راجح و صواب روی این موضوع رسانده و از اشتباهات در تطبیق مجازات آن جلوگیری می کند.

۲- تحقیقات موجود پیرامون این موضوع به زبان فارسی بسیار کم و خلاصه بود، که نمی توانست تمام جوانب این مسئله را دربر می گرفت، بنابراین، ایجاب می کرد تا تحقیقات بیشتر صورت گیرد.

۳- همچنان تحقیقات پراکنده روی این مسئله بزبان عربی موجود بود، که دسترسی به آنها برای عام مردم مشکل بود.

۴- فهم درست و صحیح از حدود و مسایل اختلافی آن سبب دیگر برای اختیار این موضوع گردید.

۵- غفلت بعضی مسلمانان از انجام بعضی حدود و عدم آگاهی از مجازات دنیوی و اخروی آن سبب دیگر برای انتخاب این موضوع است.

سوالات تحقیق

سوال اصلی: امامان ثلاثه احناف در کدام مسایل حدود اختلاف نموده، که در قوانین افغانستان انعکاس

یافته اند؟

سوالات فرعی:

۱- موارد اختلافی امامان ثلاثه احناف در حد زنا و قذف که در قوانین افغانستان انعکاس یافته اند،

کدام ها اند؟

۲- موارد اختلافی امامان ثلاثه احناف در حد سرقت و حرابه که در قوانین افغانستان انعکاس یافته

اند، کدام ها اند؟

۳- موارد اختلافی امامان ثلاثه احناف در حد شراب و ارتداد که در قوانین افغانستان انعکاس یافته اند،

کدام ها اند؟

اهداف تحقیق

۱. نخستین هدف که در نوشتن این تحقیق در نظر گرفته شده است، آگاهی دادن از حدود و مسایل اختلافی آن است، تا مردم از انجام حدود خودداری نموده، به همین شکل در وقت تطبیق مجازات حدود به قول راجح عمل نمایند.

۲. آگاهی دادن است از نقش و جایگاه فقه اسلامی، مخصوصاً درین قبال که تماماً مسایل و موضوعات اختلافی و عدم اختلافی حدود را تذکر و واضح کرده است.

۳. بیان نمودن اختلافات امامان ثلاثه احناف در باب حدود، که اختلافات باعث روشن شدن حقیقت حدود گردیده است.

۴. ادای مسئولیت است، زیرا وقتی که یک محصل از درجه ماستری فارغ می گردد، لازم است تا همراه فراغتش یک رساله تقدیم نماید و من این عنوان را به این هدف انتخاب نمودم.

۵. خدمت در پخش و نشر یک موضوع دینی که کمتر در زبان فارسی به آن توجه شده است.

۶. انجام دادن یک صدقه جاریه.

پیشینه تحقیق

در قسمت اختلافات میان امامان ثلاثه احناف رحمهم الله در بخش حدود، کتابهای فقهی آن اختلافات را تذکر

داده اند و همچنان برخی رساله ها و مقالات راجع به حدود نوشته شده اند، ولی کتاب مشخص به این نام که مسایل اختلافی ایمة ثلاثه احناف را در بحث حدود نوشته کرده باشد، سپس اثر این اختلافات را در قوانین افغانستان انعکاس داده باشد، نوشته نشده است.

از جمله کتابهای که این اختلافات را میان ایمة ثلاثه احناف صرف بحث کرده اند، قرار ذیل اند:

- ۱- أبحاث حول الحدود في الإسلام: از جمعه علي الخولي است، که در سال ۱۴۰۱ هـ در مدینه منوره به طبع رسیده است.
- ۲- الأحكام التي خالف فيها الظاهرية الأئمة الأربعة في الحدود (دراسة مقارنة): از حسن عبد الله عبد المقصود أبو زهو است، که در سال (۱۴۲۷ هـ - ۲۰۰۶ م) در جامعه ازهر به طبع رسیده است.
- ۳- وجوب تطبيق الحدود الشرعية: از عبد الرحمن بن عبد الخالق اليوسف است، که در سال (۱۴۰۴ هـ - ۱۹۸۴ م) در مکتبه ابن تیمیة کویت به طبع رسیده است.
- ۴- الحدود والتعزيرات والأيمان والكفارات: از طارق الطواري است که در مکتبه شامله موجود است و دارای طبع نیست.
- ۵- کتاب الحدود والسلطان: از عبد الله قادري الأهدل است، که در مکتبه شامله موجود بوده و دارای طبع نیست.
- ۶- عقوبة الارتداد عن الدين بين الأدلة الشرعية وشبهات المنكرين: از عبد العظيم إبراهيم محمد المطعني است، که در سال (۱۴۱۴ هـ - ۱۹۹۳ م) در مکتبه وهبه قاهره طبع شده است.
- ۷- حد الخمر في الشريعة الإسلامية: از تیسیر أحمد عبل الركابي است، که در سال (۲۰۱۲ م) در جامعه بصره طبع شده است.

این همه کتابهای که تذکر رفتند بحث شان روی حدود بوده اند، ولی اختلاف امامان ثلاثه احناف را در باب حدود و انعکاس آن را در قوانین افغانستان به بحث نگرفته اند.

همچنان این کتابها به زبان عربی بودند و به زبان فارسی که یکی از زبان های ملی افغانستان است، روی این گونه موضوعات کم بحث گردیده بود، بنابراین، این عنوان را به حیث رساله ماستری خود انتخاب نمودم.

روش تحقیق

تحقیق حاضر از جمله تحقیق کتابخانه‌ی محسوب می‌گردد، که تفصیل آن قرار ذیل است:

الف: ذکر آیات در رابطه به حدود همراه نام سوره و شماره آیات، با ترجمه آیات از ترجمه تفسیر نمونه که مؤلف آن: مکارم شیرازی است اخذ نموده ام، زیرا که یک ترجمه مفهومی و روان بود.

ب: بیان کردن صورت مسئله و ذکر اقوال فقهای احناف از کتاب های شان، پیرامون آن در صورت که مسئله اختلافی باشد، همراه دلایل شان و نقل قول راجح در اخیر مسئله‌ی که میان امام ابوحنیفه و صاحبین رحمهم الله اختلاف است.

ج: تخریج احادیث که در رابطه با حدود اند، از کتاب های حدیث، با ذکر نام نویسنده کتاب، خود کتاب، محل چاپ، نام ناشر، طبع و سال طبع، همراه جلد و صفحه آن.

د: از منابع معتبر قدیم استفاده نموده ام و کمتر به منابع معاصر مراجعه نمودم مگر اینکه در منابع قدیم، پیدا نکردم.

ه: از منابع احناف استفاده نموده ام، مگر در موارد که از مذاهب دیگر ضرورت برده می‌شد.

و: به کتب تخریج احادیث مراجعه نموده، صحت و سقم احادیث را تخریج نموده و حکم آن را واضح ساخته ام و در پهلوی آن وجه استدلال حدیث را جهت ضرورت نیز ذکر کرده ام.

ز: قواعد دستوری نگارش مانند کامه(،)، شارحه(:)، نداییه(!)، سوالیه(?)، قوس ها() و نقطه (.) را تا حدی توان مراعات نموده ام.

ح: در اخیر هر مطلب اثر آن را در قوانین افغانستان که یکی از دیدگاههای امامان ثلاثه احناف را انعکاس داده است، بشکل واضح تبیین نموده ام.

پلان تفصیلی بحث

این رساله شامل یک مقدمه، چهار فصل، نتیجه گیری و فهارس می باشد.

فصل اول: مفاهیم و کلیات بحث شده است، که در مبحث اول این فصل: معرفی امامان ثلاثه احناف و اصول مذهب شان صحبت شده است، که شامل معرفی امام ابوحنیفه رحمه الله، معرفی صاحبین و اصول

مذهب احناف بحث شده است. متعاقباً در مبحث دوم معرفی حدود صحبت گردیده است، که شامل معرفی حدود، شروط حدود و غیره می گردد.

فصل دوم: اختلاف امامان ثلاثه احناف در حد زنا و قذف و اثر آنها در قوانین افغانستان بحث شده است، که شامل دو مبحث می گردد: مبحث اول: اختلاف امامان ثلاثه احناف در حد زنا و اثر آن در قوانین افغانستان بحث گردیده و مبحث دوم: اختلاف امامان ثلاثه احناف در حد قذف و اثر آن در قوانین افغانستان بحث شده است.

فصل سوم: اختلاف امامان ثلاثه احناف در حد سرقت و حراجه و اثر آنها در قوانین افغانستان بحث شده است صحبت شده است، که در مبحث اول آن: اختلاف امامان ثلاثه احناف در حد سرقت و اثر آن در قوانین افغانستان بحث شده است. در مبحث دوم: اختلاف امامان ثلاثه احناف در حد حراجه و اثر آن در قوانین افغانستان صحبت شده است.

فصل چهارم: اختلاف امامان ثلاثه احناف در حد شراب و ارتداد و اثر آنها در قوانین افغانستان بحث شده است صحبت شده است، که دارای دو مبحث است، مبحث اول: اختلاف امامان ثلاثه احناف در حد شراب و اثر آن در قوانین افغانستان صحبت شده است. در مبحث دوم: اختلاف امامان ثلاثه احناف در حد ارتداد و اثر آن در قوانین افغانستان بحث شده است.

متعاقباً این رساله با نتیجه گیری و توضیحات حاصل شده از خلال همین بحث، پیشنهادات، همراه فهارس آیات، احادیث، اعلام و منابع پایان یافته است.

فصل اول

مفاهیم و کلیات

در این فصل مباحث ذیل بحث می گردد:

مبحث اول: زندگی نامه امامان ثلاثه احناف (امام ابوحنیفه، امام ابویوسف و امام محمد رحمهم الله) و روش مذهب شان در مسایل فقهی است، که دارای مطالب ذیل است:

مطلب اول: زندگی نامه امام ابوحنیفه رحمه الله .

مطلب دوم: زندگی نامه امام ابویوسف رحمه الله.

مطلب سوم: زندگی نامه امام محمد رحمه الله .

مطلب سوم: روش مذهب احناف در مسایل فقهی

مبحث دوم: شناخت حدود

مطلب اول: تعریف حدود

مطلب دوم: حکم حدود

مطلب سوم: اسباب حدود و فرق حدود با قصاص و تعزیر.

مطلب چهارم: شروط حدود

مطلب پنجم: آثار حدود

مبحث اول

زندگی نامه امامان ثلاثه احناف (امام ابوحنیفه، امام ابویوسف و امام محمد رحمهم الله) و روش مذهب شان در مسایل فقهی

در این مبحث امامان ثلاثه احناف، هر یک امام ابوحنیفه، امام ابویوسف و امام محمد رحمهم الله معرفی می شوند، بنابراین، این مبحث دارای مطالب ذیل است:

مطلب اول: زندگی نامه امام ابوحنیفه رحمه الله.

مطلب دوم: زندگی نامه امام ابویوسف رحمه الله.

مطلب سوم: زندگی نامه امام محمد رحمه الله.

مطلب سوم: روش مذهب احناف در مسایل فقهی

مطلب اول: زندگی نامه امام ابوحنیفه رحمه الله.

برای وضاحت هر چه بیشتر این رساله لازم دیده شد تا زندگی نامه امام ابوحنیفه رحمه الله که مؤسس و تهادب گزار مذهب احناف است، معرفی گردد، بنابر این در این مطلب امام ابوحنیفه رحمه الله به شکل خلاصه معرفی می گردد:

جزء اول: اسم، نسب و زادگاه امام ابوحنیفه رحمه الله

نام شان نعمان، کنیت ابوحنیفه، نام پدر شان ثابت، نام جدشان مرزبان است و متعلق به خانواده محترم است، که در میان خویشاوندان و جامعه از جایگاه و اهمیت خاص برخوردار بود.^(۱)

محبی الدین حنفی^(۲) رحمه الله، سلسله نسب امام ابوحنیفه رحمه الله را چنین بیان نموده است: **أَبُو حَنِيفَةَ نَعْمَانُ بْنُ ثَابِتِ بْنِ كَاوَسِ بْنِ هُرْمُزِ بْنِ مَرْزَبَانَ بْنِ بَهْرَامِ بْنِ مَهْرَكِزِ بْنِ مَاحِينَ بْنِ إِثْنِ حَسِينِكَ بْنِ أَدْرِبُودِ بْنِ سَرُوسِ بْنِ نَرْدِمَانَ بْنِ بَهْرَامِ بْنِ إِثْنِ مَهْرَكِزِ بْنِ أَرْدَرِبَادِ بْنِ أَرْحُودِ بْنِ بَرْدَفِيرُوزِ بْنِ سِيدُوسِ بْنِ رِقْتَارِ بْنِ**

^۱ - عبد القادر بن محمد بن نصر الله القرشي، أبو محمد، محبي الدين الحنفي، (المتوفى: ۷۷۵هـ)، الجواهر المضية في طبقات الحنفية، الناشر: مير محمد كتب خانه - كراتشي، الطبعة الرابعة، ۱۴۱۸هـ، ج ۱ ص ۲۶.

^۲ - محبي الدين حنفی: عبد القادر بن محمد بن محمد بن نصرالله بن سلام، قرشي، مصري، حنفي (محبی الدين، ابو محمد، ابن ابی الوفاء) فقیه، محدث، اصولی، مؤرخ و لغوی بود، در قاهره تولد و وفات نموده است، دارای تالیفات زیاد است، از جمله: العناية في تخريج احاديث الهداية، الجواهر المضية

ایتکز بن کودبو بن کردبو بن سرواد بن وادین بن سیدوس بن نزد بن تحت بود بن شادان بن هرمز دیار ... منوجهر الکیان المَلک که او فآرس یهود ابْن یَعْقُوب پیامبر علیه السلام می باشد.^(۱)

براساس صحیح ترین قول، امام ابوحنیفه رحمه الله در سال ۸۰ هجری همزمان با خلافت عبدالملک بن مروان در شهر کوفه عراق چشم به جهان گشود، جدش مرزبان، در دوران خلافت عمر فاروق رضی الله عنه به اسلام گروید و بعد از آن به کوفه منتقل شد و در این شهر مسکن گزین شد.^(۲)

خطیب بغدادی^(۳) رحمه الله از اسماعیل بن حماد رحمه الله، نواده امام ابوحنیفه رحمه الله، روایت نموده که گفته است: به الله سوگند هیچ یک از نیاکان و اجداد ما برده نبودند، جدم امام ابوحنیفه رحمه الله، در سال ۸۰ هجری دیده به جهان گشود و پدرشان، ثابت، در کودکی به نزد علی بن ابی طالب رضی الله عنه رفت، علی رضی الله عنه برایش دعا کرد که الله متعال بر او و فرزندانش برکت ارزانی دارد؛ امیدوارم که دعای علی رضی الله عنه مقبول درگاه الله متعال افتاده باشد.^(۴)

زادگاه اصلی و اجدادی امام ابوحنیفه رحمه الله استرغج و یا خواجه سیاران ولایت پروان از مربوطات کابل باستان می باشد، البته در این مورد اسناد تاریخی وجود دارد که چنین است. ابوحنیفه بن ثابت بن زوطی رحمه الله نخستین امام اهل سنت، مشهور به امام اعظم، گرچه خود در کوفه از شهرهای عراق به دنیا آمد، لیکن در اصل از اهل کابل باستان بودند.^(۵)

في طبقات الحنفية، شرح معاني الآثار للطحاوي وغيره می باشد. عمر بن رضا بن محمد راغب بن عبد الغني كحالة دمشق (المتوفى: ۱۴۰۸هـ)، معجم المؤلفين، الناشر: مكتبة المثنى - بيروت، دار إحياء التراث العربي بيروت، ج ۵ ص ۳۰۲ - ۳۰۳.

۱- همان، ج ۱ ص ۲۶ - ۲۷.

۲- أحمد بن علي بن ثابت بن أحمد بن مهدي، خطيب بغدادي، أبو بكر (المتوفى: ۴۶۳هـ)، تاريخ بغداد، بيروت، ناشر: دار الغرب الإسلامي، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۲هـ - ۲۰۰۲م، ج ۲۶ ص ۳۱۳.

۳- خطيب بغدادی: (۳۹۲ - ۴۶۳ هـ = ۱۰۰۲ - ۱۰۷۲ م)، أحمد بن علي بن ثابت بغدادي، أبو بكر، معروف به خطيب بغدادی: یکی از حفاظ مؤرخ و مقدم می باشد، در غزیه راهی میان کوفه و مکه تولد شده است، پرورش و وفات او در بغداد شده است، دارای تصانیف کثیره است از جمله: تاریخ بغداد، الفوائد المنتخبة، الكفاية في علم الرواية وغيره می باشد. أبو العباس شمس الدين أحمد بن محمد بن إبراهيم بن أبي بكر ابن خلکان البرمکی الإربلي (المتوفى: ۶۸۱هـ)، وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان، المحقق: إحسان عباس، الناشر: دار صادر - بيروت، الطبعة: ۱، ۱۹۷۱م، ج ۱ ص ۲۷.

۴- تاریخ بغداد، ج ۲۶ ص ۳۱۳.

۵- محمد روف، توکلی، چهار امام اهل سنت و الجماعت. تهران، انتشارات: امیر کبیر، ۱۳۸۴هـ ش، ص ۳۴.

جزء دوم: امام ابوحنیفه و فراگیری علوم

امام ابوحنیفه رحمه الله در آغاز زندگی تجارت پیشه بود، در ایام جوانی بجز تجارت در چیز دیگر مهارت نداشته، اما علایم ذکاوت و نبوغ در سیمایش آشکار بود، که توجه امام شعبی^(۱) رحمه الله را به خود جلب کرد.^(۲)

روزی ابوحنیفه رحمه الله با امام شعبی رحمه الله روبرو شد، امام شعبی رحمه الله گفت: پیش که می روی؟ ابوحنیفه رحمه الله گفت: بازار می روم، شعبی رحمه الله گفت: مقصدم رفتن به بازار نبود، بلکه خواستم بگویم نزد کدام یک از علماء می روی؟ ابوحنیفه رحمه الله گفت: من نزد علماء رفت و آمد زیاد ندارم. شعبی رحمه الله گفت: این طور نکن، باید به علم و همنشینی با علماء توجه داشته باشی، من در تو بیداری و حرکت می بینم، ابوحنیفه رحمه الله بعد از آن رفت و آمد نزد علماء را شروع کرد.^(۳)

درین باره امام ابوحنیفه رحمه الله چنین می گوید: سخن شعبی رحمه الله دردم اثر گذاشت، پس از آن رفتن به بازار را ترک کردم و دنبال علم را گرفتم که الله جل جلاله از سخن شعبی برایم فایده رسانده است.^(۴)

تحصیلات امام ابوحنیفه رحمه الله ابتدا در علم کلام بود و بعداً به علم فقه روی آورد و نزد حماد بن ابی سلیمان^(۵) رحمه الله، شاگردی نمود و حدود ۱۸ سال در مصاحبت با استاد بود.^(۶)

۱- شعبی: (متوفی ۱۰۱ - ۱۱۰)، عامر بن شراحیل، شعب همدان، ابوعمرو، یکی از علامه های اهل کوفه و از محدثین مشهور زمانش بود و در وسط خلافت عمر رضی الله عنه متولد گردید. مغلطای بن قلیج بن عبد الله البکجری المصری الحکری الحنفی، أبو عبد الله، علاء الدین (المتوفی: ۷۶۲هـ)، إكمال تهذیب الکنال فی أسماء الرجال، المحقق: أبو عبد الرحمن عادل بن محمد - أبو محمد أسامة بن إبراهيم، الناشر: الفاروق الحديثة للطباعة والنشر، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۲ هـ - ۲۰۰۱ م، ج ۷ ص ۱۱۲۸ - ۱۲۹.

۲- تقی الدین بن عبد القادر التیمی الداری الغزی (المتوفی: ۱۰۱۰هـ)، الطبقات السنیة فی تراجم الحنفیة، بیروت، الناشر: دارالفکر، ۱۴۰۷هـ، ج ۱ ص ۲۵.

۳- صباح قاسم الإمامی، من سیرة الإمام أبو حنیفة، المركز الثقافی الاسلامی - کوبنهاجن - الدنمارک، ص ۳.

۴- همان اثر، ص ۴.

۵- حماد بن ابی سلیمان، مسلم کوفی، علامه، امام، فقیه عراقی، ابومسلم کوفی، اصلش از اصفهان است، و با انس ابن مالک رضی الله عنه ملاقات نموده است، در سال ۱۲۰ هجری وفات نمود. محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز، شمس الدین أبو عبد الله الذهبی (المتوفی: ۷۴۸هـ)، سیر أعلام النبلاء، المحقق: مجموعة من المحققین بإشراف الشیخ شعیب الأرنؤوط، بیروت، الناشر: مؤسسة الرسالة، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۵ هـ / ۱۹۸۵ م، ج ۵ ص ۲۲۱ - ۲۲۲.

۶- الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة، ج ۲ ص ۵۴۷.

زُفر^(۱) رحمه الله یکی از شاگردان امام ابوحنیفه رحمه الله، سبب روی آوردن امام به فقه را از زبان امام چنین بیان می‌کند: در علم کلام بدرجه ای رسیده بودم که زبان زد عام و خاص شده بودم. حلقه درس ما، در نزدیکی حلقه درس حمّاد بن ابی سلیمان رحمه الله بود. روزی زنی از من سوال کرد، که مردی می‌خواهد زنش را بر اساس سنت طلاق دهد او را چند طلاق دهد؟ از او خواستم که از حمّاد سوال کند و مرا در جواب مسئله قرار دهد. حمّاد به او گفته بود: باید زن از قاعده ماهیانه پاک باشد و شوهرش با او همخوابی نکند پس او را یک طلاق بدهد بعد از دو حیض دیگر (که در مجموع سه بار قاعده ماهیانه را پشت سر گذاشته است) غسل کرده، بعد می‌تواند شوهر کند. امام ابوحنیفه رحمه الله می‌گوید: بعد از آن علم کلام را رها کردم و به حلقه درس حمّاد رفته و به خاطر خوب فهمیدن درس هایش جواب درست دادم تا این که مورد احترام حمّاد قرار گرفتم.^(۲)

امام ابوحنیفه رحمه الله به افکار و آراء فقهی حمّاد روی آورده و از شاگردان ممتاز وی شد. بدین خاطر حمّاد او را در صدر حلقه درس خود می‌نشاند. رفتار او با استادش حمّاد هم جای تعجب و تأمل می‌باشد، مثلاً پشت در خانه استادش می‌نشست، تا اینکه استادش از خانه خارج شود و از او سوال کرده و یا احتیاجات او را بر آورده کند، و مدت ۱۸ سال بدین صورت در مصاحبت و محضر استادش بود تا اینکه حماد وفات یافت و شاگردانش، امام ابوحنیفه رحمه الله را به جانشینی او انتخاب کردند. امام ابوحنیفه رحمه الله می‌گوید: از زمانی که حمّاد وفات یافته من هر نمازی که ادا می‌کنم برای او و پدر و مادرم از الله متعال طلب مغفرت می‌کنم.^(۳)

جزء سوم: اساتید امام ابوحنیفه

مشهورترین استاد امام ابوحنیفه رحمه الله، حماد بن ابی سلیمان اشعری رحمه الله، فقیه کوفی، متوفی در سال ۱۲۰ هجری می‌باشد. که امام ابوحنیفه رحمه الله درباره اش چنین می‌گوید: در معدن علم و فقه قرار

۱- زفر بن هذیل (۱۱۰ - ۱۵۸ هـ = ۷۲۸ - ۷۷۵ م): زفر بن هذیل بن قیس، عنبري، تمیمی، أبو الهذیل: فقیه بزرگ و از یاران امام ابوحنیفه رحمه الله می‌باشد، اصلش از اصفهان، پرورش، اقامت و وفاتش در بصره شده است، زفر یکی از جمله کسانی است که بین علم و عبادت جمع نموده است، در اول از اصحاب حدیث بود، سپس از اصحاب اهل رأی گردید. الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة، ج ۱ ص ۲۴۳.

۲- تاریخ بغداد، ج ۱۳ ص ۳۳۳. یوسف بن عبد الرحمن بن یوسف، أبو الحجاج، جمال الدین ابن الزکی أبو محمد القضاعی الکلبی المزی (المتوفی: ۷۴۲هـ)، تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، المحقق: بشار عواد معروف، الناشر: مؤسسة الرسالة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۰ - ۱۹۸۰، ج ۲۹ ص ۴۲۶.

۳- تاریخ بغداد، ج ۱۳ ص ۳۳۳.

گرفتم، با اهل آن همنشینی کردم و فقیهی از فقهای آن را برگزیدم.^(۱)

وی مدت ۱۸ سال نزد حماد رحمه الله به تحصیل فقه و حدیث اشتغال داشت.^(۲)

همچنان امام ابوحنیفه رحمه الله از محضر ابراهیم نخعی^(۳) و امام شعبی رحمه الله هم برای فراگیری فقه استفاده نمود، تا اینکه بعد از چهل سالگی مستقلاً توانایی تدریس در مسجد کوفه را پیدا کرد.^(۴)

به همین شکل امام ابوحنیفه (رحمه الله) در حدود چهار هزار استاد داشته که مشهور ترین آنها علاوه از حماد، ابراهیم نخعی و شعبی رحمه الله، قرار ذیل اند:

عطا بن ابی رباح بن اسلم بن صفوان ابو محمد مکی، مفتی، محدث، فقیه، ثقه و معتمد در مکه بود و از کبار تابعین فقهاء بود، در سال ۲۷ هجری قمری تولد یافته و در سال ۱۰۴ - ۱۱۷ هجری قمری (نظر به اختلاف در تاریخ وفاتش) در مکه وفات نمود.^(۵)

محمد بن باقر (مشهور به امام باقر): ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، یکی از فقهای های مشهور بود، در سال ۱۰۴ هجری وفات نموده است.^(۶)

عدی بن ثابت بن ابان بن ثابت بن قیس بن خطیم، انصاری، ظفری، در سال ۱۱۶ هجری قمری وفات نموده است.^(۷)

عبدالرحمن اعرج: ابو داود عبدالرحمن بن هرمز، اعرج، مدنی، یکی از فقهاء و محدث تابعین و شخص

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۳ ص ۳۳۵.

۲- فریدون سپهری، پژوهشی درباره ی امامان اهل سنت. تهران، کردستان، ۱۳۸۸ هـ ش، ص ۶۷ - ۶۸.

۳- ابراهیم نخعی: (۴۶ - ۹۶ هـ = ۶۶۶ - ۸۱۵ م)، ابراهیم بن یزید بن قیس بن الأسود، أبو عمران نخعی، یکی از فقهاء و بزرگان تابعین بود، از اهل کوفه بود و به تقوا و صلاح شهرت داشت در زمان حاکمیت حجاج ثقفی وفات نمود. أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل العسقلانی الشافعی، تهذیب التهذیب، الناشر: دار الفکر - بیروت، الطبعة الأولى، ۱۴۰۴ - ۱۹۸۴ م، ج ۴ ص ۲۱۹.

۴- پژوهشی درباره ی امامان اهل سنت، ص ۶۷ - ۶۸.

۵- ابراهیم بن علی بن یوسف، ابوالسحاق الشیرازی الشافعی، طبقات الفقهاء، الناشر: دار الفکر - بیروت، (ص ۹۶). أحمد بن عبدالله، الاصفهانی، حافظ ابونعیم، حلیة الاولیاء وطبقات الاصفیاء، الناشر: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع- بیروت، سال طبع: ۱۴۱۶ هـ - ۱۹۹۶ م، ج ۳ ص ۳۱۰. محمد بن أحمد بن حبان، ابوحاتم البستی، مشاهیر علماء الامصار، الناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة الاولى، ۱۴۱۶ هـ - ۱۹۹۵ م، (ص ۱۳۳).

۶- سیر اعلام النبلاء، ج ۶ ص ۳۹۸.

۷- محمد بن أحمد شمس الدین الذهبی، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، الناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة الاولى، ۱۴۱۶ هـ - ۱۹۹۵ م، ج ۷ ص ۳۷.

ثقه بود، در سال ۱۱۷ هجری قمری وفات نموده است.^(۱)

نافع ابو عبدالله نافع عدوی مدنی: غلام آزاد شده عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما بود، احادیث زیادی را از صحابه کرام رضی الله عنهم شنیده است، در سال ۱۱۹ هجری قمری وفات نموده است.^(۲)

عمرو بن دینار: ابو محمد مکی، تابعی، عالم، ثقه و معتمد بوده و کثیر الحدیث بود، در سال ۱۲۶ هجری قمری وفات نموده است.^(۳)

ابو زبیر مکی: محمد بن مسلم بن تدرس، اسدی، مکی بود، در سال ۱۲۶ هجری وفات نموده است.^(۴)

محارب بن دثار سدوسی: کوفی، فقیه و امام بزرگ بود، در سال ۱۲۶ هجری وفات نموده است.^(۵)

همچنان از اساتید امام ابوحنیفه رحمه الله: ابراهیم بن محمد بن منتشر، اسماعیل بن عبدالملک، ابوهند حارث بن عبدالرحمن همدانی، حماد بن سلیمان، خالد بن علقمه، ربیعہ بن ابی عبدالرحمن بن زیاد، سعید بن مسروق ثوری، سلمه بن کهیل، سماک بن حرب، شداد بن عبدالرحمن قشیری، شیبان بن عبدالرحمن، طاوس بن کیسان، عبدالله بن دینار، عبدالکریم بن ابی امیه بصری، عطا بن سائب، عکرمة مولی ابن عباس، علقمه بن مرثد، عور بن عبیدالله بن عبدالله بن عتبه بن مسعود، قایوس بن ابی ظبیبان، قتاده بن دعامة، ممد بن سائب کلبی، محمد بن مسلم بن شهاب زهری، هشام بن عروه، ابوسعید مولی بن عباس و غیره را نام برد.^(۶)

جزء چهارم: شاگردان امام ابوحنیفه

مدرسه امام ابوحنیفه رحمه الله یکی از مدارس بزرگ در فقه و حدیث به شمار می رفت، که از آن فقهاء

۱- محمد بن سعد بن منیع، أبو عبد الله الهاشمي بالولاء، البصري، البغدادي المعروف بابن سعد (المتوفى: ۲۳۰هـ)، الطبقات الكبرى، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۰ هـ - ۱۹۹۰ م، ج ۹ ص ۴۸۹. محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز، شمس الدين أبو عبد الله الذهبي (المتوفى: ۷۴۸هـ)، تذكرة الحفاظ، الناشر: دار الكتب العلمية بيروت-لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۹ هـ - ۱۹۹۸ م، ج ۱ ص ۱۶۸ - ۱۶۹.

۲- مشاهير علماء الأمصار، ص ۱۲۹.

۳- محمد بن إسماعيل بن إبراهيم بن المغيرة البخاري، أبو عبد الله (المتوفى: ۲۵۶هـ)، التاريخ الكبير، الطبعة: دائرة المعارف العثمانية، حيدر آباد - الدكن، ج ۶ ص ۳۲۸. محمد بن حبان بن أحمد بن حبان بن معاذ بن مغبذ، التميمي، أبو حاتم، الدارمي، البستي (المتوفى: ۳۵۴هـ)، الثقات، الناشر: مجلس دائرة المعارف العثمانية بحيدر آباد الدكن الهند، الطبعة الأولى، ۱۳۹۳ هـ - ۱۹۷۳ م، ج ۵ ص ۱۶۷ - ۱۶۸.

۴- تذكرة الحفاظ، ج ۱ ص ۱۶۸.

۵- مشاهير علماء الامصار، ص ۱۳۳. سير أعلام النبلاء، ج ۶ ص ۳۹۸.

۶- الجواهر المضبية في طبقات الحنفية، ج ۱ ص ۴۵۴.

وعلماء و ثقات زيادي فارغ شده اند، به همين اساس جمع آوري همه شاگردان امام ابوحنيفه رحمه الله كاري دشوار و مشكل است، در ذيل بعض از شاگردان مشهور و ممتاز امام صاحب را ذكر مي كنيم:

۱- زفر ابن هذيل ابن قيس عنبري، فقيه، مجتهد و محدث بود، در سال ۱۱۰ هجري تولد شده است و از نزديكترين شاگردان امام ابوحنيفه رحمه الله به شمار مي رود، در سال ۱۵۸ هجري قمری وفات نموده است.^(۱)

۲- قاسم بن معن بن عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود هذلي، فقيه و مجتهد بود، بعد از سال ۱۰۰ هجري قمری تولد شده است و در سال ۱۷۵ هجري قمری وفات نموده است.^(۲)

۳- حماد ابن ابوحنيفه نعمان بن ثابت، فقيه و متقی بود، در سال ۱۷۶ هجري قمری.^(۳)

۴- ابويوسف يعقوب ابن ابراهيم انصاري، يكي از نابغه ها و فقيه و محدث عراق بود، در سال ۱۸۱ هجري قمری وفات نموده است.^(۴)

۵- محمد ابن حسن ابن فرقد شيباني بناء به قول راجح در سال ۱۳۲ هجري قمری تولد شده است، اكثر مورخين به اين باور اند كه امام محمد در سال ۱۸۹ هجري قمری به عمر ۵۸ سالگی وفات نموده است.^(۵)

۶- حفص ابن غياث ابن طلق ابن معاويه نخعي ابو عمرو كوفي در سال ۱۱۷ هجري تولد شده و در سال ۱۹۵ هجري قمری وفات نموده است.^(۶)

۷- وكيع ابن جراح ابن مليح ابن عدی كنيت شان ابوسفیان است، معتمد و فقيه مشهور بود، در سال ۱۹۶

۱- الطبقات الكبرى، ج ۸ ص ۴۸۹. عبد الرحمن بن محمد بن إدريس بن المنذر التميمي، أبو محمد الحنظلي، الرازي ابن أبي حاتم (المتوفى: ۳۲۷هـ)، الجرح والتعديل، الناشر: طبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية - بحيدر آباد الدكن - الهند، الطبعة: الأولى، ۱۲۷۱ هـ - ۱۹۵۲ م، ج ۸ ص ۴۴۹.

۲- محمد بن أحمد بن عثمان بن قَائِمَاز، شمس الدين أبو عبد الله الذهبي (المتوفى: ۷۴۸هـ)، سير أعلام النبلاء، المحقق: مجموعة من المحققين بإشراف الشيخ شعيب الأرنؤوط، بيروت، الناشر: مؤسسة الرسالة، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۵ هـ / ۱۹۸۵ م، ج ۸ ص ۱۹۰.

۳- سير أعلام النبلاء، ج ۶ ص ۴۰۳. ميزان الاعتدال في نقد الرجال، ج ۲ ص ۳۵۹.

۴- مشاهير علماء الأمصار، ص ۲۰۲.

۵- تاريخ بغداد، ج ۲ ص ۵۶۱. يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم أبو عمر النمري القرطبي (المتوفى: ۴۶۳هـ)، الانتقاء في فضائل

الأئمة الثلاثة الفقهاء، الناشر: مكتب المطبوعات الإسلامية بجلب، الطبعة الأولى، ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۷ م، ص ۳۳۷.

۶- تذكرة الحفاظ، ج ۱ ص ۲۹۷ - ۲۹۸. مشاهير علماء الأمصار، ص ۲۰۳.

هجری وفات نموده است.^(۱)

همچنان از شاگردان امام ابوحنیفه رحمه الله:

داود طائی^(۲) رحمه الله

ابومطیع بلخی^(۳)

اسد بن عمرو بجلي^(۴)

حسن بن زیاد لؤلؤی^(۵)

عبدالله بن مبارک^(۶)

جارود نیشاپوری^(۷)

عبدالکریم جرجانی^(۸)

۱- الطبقات الكبرى، ج ۸ ص ۵۱۷. الجرح والتعديل، ج ۱ ص ۲۱۹.

۲- داود طائی: (۲۰۶ هـ = ۸۲۱ م)، داود بن المحیر بن قحزم بن سلیمان بن ذکوان طائی، أبو سلیمان، یکی از فقهاء و علماء حدیث است، از اهل بصره بود، در بغداد مسکن گزید و در همانجا وفات نمود، از جمله تألیفاتش کتاب «العقل» می باشد. تاریخ بغداد، ج ۸ ص ۳۵۹.

۳- ابومطیع بلخی [وفات: ۱۹۱ - ۲۰۰ هـ]: الحکم بن عبد الله بن مسلمة ابن عبد الرّحمن، قاضي، فقيه، از شاگردان امام ابوحنیفه و راوی کتاب فقه الاکبر از امام ابوحنیفه رحمه الله است، مدت شانزده سال در بلخ قاضی بود. الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة، ج ۲ ص ۲۶۵ - ۲۶۶.

۴- اسد بن عمرو بجلي (۱۸۸ هـ = ۸۰۴ م)، اسد بن عمرو بن عامر، قشیری، بجلي، أبو المنذر، قاضي در کوفه و از شاگردان مشهور امام ابوحنیفه رحمه الله بود، اولین کسی بود که کتب امام ابوحنیفه رحمه الله نوشت، به همین شکل در واسط و بغداد قضاء انجام داد و همراه هارون الرشید حج نمود. الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة، ج ۱ ص ۱۴۰ - ۱۴۱.

۵- حسن بن زیاد لؤلؤی (۲۰۴ هـ = ۸۱۹ م)، حسن بن زیاد لؤلؤی، کوفی، أبو علي: قاضي، فقيه، از أصحاب ابوحنیفه رحمه الله بود، مدتی در کوفه بحیث قاضی بود، از جمله تألیفاتش: أدب القاضي، معانی الإیمان، النفقات، الخراج، الفرائض، الوصایا، الأمالی بود. از قریه لؤلؤی کوفه بود. تاریخ بغداد، ج ۷ ص ۳۱۴.

۶- عبد الله بن مبارک بن واضح، حنظلي، ترکی، مَرُوزِي، حافظ، [وفات: ۱۸۱ - ۱۹۰ هـ]، یکی از مشهورترین مفسر، محدث، فقیه، سخا و علامه امت در زمانش بود، در سال ۱۱۸ هجری تولد گردید، در مورد مدح و توضیف زیاد شده است، حتا گفته شده است که عالم ترین شخصی شرق و غرب در زمانش بود. إكمال تهذيب الكمال في أسماء الرجال، ج ۸ ص ۱۵۶ - ۱۶۰.

۷- جارود نیشاپوری: جارود بن یزید، أبو ضحاک، نیشابوری، یکی از فقهاء مشهور و از صاحبان امام ابوحنیفه رحمه الله بود، الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة، ج ۱ ص ۱۷۶.

۸- عبدالکریم جرجانی: عبْدُ الکریم بن محمد، جرجانی، أبو محمد و أبو سهل قاضي، یکی از فقهاء و اصحاب ابوحنیفه رحمه الله بود، اصلش از جرجان است، سپس از قضاء فرار نموده و به مکه انتقال نمود و در همانجا وفات یافت. تهذيب الكمال في أسماء الرجال، ج ۱۸ ص ۲۵۸.

ابراهيم ادهم^(۱)

فضيل ابن عياض^(۲)

و بشر حافی^(۳) رحمهم الله می باشند.^(۴)

جزء پنجم: تعریف علماء از امام ابوحنیفه رحمه الله

زبان از تعریف امام ابوحنیفه رحمه الله عاجز است و قلب نمی تواند که مناقب امام صاحب را درک کند، علماء در باره فضایل و مدح امام صاحب کتابهای زیادی را تحریر کرده اند. علامه عبدالحی لکنوی^(۵) صاحب تمام کتابها و مؤلفین آنرا جمع کرده است، که تعداد شان بسیار زیاد است.^(۶)

در ذیل بعض از علماء را ذکر میکنیم که در باره تعریف امام صاحب نظریات دارند که خطیب بغدادی در کتاب خویش اقوال آنها را ذکر کرده است:

جعفر ابن ربیع^(۷) رحمه الله می فرماید: من همراه امام ابوحنیفه رحمه الله پنج سال بودم، در طول همین

۱- ابراهیم ادهم (۱۶۱ هـ = ۷۷۸ م): ابراهیم بن ادهم بن منصور، تمیمی، بلخی، أبو إسحاق: زاهد مشهور، از اهل مجاهدین در جنگ روم و از صاحبان ابوحنیفه رحمه الله بود، در سوفنن قریه از روم وفات و دفن گردید. إسماعیل بن عمر بن کثیر، أبو الفداء القرشي البصري ثم الدمشقي (المتوفى: ۷۷۴هـ)، البداية والنهاية، تحقيق: عبد الله بن عبد المحسن التركي، الناشر: دار هجر للطباعة والنشر والتوزيع والإعلان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۷ م، ج ۱۰ ص ۱۳۵ - ۱۳۶.

۲- فضیل بن عیاض (۱۰۵ - ۱۸۷ هـ = ۷۲۳ - ۸۰۳ م)، فضیل بن عیاض بن مسعود، تمیمی، یربوعی، أبو علی: شیخ حرم مکه، از بزرگان صلحاء، از اصحاب ابوحنیفه رحمه الله و ثقہ در حدیث بود، در سمرقند متولد شده، اصلش از کوفه و در مکه فوت نمود است. تذكرة الحفاظ، ج ۱ ص ۲۲۵.

۳- بشر حافی (۱۵۰ - ۲۲۷ هـ = ۷۶۷ - ۸۴۱ م)، بشر بن حارث بن علی بن عبد الرحمن، مروزی، أبو نصر، معروف به حافی، از کبار صلحاء و از اصحاب امام ابوحنیفه رحمه الله بود، در تقوا و پرهیزگاری سر زد زبانها بود، در حدیث ثقہ خوانده شده است، اصلش از مرو بود، در بغداد مسکن گزید و در همانجا وفات نمود. تاریخ بغداد، ج ۷ ص ۶۷ - ۸۰.

۴- حسین بن علی بن محمد بن جعفر، أبو عبد الله الصيمري الحنفي (المتوفى: ۴۳۶ هـ)، أخبار أبي حنيفة وأصحابه، الناشر: عالم الكتب - بيروت، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۵ هـ - ۱۹۸۵ م، ج ۱ ص ۱۵۸.

۵- عبدالحی لکنوی (۱۲۶۴ - ۱۳۰۴ هـ = ۱۸۴۸ - ۱۸۸۷ م)، محمد عبْد الحَيّ بن محمد عبد الحلیم انصاری، لکنوی، هندی، أبو الحسنات، یکی از علماء حدیث و رجال و از فقهاء احناف به شمار می رود، دارای تالیفات کثیره است، از جمله: الآثار المرفوعة في الأخبار الموضوعة، الفوائد البهية في تراجم الحنفية، التعليقات السنية على الفوائد البهية وغيره می باشد. خير الدين بن محمود بن محمد بن علي بن فارس، الزركلي الدمشقي (المتوفى: ۱۳۹۶ هـ)، الأعلام، دار العلم للملايين، الطبعة: الخامسة عشر - أيار / مايو ۲۰۰۲ م، ج ۶ ص ۱۸۷.

۶- محمد عبد الحي بن محمد عبد الحلیم الأنصاري اللكنوي الهندي، أبو الحسنات (المتوفى: ۱۳۰۴ هـ)، النافع الكبير، الناشر: إدارة القرآن والعلوم الإسلامية- كراتشي، باكستان، ۱۴۱۱ هـ - ۱۹۹۰ م، ص ۳۸.

۷- جعفر بن ربیع (۱۴۵ هـ = ۷۶۲ م)، جعفر بن علبه بن ربیعه حارثی، أبو عارم، مشهور به ابن الربیع، یکی از شعراء و علماء در دربار خلفای اموی و عباسی بوده و از اهل فارس بود، در راه مکه توسط شخص بنام رحمة بن طواف کشته شد. عبد الرحيم بن عبد الرحمن بن أحمد، أبو الفتح

سالها من مثل امام صاحب خاموش انسان را ندیدم، لیکن وقتی که در باره یک مسئله بحث می کرد مثل سیلاب جاری می شد^(۱).

نضر ابن شمیل^(۲) رحمه الله می فرماید: مردم از فقه در خواب بودند، امام ابوحنیفه رحمه الله آنها را بیدار کرد و برایشان فقه را واضح و بیان کرد.^(۳)

سفیان ابن عیینه^(۴) رحمه الله می فرماید: چشم من مثل امام ابوحنیفه فقیه را ندیده است.^(۵)

در باره امام ابوحنیفه از یحیی ابن معین^(۶) رحمه الله پرسان شد، در جواب فرمود: امام ابوحنیفه رحمه الله نقه است هیچ محدث آنرا ضعیف قرار نداده است و همچنان می فرماید: که من از یحیی ابن سعید قطان^(۷) شنیدم که در باره امام ابوحنیفه چنین می گفت: بهترین اقوال، اقوال و نظریات امام ابوحنیفه است و اکثر آنرا ما تایید می کنیم.^(۸)

العباسی (المتوفی: ۹۶۳هـ)، معاهد التنصيص على شواهد التلخيص، المحقق: محمد محيي الدين عبد الحميد، الناشر: عالم الكتب - بيروت، ج ۱ ص ۱۲۰.

۱- محمد ابوزهره، ابوحنيفة حياته وعصره - ارؤه وفقهه، ناشر: دار الفكر العربي، سال طبع: ۱۳۶۹هـ - ۱۹۴۲، ص ۶۲.
۲- نضر بن شمیل (۱۲۲ - ۲۰۳ هـ = ۷۴۰ - ۸۱۹ م): نضر بن شمیل بن خرشة بن یزید، مازنی، تمیمی، أبو الحسن، یکی از اعلام به معرفت تاریخ عرب، روایت حدیث، فقه لغت، نحوی و در مرو خراسان تولد شده است، سپس همراه پدرش به بصره آمد و اصلش از بصره بود، دارای تالیفات کثیره از جمله: الصفات، کتاب السلاح، المعاني، غریب الحدیث، الأنواء... محمد بن الحسن بن عبید الله بن مزحج الزبیدی الأندلسی الإشبیلی، أبو بکر (المتوفی: ۳۷۹هـ)، طبقات النحویین واللغویین، المحقق: محمد أبو الفضل إبراهیم، الناشر: دار المعارف، حلب، الطبعة: الثانية، ص ۵۳ - ۶۰.
۳- تذكرة الحفاظ، ج ۱ ص ۱۶۸. تاریخ بغداد، ج ۱۵ ص ۴۷۳.

۴- سفيان بن عيينة بن أبي عمران، و نام أبي عمران ميمون، مولى محمد بن مزاحم هلالی برادر ضحاک مفسر قرآن، أبو محمد كوفي، مكي، إمام و شيخ الإسلام بود. [وفات: ۱۹۱ - ۲۰۰ هـ]، یکی از محدثین و فقیه اُمت در دوران تابعین بود، ولی به تدلیس شهرت داشت. تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، ج ۴ ص ۱۱۱۰. خلیل بن کیکلدي بن عبد الله، صلاح الدين أبو سعيد الدمشقي العلاني (المتوفی: ۷۶۱هـ)، جامع التحصيل في أحكام المراسيل، المحقق: حمدي عبد المجيد السلفي، الناشر: عالم الكتب - بيروت، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۶، ج ۱ ص ۱۸۶.

۵- تاریخ بغداد، ج ۱۵ ص ۴۶۰. الطبقات السنية في تراجم الحنفية، ج ۱ ص ۸۲.
۶ ابن معین (۱۵۸ - ۲۳۳ هـ = ۷۷۵ - ۸۴۸ م): یحیی ابن معین ابن عون بن زیاد، مری، ابوزکریا، امام اهل حدیث و مؤرخ رجال و جرح و تعدیل در زمانش بود، دارای تالیفات از جمله: التاريخ والعلل، معرفة الرجال، الكنى والأسماء... تولدش در سرخس و وفاتش در مدینه منوره شده است. یحیی بن شرف أبو زکریا محیی الدین النووی (المتوفی: ۶۷۶هـ)، تهذیب الأسماء واللغات، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، ج ۲ ص ۱۵۶ - ۱۵۹.

۷- یحیی ابن سعید ابن فروخ، ابوسعید، تمیمی، بصری، از جمله تبع تابعیین و امام حدیث است، در سال ۱۲۰ هجری قمری تولد شده و در سال ۱۹۸ هجری قمری وفات نموده است. تهذیب الأسماء واللغات، ج ۲ ص ۱۵۴ - ۱۵۵.

۸- الطبقات السنية في تراجم الحنفية، ج ۱ ص ۹۸. تاریخ بغداد ج ۱۵ ص ۴۷۴. مناقب الإمام أبي حنيفة وصاحبيه أبي يوسف ومحمد بن الحسن، ج

۱ ص ۳۲.

امام شافعی رحمه الله می فرماید: مردم در فقه عیال (محتاج) امام ابوحنیفه هستند.^(۱)

عبدالله ابن مبارک رحمه الله می فرماید: اگر امام ابوحنیفه وسفیان نمی بود من مثل دیگر مردم جاهل می بودم، و همچنان می فرماید که ابوحنیفه حیثیت مغز علم را دارد.^(۲)

جزء ششم: وفات امام ابوحنیفه رحمه الله

نکته جالب توجه این که امام ابوحنیفه رحمه الله با حاکمان وقت که خلفای عباسی بودند، هیچ وقت سازش نکرد و از نهضت های اصلاح طلبی حمایت می کرد. ایشان از قیام زید بن علی^(۳) حمایت کرد و همچنان از قیام ابراهیم بن عبدالله حسنی از پیشوایان زیدیه در شهر بصره حمایت نمود. امام ابوحنیفه رحمه الله در عهد خلافت منصور از کوفه به بغداد فرا خوانده شد تا عهده دار منصب قاضی القضاة آنجا شود ولی ایشان از قبول این منصب خود داری کرد و نپذیرفت، مقاومت نمود. تا اینکه سرانجام توسط خلیفه وقت زندانی، و در سال ۱۵۰ هجری قمری در همان زندان زهر کشنده دادند، زمان که احساس کرد زهرش داده اند، سر را به سجده گذاشت و جان را به جان آفرین سپرد.^(۴)

به روایت دیگر به اثر شکنجه جسمی و روحی در زندان ابوجعفر منصور، در سال ۱۵۰ هجری قمری به سن هفتاد سالگی درگذشت. ابتدا خبر وفات امام رحمه الله را در حد خواص محدود نگه داشتند، به مردم شهر اطلاع داده نشد، تمام مراسم در خفا انجام می گرفت، ترتیبی داده شده بود که تشیع کننده گان فقط چهارتا پنج نفر باشند، اما زمانیکه جنازه از طاقهای دروازه خراسان شهر بغداد گذشت، بسیار زود خبر وفات امام رحمه الله در تمام شهر پخش شد.^(۵)

۱- محمد بن حبان بن أحمد بن حبان بن معاذ بن معبد، التميمي، أبو حاتم، الدارمي، البستي (المتوفى: ۳۵۴هـ)، المجروحين من المحدثين والضعفاء والمتروكين، الناشر: دارالمعرفة- بيروت، ۱۴۱۲هـ - ۱۹۹۲م، ج ۳ ص ۶۲. تهذيب التهذيب، ج ۱۲ ص ۸۰. تذكرة الحفاظ، ج ۱ ص ۱۶۸. تاريخ بغداد، ج ۱۵ ص ۴۷۴.

۲- الطبقات السنية في تراجم الحنفية، ج ۱ ص ۸۲.

۳- زید بن علی: (۷۹ - ۱۲۲ هـ = ۶۹۸ - ۷۴۰ م)، زید بن علی بن حسین بن علی بن ابي طالب: امام، أبو الحسين، علوي، هاشمي، قرشي. یکی از فقهای کوفه و مقیم در آنجا بود، وی امام فرقه زیدیه محسوب می گردد، از جمله تالیفات او: مجموع في الفقه و تفسير غريب القرآن است. محمد بن شاکر بن أحمد بن عبد الرحمن بن شاکر بن هارون بن شاکر الملقب بصلاح الدين (المتوفى: ۷۶۴هـ)، فوات الوفيات، المحقق: إحسان عباس، الناشر: دار صادر - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۹۷۴م، ج ۱ ص ۱۶۴.

۴- معجم المؤلفين، ج ۱۳ ص ۱۰۴.

۵- سير أعلام النبلاء، ج ۶ ص ۳۹۸.

حسین بن عماره قاضی بغداد او را غسل داد در حالی که ابورجاء بن واقد هروی^(۱) بر او آب می ریخت، وقتی خواستند برای غسل دادن لباسهای امام را بیرون کنند، همه‌ی حضار با دیدن آثار تازیانه‌ها و شکنجه‌ها به روی جسم مبارک ایشان به گریه افتادند.^(۲)

جمعیت پنجاه هزار نفری برایشان نماز جنازه خواندند، از کثرت مردم به تکرار شش مرتبه بر وی نماز جنازه خوانده شده، تا بیست روز بر سر قبر او از هر طرف می آمدند و نماز جنازه می خواندند.^(۳)

عبدالله بن مبارک شاگرد امام در وقت دفن ایشان می گوید: الله جل جلاله بر تو رحم کند، ابراهیم نخعی و حماد بن سلیمان فوت کرده اند، آنها ترا به جا گذاشتند اما خودت کسی را روی زمین خلیفه نگذاشتی و سخت گریه می کرد.^(۴)

امام ابوحنیفه رحمه الله را درمقام خیزران شهرکوفه دفن کردند، که این منطقه را امروز به نام اعظمیه یاد می کنند.^(۵)

جزء ششم: آثار امام ابوحنیفه

آثاری را که به امام ابوحنیفه(رحمه الله) نسبت می دهند زیاد بوده و برخی آنها عبارت اند از:

- ۱- فقه اکبر: رساله‌ی مختصر از عقاید است، در میان احناف از کتب مهم عقاید به شمار می رود.
- ۲- العالم والمتعلم: رساله‌ی است که به روش سوال و جواب نوشته شده است.
- ۳- مسند الامام ابوحنیفه: دارای نسخه‌های متعددی است که ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی همه‌ی آنها را یکجا جمع نموده است.
- ۴- کتاب الاثار: منسوب به امام محمد رحمه الله می باشد. این کتاب در باره احادیث نبوی، آثار و اقوال صحابه و تابعین تألیف شده و از جمله بهترین کتب حدیث از نظر ترتیب ابواب و گزینش به شمار می رود.

۱- ابورجاء هروی(وفات: ۱۶۱ - ۱۷۰ هـ): عبد الله بن واقد بن حارث بن عبد الله بن أرقم بن زياد حنفي، أبو رجاء هروي، خراساني، از كبار اتباع تابعين و از اصحاب امام ابوحنيفه رحمه الله بود. محمد بن أحمد بن عثمان بن قَایماز، شمس الدين أبو عبد الله الذهبي (المتوفى: ۷۴۸هـ)، تاريخ الإسلام ووفیات المشاهير والأعلام، المحقق: بشار عواد معروف، الناشر: دار الغرب الإسلامي، بيروت، الطبعة: الأولى، ۲۰۰۳ م، ج ۴ ص ۴۲۷ - ۴۲۸.

۲- تاريخ بغداد، ج ۱۵ ص ۵۷۳.

۳- همان، ج ۱۵ ص ۵۷۳.

۴- سير أعلام النبلاء، ج ۶ ص ۳۹۹.

۵- تاريخ بغداد، ج ۱۳ ص ۳۲۵.

- ۵- کتاب الوصیة: که حاوی برخی از پند و اندرزهای او به یاران و شاگردانش بوده است.
- ۶- کتاب الرأی: این کتاب را به ابن عوام نوشته است.
- ۷- کتاب «اختلاف الصحابه».
- ۸- کتاب «الجامع».
- ۹- کتاب «سیرالاوسط»
- ۱۰- کتاب «فقه ابسط»
- ۱۱- کتاب «الرد علی القدریة» می باشند.^(۱)

مطلب دوم: زندگی نامه امام ابویوسف رحمه الله

خود امام ابو حنیفه رحمه الله کتاب در فقه تألیف نکرده اما آراء و افکارشان توسط شاگردان مخلص شان در سراسر عالم پخش شده است. ایشان شاگردان همانند قاضی امام ابویوسف، محمد بن حسن شیبانی، زفر بن هذیل و... تربیت کرد.^(۲)

بنابراین، در این مطلب امام ابویوسف رحمه الله معرفی می گردد.

جزء اول: اسم، نسب و کنیت امام ابویوسف رحمه الله.

اسم امام ابویوسف رحمه الله یعقوب است، نسبش چنین است: یعقوب ابن ابراهیم ابن حبیب ابن سعد ابن بحیر ابن معاویه ابن قحافه ابن نفیل ابن سدوس ابن عبد مناف ابن ابی سلمه ابن سحمه ابن سعد ابن عبدالله ابن قراده ابن ثعلبه ابن معاویه ابن زید ابن الغوث ابن بجلیه، از قبیله بنی عمرو ابن عوف انصاری می باشد، وی مشهور به قاضی و کنیتش ابویوسف انصاری است.^(۳)

جزء دوم: ولادت و نشأت امام ابویوسف رحمه الله

امام ابویوسف رحمه الله در سال ۱۱۳ هجری قمری در کوفه بعد از سه سال ولادت امام زفر تولد شده

۱- الجواهر المضية في طبقات الحنفية، ج ۱ ص ۴۶۴.

۲- پژوهشی درباره ی امامان اهل سنت، ص ۶۲.

۳- یوسف بن عبدالبر، النمری، القرطبی، ابو عمر، الاستیعاب فی أسماء الأصحاب، الناشر: دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع، بیروت،

۱۴۲۷هـ - ۲۰۰۶م، ج ۱ ص ۳۵۰.

است، در طفولیت مصروف طلب علم شد و در حلقات درس ابن ابی لیلی^(۱) رحمه الله شرکت می کرد، پس به نزد امام ابوحنیفه رحمه الله آمده و ملازمت او را برگزیده است. امام ابویوسف رحمه الله مردی فقیه، عالم و حافظ بود که منصب قضاوت دوران سه تن از خلفای بنی عباس: مهدی، هادی و هارون الرشید را به عهده داشت. و دارای تألیفات مشهوری می باشد.^(۲)

جزء سوم: شیوخ امام ابویوسف رحمه الله

امام ابویوسف رحمه الله باوجود که فقیر بود، ولی همراه علم محبت زیادی داشت و این محبت و رغبت سبب می شد که امام ابویوسف به طرف طلب علم توجه زیادی کند، به همین اساس از بسیار زیادی از علماء و فقهاء علم را حاصل نموده است که بعضی از استادان شان قرار ذیل است:

۱- امام ابوحنیفه رحمه الله: ابوحنیفه همان شخصی که ابویوسف را به بلندی علمیت و تفقه رساند و به ذریعه آن مشهور شد.

۲- ابن ابی لیلی رحمه الله.

۳- یحیی ابن سعید انصاری رحمه الله: نام شان یحیی ابن سعید ابن قیس انصاری بخاری است، کنیت شان ابو سعید است، فقیه، قاضی، حافظ حدیث و از اهل مدینه بود، در زمان بنی امیه قاضی مدینه منوره بود و بعد از آن به عراق منتقل و قاضی حیره مقرر شد، گفته میشود که در سال ۱۳۴ و یا در سال ۱۴۴ و یا در سال ۱۴۶ هجری قمری وفات نموده است.^(۳)

جزء چهارم: شاگردان امام ابویوسف رحمه الله

شهرت امام ابویوسف رحمه الله به حدی رسیده بود که در هر شهر مردم و اهل علم آنها را می شناخت و از علمیت شان آگاهی کامل داشتند، به همین اساس بسیاری از تشنه گان علم از بحر لایتنهای علم امام ابویوسف

۱- ابن ابی لیلی (۷۴ - ۱۴۹ هـ = ۶۹۳ - ۷۶۶ م)، محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی یسار ابن بلال، أنصاري، كوفي: قاضي، فقيه و از اصحاب رأی بود، در دروان خلافت اموی و عباسی در كوفه قاضي بود، همیشه همراه امام ابوحنیفه رحمه الله بحث و مباحثه می نمود و در كوفه وفات نموده است. خليل بن أيبك بن عبد الله، صلاح الدين الصفدي (المتوفى: ۷۶۴هـ)، الوافي بالوفيات، المحقق: أحمد الأرنؤوط وتركي مصطفى، الناشر: دار إحياء التراث - بيروت، ۱۴۲۰هـ - ۲۰۰۰م، ج ۳ ص ۲۲۱ - ۲۲۲.

۲- الأعلام، ج ۸ ص ۱۹۳.

۳- أحمد بن محمد بن أبي بكر بن خلکان، أبو العباس شمس الدين، وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان، المحقق: إحسان عباس، الناشر: دار صادر - بيروت، ج ۶ ص ۸۰.

مستفید شدند.^(۱)

از جمله شاگردان امام ابویوسف رحمه الله قرار ذیل است:

۱- امام احمد ابن حنبل رحمه الله.

۲- محمد ابن حسن شیبانی رحمه الله (زندگینامه شان بعداً می آید).

۳- بشر ابن ولید رحمه الله: بشر ابن ولید کندی فقیه بود به دست امام ابویوسف به درجه فقاقت نایل شد، بشر تا سال ۲۱۳ هجری قمری والی شهر منصور بود، فقیه و عابد بزرگی بود، خلیفه عباسی معتصم آنها را در خانه شان محبوس کردند به این جرم که بشر می فرمودند که قرآن مخلوق نیست.^(۲)

جزء پنجم: وفات امام ابویوسف رحمه الله

بشر ابن ولید رحمه الله روایت می کند که امام ابویوسف در منصب قضاء تا وفات باقی ماند، تا این که در ۱۸۲ هجری قمری وفات نمود و برای مسلمانان جهان اسلام یک فاجعه بزرگی بود.^(۳)

در جنازه شان جمع غفیر از مسلمانان حاضر شده بودند و عباد ابن عوام^(۴) وقتی که به جنازه امام ابویوسف رحمه الله حاضر شد فرمود: لازم است که اهل اسلام به یک دیگر به موت ابویوسف رحمه الله تعزیت و تسلی بدهند.^(۵)

جزء ششم: آثار علمی امام ابویوسف رحمه الله

از جمله تالیفات امام ابویوسف رحمه الله: الخراج، الآثار (مسند أبي حنيفة)، النوادر، اختلاف الأمصار، أدب القاضي، الأمالي في الفقه، الرد على مالك ابن أنس، الفرائض، الوصايا، الوكالة، البيوع، الصيد والذبائح، الغصب والاستبراء، الجوامع في أربعين فصلاً، ألفه ليحيى بن خالد البرمكي، أدب القاضي، الأمالي في الفقه

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۶ ص ۳۵۹.

۲- تاریخ بغداد، ج ۷ ص ۵۶۱ - ۵۶۵.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۸ ص ۵۳۸.

۴- عباد ابن عوام ابن عمر ابن عبدالله ابن منذر ابوسهل کلابی واسطی امام و محدث در زمانش بود، در سال ۱۸۰ هجری قمری وفات نموده است. سیر اعلام النبلاء، ج ۸ ص ۵۱۱ - ۵۱۲.

۵- تاریخ بغداد، ج ۱۶ ص ۳۸۲ - ۳۸۳.

و غیره می باشد.^(۱)

مطلب سوم: زندگی نامه امام محمد رحمه الله

از دیگر شاگردان مشهور امام ابوحنیفه رحمه الله، می توان از امام محمد رحمه الله نام برد، که خلاصه معرفی شان قرار ذیل است:

جزء اول: اسم، نسب و کنیت امام محمد رحمه الله

اسم امام محمد رحمه الله: محمد است، نسبش: محمد ابن حسن ابن فرقد، امام اهل رای بود، اصلش از دمشق و از قریه که بنام حرستا یاد می شود و در شرق غوطه دمشق موقعیت دارد، می باشد.^(۲) به شیبانی به خاطری منسوب میشود که آنها مولی بنی شیبان بود.^(۳)

یک نسبت دیگر امام محمد کوفی است زیرا آنها در کوفه پرورش یافته وکلان شده است، و در باره کنیت امام محمد مؤرخین متفق هستند که کنیت شان ابو عبدالله است.^(۴)

جزء دوم: تولد و نشأت امام محمد رحمه الله

تولد امام محمد رحمه الله در سال ۱۳۲ هجری قمری بعد از سقوط دولت امویها، در واسط عراق شده است، اما پرورش شان در کوفه شده است.^(۵)

جزء سوم: شیوخ امام محمد رحمه الله

امام محمد رحمه الله از دوران طفولیت به طلب علم بر آمد، فقه را از امام ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله و دیگر مشایخ در کوفه، بصره، مدینه، مکه، شام و شهرهای از عراق حاصل نمود، امام محمد رحمه الله

۱- الأعلام، ج ۸ ص ۱۹۳.

۲- تاریخ بغداد، ج ۲ ص ۵۶۱.

۳- بنوشیان قبیلہ از شیبان ابن ثعلبه ابن عکابه ابن صعّب ابن علی ابن بکر ابن وایل است. یاقوت بن عبد الله، شهاب الدین أبو عبد الله الرومي الحموي (المتوفى: ۶۲۶هـ)، معجم البلدان، الناشر: دار صادر، بیروت، الطبعة: الثانية، ۱۹۹۵ م، ج ۳ ص ۳۷۸.

۴- تاریخ بغداد، ج ۲ ص ۵۶۱.

۵- الفوائد البهية في تراجم الحنفية، ص ۱۶۳. معجم المؤلفين، ج ۹ ص ۲۰۷.

در ضمن این که از امام ابوحنیفه و ابویوسف علم را حاصل نموده است، به همین شکل از سفیان ثوری^(۱) رحمه الله سال های زیاد درس آموخت و بهره های زیاد جست، همچنان از امام اوزاعی^(۲) نیز استفاده و بهره های فراوان برده است.^(۳)

و به نزد امام مالک رحمه الله رفته و حدیث را از ایشان فرا گرفته است، ایشان در طول سه سال از امام مالک رحمه الله علم را حاصل نموده است که شامل موطا و سماع ۷۰۰ احادیث می باشد.^(۴)

پس مشهورترین استادان و شیوخ امام محمد رحمه الله، عبارت اند از امام ابوحنیفه، امام ابویوسف، امام مالک، امام اوزاعی، سفیان ثوری و غیره.^(۵)

جزء چهارم: شاگردان امام محمد رحمه الله

وقتی که شهرت امام محمد رحمه الله در هر گوشه جهان پخش شد، طالبان علم از هر شهر و جاهای دور و دراز، برای حصول فقه به طرف امام محمد رحمه الله متوجه شدند تا آنها هم به مرتبه عالی اجتهاد برسند و در منسوبین امام ابوحنیفه رحمه الله شامل شوند، پس مشهور ترین کسانی که شرف شاگردی امام محمد رحمه الله را حاصل نموده اند، قرار ذیل اند:

۱- امام شافعی رحمه الله.

۲- معلی ابن منصور: ابویعلی رازی، یکی از فقهای اصحاب رای و ثقه بود، در ۲۱۱ هجری قمری وفات نموده است و به قول دیگر در سال ۲۱۲ هجری قمری وفات نموده است.^(۶)

۳- عیسی ابن ابان ابن صدقه، کنیت شان ابوموسی است از امام محمد ابن حسن رحمه الله فقه را حاصل

۱- سفیان ثوری: ابوعبدالله مکی، مشهور به سفیان ثوری در سال ۹۷ هجری متولد و در سال ۱۶۱ هجری وفات یافته است، این شخص به شیخ الاسلام، امام الحافظ و سردار علماء عاملین در زمانش شهرت داشت، از جمله تألیفاتش: کتاب «الجامعة» است. سیر اعلام النبلاء، ج ۷ ص ۲۳۰.

۲- اوزاعی: (۸۸ - ۱۵۷ هـ = ۷۰۷ - ۷۷۴ م)، عبد الرحمن بن عمرو بن یحمد، اوزاعی، از قبیله اوزاع، أبو عمرو، امام دیار شام و یکی از فقهاء و محدثین آن سرزمین بود، در بعلبک متولد، در بقاع نشأت نمود و در بیروت مسکن گزید و در همانجا وفات نمود، برایش قضاء پیشنهاد گردید، ولی قبول نکرد، از جمله تألیفات او: کتاب السنن فی الفقه و کتاب المسائل نام برد. الوافی بالوفیات، ج ۸ ص ۱۲۲ - ۱۲۳.

۳- الفوائد البهیة فی تراجم الحنفیة، ص ۱۶۳. معجم المؤلفین، ج ۹ ص ۲۰۷.

۴- الفوائد البهیة فی تراجم الحنفیة، ص ۱۶۴.

۵- همان مرجع، ص ۱۶۴.

۶- محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن المغیره البخاری، أبو عبد الله (المتوفی: ۲۵۶ هـ)، التاریخ الکبیر، الناشر: دائرة المعارف، بیروت، ج ۷ ص ۳۹۵.

نموده است، در سال ۲۲۱ هجری قمری وفات نموده است.^(۱)

۴- قاسم ابن سلام هروی، بغدادی، کنیت شان ابو عبید است و ثقه بود در سال ۲۲۴ هجری قمری وفات نموده است.^(۲)

۵- محمد ابن مقاتل مروزی، کنیت شان ابو الحسن، شخص صدوق و مشهور به امانت و علم است، در سال ۲۴۸ هجری قمری وفات نموده است.^(۳)

جزء پنجم: وفات امام محمد رحمه الله

امام محمد رحمه الله در خلافت هارون الرشید در سال ۱۸۹ هجری قمری به عمر ۵۸ سالگی در ری^(۴) وفات نموده است و در همانجا دفن شده است. امام محمد و امام کسائی^(۵) در یک روز وفات نموده است هارون الرشید در این باره می گفت: امروز فقه و لغت را در ری دفن کردیم.^(۶)

جزء ششم: آثار علمی امام محمد رحمه الله

امام محمد رحمه الله دارای تألیفاتی می باشد که مرجع اول در فقه حنفی محسوب می گردد.^(۷)

فقهاء اسلامی تألیفات امام محمد رحمه الله را بدو بخش ظاهر الروایه و نادر الروایه تقسیم نموده اند، ظاهر الروایه را، ابوسعود^(۸) رحمه الله چنین بیان کرده است: (ظاهر الروایه: یراد به فی الغالب الشائع القول الراجح لأئمة الحنفية الثلاث «الإمام أبو حنيفة، وأبو يوسف، ومحمد»، وكتب ظاهر الرواية: كتب محمد

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۲ ص ۴۷۹.

۲- محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز، شمس الدین أبو عبد الله الذهبي (المتوفى: ۷۴۸هـ)، الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة، الناشر: دار القبلة للثقافة الإسلامية، مؤسسة علوم القرآن- جدة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۳هـ - ۱۹۹۲م، ج ۲ ص ۱۲۸.

۳- لسان المیزان، ج ۷ ص ۵۱۸.

۴- ری شهر مشهور است که دارای میوه جات زیاد می باشد، در بین ری و نیشاپور ۱۶۰ فرسنگ فاصله است، در این شهر احناف، شوافع و اهل تشیع زندگی می کردند. معجم البلدان، ج ۳ ص ۱۱۶ - ۱۱۷.

۵- کسائی: ابوبکر محمد ابن ابراهیم ابن یحیی نیشاپوری، کسائی، ماهر علم نحو بود، در سال ۳۸۵ هجری قمری وفات نموده است. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶ ص ۴۶۵.

۶- تاریخ بغداد، ج ۲ ص ۵۷۳.

۷- الفوائد البهية في تراجم الحنفية، ص ۱۶۴.

۸- ابوالسعود (۱۱۷۲ هـ = ۱۷۵۸ م): محمد (أبو السعود) بن علي اسكندر، السيد الشريف: فقيه حنفي مصري است، دارای تألیفات است، از جمله «عمدة الناظر على الاشباه والنظائر» و غیره. خیر الدین بن محمود بن محمد بن علی بن فارس، الزرکلی دمشقی (المتوفى: ۱۳۹۶هـ)، الأعلام، الناشر: دار العلم للملايين، بيروت، الطبعة: الخامسة عشر - أيار / مايو ۲۰۰۲م، ج ۶ ص ۲۹۶.

السنة « المبسوط، والزيادات، والجامع الصغير، و الجامع الكبير، والسير الصغير، والجامع الكبير»^(١).

ترجمه: مراد از ظاهر الروایه در غالب و شایع، قول راجح امامان ثلاثه احناف (امام ابوحنیفه، ابویوسف و محمد رحمهم الله) می باشد و کتاب های ظاهر الروایه: که امام محمد رحمه الله نوشته است، شش تا است: المبسوط، الزيادات، الجامع الصغير، الجامع الكبير، السير الصغير والجامع الكبير.

به همین شکل حموی^(٢) رحمه الله راجع به وجه تسمیه ظاهر الروایه چنین می نویسد: (وإنما سمیت بظاهر الروایة لأنها رویت عن محمد بروایات ثقات فهي إما متواترة أو مشهورة عنه)^(٣).

ترجمه: و این کتابها به ظاهر الروایه مسمی شده است، زیرا از محمد رحمه الله با روایات ثقه روایت شده، این روایت یا متواتر بوده و یا مشهور می باشد.

پس کتاب های ظاهر الروایه امام محمد رحمه الله قرار ذیل است:

١- المبسوط

٢- الزيادات

٣- الجامع الكبير

٤- الجامع الصغير

٥- السير الكبير

٦- السير الصغير.

بخش دیگری از کتابهای امام محمد رحمه الله را نادر الروایه تشکیل می دهد، در کتاب « الطبقات السنیه فی تراجم الحنفیه» راجع به وجه تسمیه نادر الروایه چنین تذکر رفته است:

(وهي مسائل مروية عن أصحاب المذاهب المذكورين، لكن لا في الكتب المذكورة؛ إما في كتب أخر لمحمد وغيرها، كـ " الكُيسَانِيَّاتِ " ، و " الهارونيات " ، و " الجرجانيات " ، و " الرقيات " . وإنما قيل لها نادر

١- السِّيْدُ مُحَمَّدُ الْحُسَيْنِيُّ (أبي السعود) المتوفى (١١٧٢ هـ)، عُمْدَةُ النَّاطِرِ عَلَى الْأَشْبَاهِ وَالنُّظَائِرِ، الناشر « دار الفكر، بيروت، ٢٠٠٣م، ج ٢ ص ٦٥.

٢- حموی (١٠٩٨ هـ = ١٦٨٧ م): أحمد بن محمد مكي، أبو العباس، شهاب الدين حسيني، حموي: مدرس و یکی از فقهاء حنفی است، حموی الاصل بوده، اما تولد و وفاتش در قاهره مصر شده است، دارای تالیفات است، از جمله: غمز عیون البصائر فی شرح الاشباه والنظائر لابن نجم، نفحات القرب والاتصال، الدر النفیس فی مناقب الشافعی و غیره. الأعلام الزرکلی، ج ١ ص ٢٣٨ - ٢٣٩.

٣- أحمد بن محمد، أبو العباس شهاب الدين مكي الحسيني الحموي الحنفي، غمز عیون البصائر شرح كتاب الأشباه والنظائر، الناشر دار الكتب العلمية، بيروت، سنة النشر ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م، ج ٤ ص ٣٢٢.

الرواية؛ لأنها لم ترد عن محمد بروايات ظاهرة ثابتة صحيحة كالكتب الأولى).^(١)

ترجمه: نادر الرواية عبارت از مسایل است که از اصحاب مذاهب (امام ابوحنیفه، ابویوسف و محمد رحمهم الله) که ذکر گردید روایت شده است، ولی نه در کتاب های که ذکر شد (یعنی نه در کتاب های ظاهر الروایه)، این مسایل یا در کتاب های دیگری از امام محمد رحمه الله است و یا در کتاب های غیر از امام محمد است، کتاب های نادر الروایه امام محمد مثل الکیسانیات، الهارونیات، الجرجانیات و الرقیات می باشد. و اینکه برای این کتابها نادر الروایه گفته می شود، زیرا از محمد رحمه الله بروايات ظاهر، ثابت و صحیح مثل کتاب های اول (ظاهر الروایه) وارد نشده است.

پس فرق بین ظاهر الروایه و نادر الروایه این است، که مسایل ظاهر الروایه از محمد رحمه الله با روایات ثقه روایت شده، این روایت یا متواتر بوده و یا مشهور می باشد، اما نادر الروایه چنین نیست، یعنی از محمد رحمه الله بروایات ثقه، ثابت و صحیح مثل ظاهر الروایه روایت نشده است.

پس کتاب های نادر الروایه قرار ذیل اند:

۱- الرقیات

۲- الهارونیات

۳- الکیسانیات

۴- الجرجانیات.

برخی تألیفات دیگر نیز از امام محمد رحمه الله ثابت است، که قرار ذیل اند:

۱- الاحتجاج علی مالک

۲- کتاب الآثار

۳- الاکتساب فی الرزق المستطاب،

۴- الشروط.^(۲)

۱- الطبقات السنیه فی تراجم الحنفیه، ج ۱ ص ۱۲.

۲- حنائی، علی بن أمر الله (ت ۹۷۹هـ)، طبقات الحنفیه، عمان، الأردن، ناشر: مرکز العلماء للدراسات وتقنية المعلومات، الطبعة: الأولى، ص ۱۲.

الفوائد البهیه فی تراجم الحنفیه، ص ۱۶۴.

مطلب چهارم: روش مذهب احناف در مسایل فقهی و اصول استنباط آنها

درین مطلب نخست روش مذهب احناف در مسایل فقهی را بیان نموده، سپس اصول استنباط آنها را تذکر می دهیم، که تفصیل شان قرار ذیل است:

الف: روش مذهب احناف در مسایل فقهی

اگر به تجزیه و تحلیل مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله بپردازیم، می بینیم که در گذشته و آینده روشی را به شرح زیر مورد توجه قرار داده است:

اول: آسان گرفتن در عبادات و معاملات: مثلاً در بخش عبادت امام ابوحنیفه رحمه الله معتقد است که هرگاه جسم یا لباس نجس شود، شستن آن با هر مایع پاکي از قبیل گلاب و سرکه، که بتواند نجاست را بر طرف نماید جایز است و آب را تنها مایع پاک کننده نمی داند.^(۱)

همچنین می گوید: هرگاه کسی بخواهد در شب تاریکی نماز بخواند، ولی با کوشش زیاد نتواند جهت قبله را درست تشخیص دهد و در غیر جهت قبله نماز بخواند، نمازش درست است. هر چند بعداً متوجه اشتباه خویش گردد.^(۲)

همچنان در زکات هم جایز می داند که به جای جنس، بهای آن پرداخته شود، طوری که امام کاسانی^(۳) رحمه الله می گوید: (وَإِنْ أَدَّى الْقِيمَةَ أَدَّى قِيمَةَ الْوَسْطِ فَإِنَّ أَدَى قِيمَةَ الرَّدِيِّ لَمْ يَجْزُ إِلَّا بِقَدْرِ قِيمَتِهِ وَعَلَيْهِ التَّكْمِيلُ).^(۴) ترجمه: و اگر قیمت مال زکات را ادا کرد، قیمت مال وسط را ادا نماید، پس اگر قیمت مال

^۱ - زین الدین بن ابراهیم بن محمد، ابن نجیم المصري، (المتوفى: ۹۷۰هـ)، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، الناشر: دار الكتاب الإسلامي، الناشر: دار الكتاب الإسلامي، الطبعة: الثانية - بدون تاریخ، ج ۱۱ ص ۲۳۵.

^۲ - عثمان بن علي بن محجن، البارعي، فخر الدين، الحنفي، الزيلعي، (المتوفى: ۷۴۳هـ)، تبیین الحقائق شرح كنز الدقائق وحاشية الشلبي، الناشر: المطبعة الكبرى الأميرية - بولاق، القاهرة، الطبعة: الأولى، ۱۳۱۳ هـ، ج ۱ ص ۱۰۳.

^۳ - الكاساني، أبو بكر بن مسعود بن أحمد، علاء الدين، ملك العلماء، (المتوفى: ۵۸۷هـ)، یکی از فقهاء و فضلاء احناف بشمار میرود، تألیفات زیاد دارد از جمله: بدائع الصنائع، السلطان المبین في أصول الدين و غيره می باشد. أبو الفداء زين الدين أبو العدل قاسم بن قُطُوبغا السوداني (نسبة إلى معتق أبيه سودون الشیخوني) الجمالی الحنفي (المتوفى: ۸۷۹هـ)، تاج التراجم، المحقق: محمد خير رمضان يوسف، الناشر: دار القلم - دمشق، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۳ هـ - ۱۹۹۲م، ج ۱ ص ۳۲۹.

^۴ - علاء الدين، أبو بكر بن مسعود بن أحمد، الحنفي، الكاساني، (المتوفى: ۵۸۷هـ)، بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، الناشر: دار الكتب العلمية، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۶هـ - ۱۹۸۶م، ج ۲ ص ۴۱.

ضعیف و ردی را پرداخت کرد، جایز نیست، مگر به اندازه قیمتش و بر بالای زمت دهنده لازم است تا قیمت مال وسط را تکمیل نماید.

همچنین در زمین که مسلمان آن را تصاحب نماید، لازم نیست که خراج و یک دهم را با هم از درآمد آنبردارد، بلکه پرداخت یکی از آنها را واجب می شمارد.^(۱)

و در معاملات جایز می داند که ثمر درخت را قبل از رسیدن خریداری کند، طوری که این را ابوالفضل موصلی^(۲) رحمه الله نقل می کند: (وَيَجُوزُ بَيْعُ الثَّمَرَةِ قَبْلَ صَلَاحِهَا).^(۳) ترجمه: فروختن میوه قبل از رسیدن آن، جایز است.

دوم: جانبداري از فقرا و ضعفا: از همین جهت برای کمک به مستمندان، امام ابوحنیفه رحمه الله زکات را بر وسایل زینتی و ظروف از قبیل طلا و نقره واجب می داند. طوری که امام مرغینانی^(۴) رحمه الله می گوید: (وَفِي تَبْرِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَحَلِيَّهِمَا وَأَوَانِيهِمَا الزَّكَاةُ).^(۵)

ترجمه: و در پارچه طلا و نقره، وسایل زینتی و ظروف شان، زکات است.

و نیز امام ابوحنیفه رحمه الله معتقد است که اگر دین و قرض شخص مدیون به اندازه دارایش باشد، زکات

۱- بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ج ۲ ص ۵۵.

۲- ابوالفضل موصلی: (۵۹۹ - ۶۸۳ هـ = ۱۲۰۳ - ۱۲۸۴ م)، عبد الله بن محمود بن مودود، موصلی، بلدحی، مجدالدین، ابوالفضل، یکی از مشهورترین فقیهی احناف به شمار می رود، در موصل عراق تولد شده، سپس به دمشق رحلت نموده، مدتی به حیث قاضی در کوفه بود و از آنجا به بغداد به حیث مدرس رفت و بالاخره در بغداد وفات نمود، دارای تالیفات است، از جمله: الاختیار لتعلیل المختار فی الفقه، المختار فی فروع الحنفیة، وغیره. الفوائد البهیة فی تراجم الحنفیة، ص ۱۰۶. الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة، ج ۱ ص ۲۹۱.

۳- عبد الله بن محمود بن مودود الموصلی البلدحی، مجد الدین أبو الفضل الحنفی (المتوفی: ۶۸۳هـ)، الاختیار لتعلیل المختار، الناشر: مطبعة الحلبي - القاهرة (وصورتها دار الکتب العلمیة - بیروت، وغیرها)، ۱۳۵۶ هـ - ۱۹۳۷ م، ج ۲ ص ۶.

۴- مرغینانی: (۵۳۰ - ۵۹۳ هـ = ۱۱۳۵ - ۱۱۹۷ م)، علی بن ابی بکر بن عبد الجلیل، فرغانی، مرغینانی، أبو الحسن، برهان الدین، یکی از بزرگان فقهای احناف به شمار می رود، از قریه مرغینان فرغانه می باشد، یک شخص حافظ، مفسر، محدث و فقیه به شمار می رفت، دارای تالیفات کثیره است از جمله: بداية المبتدی فی الفقه، الهدایة فی شرح البدایة، منتقى الفروع، الفرائض، التجنیس والمزید فی الفتاوی، مناسک الحج و مختارات النوازل. الفوائد البهیة فی تراجم الحنفیة، ص ۱۴۱. الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة، ج ۱ ص ۳۸۳.

۵- علی بن ابی بکر بن عبد الجلیل الفرغانی المرغینانی، أبو الحسن برهان الدین (المتوفی: ۵۹۳هـ)، متن بداية المبتدی فی فقه الإمام أبی حنیفة، الناشر: ومطبعة محمد علي صبح - القاهرة، ص ۳۵.

۶- أحمد بن محمد بن أحمد بن جعفر بن حمدان أبو الحسين القدوري (المتوفی: ۴۲۸هـ)، مختصر القدوري فی الفقه الحنفی، المحقق: کامل محمد محمد عویضة، الناشر: دار الکتب العلمیةمکتبة ومطبعة محمد علي صبح - القاهرة، ص ۳۵.

بر وي واجب نیست، تا به حال مدیون کمکی باشد. طوری که امام قدوری^(۱) رحمه الله این نظریه امام ابوحنیفه را در کتابش (مختصر القدوري في الفقه الحنفي) چنین نقل نموده است: (ومن كان عليه دين يحيط فلا زكاة عليه وإن كان ماله أكثر من الدين زكى الفاضل إذا بلغ نصاباً).^(۲) ترجمه: و هر کس که بالایش قرض باشد که تمام مالش را احاطه نموده است، بر بالایش زکات نیست و و اگر مالش از قرضش زیاد است، زکات دهنده از زیاده مالش وقت که به نصاب برسد، زکات بدهد.

سوم: تصحیح تصرفات انسان به قدر امکان: امام ابوحنیفه رحمه الله می گوید، تا کسی را که شرایط تصرف صحیح را داشته باشد، وی را در کارهای خود مختار نماید، مثلاً می گوید: کودک عاقل و اهل تمییزی که هر چند به سن رشد نرسیده باشد، اگر اسلام بیاورد، مانند اسلام آوردن یک انسان کبیر قابل اعتبار است.^(۳)

همچنین تجارت وصی را با مال یتیم در صورت که مصلحت یتیم ایجاب نماید، جایز می داند.^(۴)

چهارم: رعایت حرمت انسان: امام ابوحنیفه رحمه الله این اختیار را به ولی زن بالغ و رشید نمی دهد، که به میل خودش او را به عقد ازدواج مرد دلخواه خویش درآورد و اگر مردی دختر بالغش را به عقد کسی درآورد، ولی دختر راضی نبود، چنین ازدواج صحیح نیست، طوری که ابن نجیم مصری^(۵) رحمه الله در کتابش البحر الرائق این موضوع را نقل کرده است: (وَلَا تُجْبَرُ بَكْرٌ بِالْعَةِ عَلَى النَّكَاحِ، أَي لَا يَنْفُذُ عَقْدُ الْوَلِيِّ

۱- قُدُورِي: (۳۶۲ - ۴۲۸ هـ = ۹۷۳ - ۱۰۳۷ م)، أحمد بن محمد بن أحمد بن جعفر بن حمدان، أبو الحسين، قدوري: یکی از فقهای حنفی می باشد، تولد و وفاتش در بغداد صورت گرفته است، در زمانش ریاست مذهب احناف را در عراق داشت، از جمله تألیفات او: مختصر القدوري، التجريد و کتاب نکاح می باشد. وفيات الأعيان، ج ۱ ص ۲۱. الجواهر المضية في طبقات الحنفية، ج ۱ ص ۹۳. يوسف بن تعري بردي بن عبد الله الظاهري الحنفي، أبو المحاسن، جمال الدين (المتوفى: ۸۷۴هـ)، النجوم الزاهرة في ملوك مصر والقاهرة، الناشر: وزارة الثقافة والإرشاد القومي، دار الكتب، مصر، ج ۵ ص ۲۴.

۲- أحمد بن محمد بن أحمد بن جعفر بن حمدان أبو الحسين القدوري (المتوفى: ۴۲۸هـ)، مختصر القدوري في الفقه الحنفي، المحقق: كامل محمد عويضة، الناشر: دار الكتب العلمية، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۷م، ص ۵۱.

۳- محمد بن أحمد بن أبي أحمد، أبو بكر علاء الدين السمرقندي (المتوفى: نحو ۵۴۰هـ)، تحفة الفقهاء، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، الطبعة: الثانية، ۱۴۱۴ هـ - ۱۹۹۴ م، ج ۲ ص ۳۴.

۴- تحفة الفقهاء، ج ۳ ص ۲۱۸.

۵- ابن نُجَيْمٍ مصري: (۹۷۰ هـ = ۱۵۶۳ م)، زين الدين بن إبراهيم بن محمد، مشهور به ابن نجيم: فقيه حنفي، از علماء و فقهای مصر، دارای تألیفات زیاد است از جمله: الأشباه والنظائر، البحر الرائق في شرح كنز الدقائق، الرسائل الزينية، الفتاوى الزينية وغيره می باشد. الطبقات السنية في تراجم الحنفية، ص ۲۸۹.

عَلَيْهَا بَغَيْرِ رِضَاهَا).^(۱) ترجمه: دختر بالغه را بر نکاح اجبار کرده نشود، یعنی عقد ولی بر نکاح دختر بالغه بدون رضایت او، نافذ نمی گردد.

به همین شکل امام ابوحنیفه رحمه الله شهادت یک مرد و دو زن را در ازدواج به جای دو مرد قبول دارد، و شهادت بعضی از اهل ذمه را علیه بعضی دیگر جایز می شمارد.^(۲)

پنجم: اختیارات دولت نماینده امام: امام ابوحنیفه رحمه الله از حق امام یعنی، حاکم شرعی می داند که به مقتضای مصلحت، در غنایم که مسلمانان از سرزمین های فتح شده به دست می آورند دخل و تصرف نماید. و این حق را برای امام قایل است، که به هر وسیله ای که ممکن باشد، مجاهدین را به جنگ تشویق نماید. مثلاً برای پیروزی مسلمانان به کسی که در جنگ، کار معینی انجام دهد، سهم معینی را از بیت المال اختصاص دهد.^(۳)

همچنان از حق امام می داند که زمین موات را در اختیار کسی بگذارد که می خواهد آن را آباد نموده و مورد بهره برداری قرار دهد.^(۴)

به همین شکل ولایت بر لقیط (طفل که از راه یافت گردد) را و اجرای قصاص را برایش از اختیارات امام می داند.^(۵) چنان قواعد مناسبی است که ابوحنیفه را سزاوار لقب (امام اهل رأی) گردانیده، جای شگفتی نیست که وی بسیار اجتهاد نموده و در جایی که نصّ (کلام صریح) وجود نداشته به قیاس عمل نموده است. چنانکه می دانیم استادانش هم (حماد و نخعی) از فقهای سرشناس اهل رأی بوده اند.^(۶)

امام ابوحنیفه تنها با استفاده از اهل رأی قانع نشده، بلکه در جوار آن با آراء فقهای مختلفی چون عطاء بن

۱- البحر الرائق شرح كنز الدقائق، ج ۳ ص ۱۱۸.

۲- محمد بن فرامرز بن علي الشهير بملا - أو منلا أو المولى - خسرو (المتوفى: ۸۸۵هـ)، درر الحکام شرح غرر الأحكام، بیروت، الناشر: دار إحياء الكتب العربية، ج ۲ ص ۳۷۲.

۳- درر الحکام شرح غرر الأحكام، ج ۱ ص ۲۸۵.

۴- عبد الرحمن بن محمد بن سليمان المدعو بشيخي زاده، يعرف بداماد أفندي (المتوفى: ۱۰۷۸هـ)، مجمع الأنهر في شرح ملتقى الأبحر، بيروت، الناشر: دار إحياء التراث العربي، ج ۲ ص ۵۵۸.

۵- الاختيار لتعليل المختار، ج ۳ ص ۳۳. مجمع الأنهر في شرح ملتقى الأبحر، ج ۲ ص ۵۲۰.

۶- محمد يوسف موسى، تاريخ الفقه الاسلامي، بيروت، ناشر: دار الجيل، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲ هـ - ۱۹۹۲ م، ص ۳۵.

ابی رباح، عکرمه^(۱) غلام آزاد شده ابن عباس، نافع غلام آزاد شده ابن عمر، زید بن علی و امام جعفر صادق^(۲) هم آشنا شده است. مضافاً اینکه در زمان ابوحنیفه افرادی بودند که حدیث را حفظ می کردند و تنها به ظواهر آن توجه نموده و از معانی آن سر در نمی آوردند، اما ابوحنیفه رحمه الله با داشتن زیرکی و استعداد در استنباط احکام، به غواصی در اعماق دریای معانی احادیث می پرداخت، بدون آنکه معارضه ای با نصّ داشته باشد، با برداشت صحیح از حدیث به مردم استفاده می رسانید.^(۳)

فقه حنفی بیش از سایر مکاتب فقهی دیگر، برای عقل و ادراک آدمی ارزش قایل است، طوری که امام محمد به نقل از جاحظ^(۴) در کتابش «الاصول» آورده است: بسا انسان، پنجاه سال در فقه و تفسیر اشتغال نموده و با فقهاء نشسته و از آنها آموخته و تمرین کرده باز می بینیم درخور قضاء، فتواء و صدور حکم نمی باشد، ولی در مدت یک سال که فقه حنفی یا مانند آن را می خواند و به اصول فقه آشنا می شود، لایق مقام قضاء و حکومت یک شهرستان می گردد، چند روزی آموختن فقه حنفی مطابق چندین سال تعلم فقه دیگران است.^(۵)

ب: اصول استنباط احناف در مسایل فقهی

اصول استنباط فقهاء حنفی به ترتیب ذیل است:

اول کتاب الله: مذهب احناف قرآن کریم را اصیل ترین و برترین اصول و منبع در استنباط مسایل فقهی

۱ - عکرمه بن عبد الرحمن بن حارث بن هشام، قرشی، مخزومی، أبو عبد الله مدنی [الوفاة: ۱۰۱ - ۱۱۰ هـ]، یکی از مفسرین، و محدثین در زمانش بود، و از شاگردان برجسته ابن عباس بشمار می رود. شمس الدین أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبی (المتوفی: ۷۴۸ هـ)، تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، المحقق: بشار عواد معروف، الناشر: دار الغرب الإسلامي، الطبعة: الأولى، ۲۰۰۳ م، ج ۳ ص ۱۰۶.

۲ - جعفر صادق: (۸۰ - ۱۴۸ هـ = ۶۹۹ - ۷۶۵ م)، جعفر بن محمد باقر بن علی زین العابدین بن حسین سبط، هاشمی، قرشی، أبو عبد الله، ملقب به صادق، ششمین امام شیعه اثنا عشری (امامیه) می باشد، یکی از بزرگان تابعین و فقیه زمانش بود، تولد و وفاتش در مدینه منوره صورت گرفته است. أبو العباس شمس الدین أحمد بن محمد بن ابراهیم بن ابي بكر ابن خلکان البرمکی الإربلی (المتوفی: ۶۸۱ هـ)، وفیات الأعیان وانباء أبناء الزمان، المحقق: إحسان عباس، الناشر: دار صادر - بیروت، ۱۹۰۰ م، ج ۱ ص ۱۰۵.

۳ - تاریخ الفقه الاسلامی، ص ۳۶.

۴ - جاحظ: (۱۶۳ - ۲۵۵ هـ = ۷۸۰ - ۸۶۹ م)، عمرو بن بحر بن محبوب، کنانی، لیثی، أبو عثمان، مشهور به جاحظ، یکی از بزرگان ائمه ادب و رئیس فرقه جاحظیه از فرقه های معتزلی می باشد، تولد و وفات او در بصره بوده و دارای تالیفات است از جمله: الحيوان، البیان والتبیین، سحر البیان، التاج، البخلاء و غیره می باشد. تقی الدین محمد بن هجرس بن رافع السلامی (المتوفی: ۷۷۴ هـ)، الوفیات، المحقق: صالح مهدی عباس، بشار عواد معروف، الناشر: مؤسسة الرسالة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۲ هـ، ج ۱ ص ۴۸۸.

۵ - أبو عبد الله محمد بن الحسن بن فرقد الشیبانی (المتوفی: ۱۸۹ هـ)، الأصل، تحقیق ودراسة: محمّد بوبنوکالان، الناشر: دار ابن حزم، بیروت - لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۳۳ هـ - ۲۰۱۲ م، ص ۲۸.

می دانند.^(۱)

دوم: سنت نبوی: دومین اصل و منبع نزد احناف، در استنباط مسایل فقهی، سنت نبوی می باشد و منظور از سنت قول، فعل و تقریر پیامبر صلی الله علیه وسلم است.^(۲)

سوم: اجماع: سومین اصل در استنباط مسایل فقهی، نزد احناف اجماع است، منظور از اجماع اتفاق امت محمد صلی الله علیه وسلم بر یک مسئله فقهی است، طوری که در کتاب «کشف الأسرار عن أصول فخر الإسلام البزدوی» آمده است: (هو عبارة عن اتفاق أمة محمد عليه السلام على أمر من الأمور الدينية).^(۳)

ترجمه: اجماع عبارت از اتفاق امت محمد صلی الله علیه وسلم بر یک امر از اموری دینی است.

چهارم: قیاس: چهارمین اصل در استنباط مسایل و احکام فقهی نزد احناف قیاس است و آن عبارت از ثابت کردن حکم یک چیز بر چیزی دیگری بوسیله علت مشترکه. این قیاس از اصول سه گانه (قرآن، سنت و اجماع) استنباط می گردد.^(۴)

پنجم: استحسان: استحسان عبارت است از عمل نکردن به قیاس و عدول از حکم آن به حکم دیگر، بسبب وجود نص (أثر)، یا اجماع یا قیاس خفی که قوی تر است. همچنین گاه وجود ضرورت (مانند لزوم رفع عسر و حرج از مکلفان) و ناسازگاری کاربرد قیاس موجب عدول از قیاس شده و به استحسان مراجعه می شود.^(۵)

ششم: قول صحابی: اقوال صحابی از مهمترین منبع و اصول استنباط نزد احناف است، از همین جهت در کتاب «کشف الأسرار عن أصول فخر الإسلام البزدوی» آمده است: (یصار إلى قول الصحابي أولاً ثم

۱- محمد بن أبي سهل، شمس الدين أبو بكر السرخسي، أصول السرخسي، الناشر: دار الكتاب العلمية بيروت لبنان، الطبعة الأولى ۱۴۱۴ هـ - ۱۹۹۳ م، ج ۱ ص ۲۷۹.

۲- عبد العزيز بن أحمد بن محمد، علاء الدين البخاري (المتوفى: ۷۳۰هـ)، كشف الأسرار عن أصول فخر الإسلام البزدوي، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة الأولى ۱۴۱۸هـ/۱۹۹۷م، ج ۲ ص ۵۲۰.

۳- همان مرجع، ج ۳ ص ۳۷۲.

۴- ملاجيون بن ابوسعيد المعروف بشيخ احمد، نور الانوار، المكتبة الحقانية، محله جنگی پشاور، ص ۵.

۵- كشف الأسرار عن أصول فخر الإسلام البزدوي، ج ۴ ص ۳.

إلى القياس؛ لأن المصير إليهما من حكم المعارضة بين السنتين إلا أن قول الصحابي شبهة السماع فيقدم على القياس).^(١)

ترجمه: در صورتی که حکم به کتاب، سنت و اجماع یافت نشود، اولاً به قول صحابی مراجعه شده، سپس به قیاس رجوع می شود، زیرا مراجعه به این دو (قول صحابی و قیاس) از حکم معارضه بین دو سنت است، مگر اینکه در قول صحابی شبهه سماع از پیامبر وجود دارد، بنابراین، بر قیاس مقدم کرده می شود.

هفتم: عرف: عرف چه عام باشد و چه خاص، در صورتی که مخالف نصوص شرعی نباشد نزد احناف معتبر است و برای استخراج احکام به آن استناد می کنند، بر این اساس، نزد احناف فقیه و مفتی باید از عرف و عادات رایج بین مردم آگاه بوده و هنگام صدور حکم از ناسازگاری بودن آن با نصوص شرعی مطمئن باشند.^(٢)

خلاصه اصول استنباط فقهی نزد احناف کتاب الله، سنت نبوی، اجماع، قیاس، استحسان، قول صحابی و عرف می باشد، که مختصراً ذکر گردیدند.

١- كشف الأسرار عن أصول فخر الإسلام اليزدوي، ج ٣ ص ١٢٢.

٢- محمد امين بن عابدين، مجموعة رسائل ابن عابدين، المكتبة الرشيدية، محله جنگی پشاور، ١٤١٨هـ، ج ٢ ص ١١٤ - ١١٦.

مبحث دوم

شناخت حدود

از اینکه تحقیق حاضر راجع به اختلاف امامان ثلاثه احناف در حدود و اثر آن در قوانین افغانستان است، لازم است تا حدود نیز بشکل کلی و اساسی تعریف گردد، بنابراین در این مبحث مطالب ذیل بحث می گردد:

مطلب اول: تعریف حدود

مطلب دوم: حکم حدود

مطلب سوم: اسباب حدود و فرق حدود با قصاص و تعزیر.

مطلب چهارم: شروط حدود

مطلب پنجم: آثار حدود

مطلب اول: تعریف حدود

در این مطلب نخست حدود را در لغت تعریف نموده، سپس در اصطلاح آن را تعریف می کنم، که تفصیل این تعریف قرار ذیل است:

الف: تعریف لغوی حدود

حدود جمع حد است و حد در لغت: به معنای دفع و منع کردن است، از همین جهت دروازه بان و زندابان را حداد می گویند، از جهت که دروازه بان مردم را از داخل شدن و زندابان زندانی ها را از بیرون شدن منع می کنند، طوری که مرتضی زبیدی^(۱) رحمه الله می نویسد: (وَالْحَدُّ: الدَّفْعُ وَالْمَنْعُ... الْحَدَّادُ: السَّجَّانُ لِأَنَّهُ

۱- مُرْتَضَى زَبِيدِي: (۱۱۴۵ - ۱۲۰۵ هـ = ۱۷۳۲ - ۱۷۹۰ م)، محمد بن محمد بن عبد الرزاق، حسینی، زبیدی، أبو الفیض، ملقب به مرتضی زبیدی، یکی از علمای لغت، حدیث، رجال و انساب است، اصلش از واسط عراق، تولدش در بلگرام هند، پرورش در زبید یمن و توسط مرض طاعون در مصر وفات نمود، دارای تالیفات زیاد می باشد، از جمله: تاج العروس فی شرح القاموس، إتحاف السادة المتقين فی شرح إحياء العلوم للغزالي، أسانید الکتب الستة و غیره. محمد عبْد الحَيّ بن عبد الکبیر ابن محمد الحسنی الإدْرِیسی، المعروف بعبد الحی الکتانی (المتوفی: ۱۳۸۲ هـ)، فهرس الفهارس والأثبات ومعجم المعاجم والمشیخات والمسلسلات، المحقق: إحسان عباس، الناشر: دار الغرب الإسلامی - بیروت، الطبعة: ۲، ۱۹۸۲ م، ج ۱ ص ۳۹۸ - ۴۱۳.

يَمْنَعُ مِنَ الْخُرُوجِ).^(۱)

ترجمه: حد به معنای دفع و منع است. حداد: عبارت از زندانبان است، زیرا زندانیان را از خارج شدن منع می کند.

منظور از حدود الله متعال، همان محارم است، طوری که الله متعال می فرماید: **{تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا}**.^(۲)

ترجمه: این حدود و مرزهای الهی است، به آن نزدیک نشوید.

ب: تعریف اصطلاحی حدود

علاء الدین حصکفی^(۳) رحمه الله حدود را در اصطلاح چنین تعریف نموده است: **(عُقُوبَةٌ مُفَدَّرَةٌ وَجَبَتْ حَقًّا لِلَّهِ تَعَالَى)**.^(۴)

ترجمه: حدود عبارت از جزاهای تعیین شده اند، که از جهت حقوق الله متعال واجب شده اند.

از این تعریف دانسته شد که مجازات حدود مشخص و معین می باشند، از طرف دیگر این مجازات بخاطر حق الله متعال صورت می گیرد، تا مردم از انجام دادن محارم الله متعال منع شوند.

مطلب دوم: حکم حدود

اقامه حدود بر حاکم و ولی الامر مسلمین فرض است و فرضیت آن به کتاب الله، سنت نبوی و اجماع امت ثابت شده است، که تفصیل شان قرار ذیل است:

۱- محمد بن محمد بن عبد الرزاق الحسینی، الملقب بمرتضى الزبيدي (المتوفى: ۱۲۰۵هـ)، تاج العروس من جواهر القاموس، الناشر: دار الفكر - بيروت، الطبعة: الأولى / ۱۴۱۴هـ، ج ۴ ص ۴۱۱.

۲- {البقرة، آیه ۱۸۷}.

۳- علاء الدین حصکفی (۱۰۲۵ - ۱۰۸۸ هـ = ۱۶۱۶ - ۱۶۷۷ م)، مفتی فقه حنفی در دمشق و دارای همت عالی و معتکف به تدریس و فتوا بود، تولد و وفاتش در دمشق شده است، دارای تالیفات کثیره است، از جمله: الدر المختار فی شرح تنویر الأبصار، إفاضة الأنوار علی أصول المنار، الدر المننقى شرح ملتنقى الأبحر، شرح قطر الندى و... محمد أمين بن فضل الله بن محب الدين بن محمد المحبى الحموي الأصل، الدمشقي (المتوفى: ۱۱۱۱هـ)، خلاصة الأثر في أعيان القرن الحادي عشر، الناشر: دار صادر - بيروت، ج ۴ ص ۶۲ - ۶۳.

۴- محمد بن علي بن محمد الجصني المعروف بعلاء الدين الحصكفي الحنفي (المتوفى: ۱۰۸۸هـ)، الدر المختار شرح تنویر الأبصار وجامع البحار، المحقق: عبد المنعم خليل إبراهيم، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۳هـ - ۲۰۰۲م، ج ۱ ص ۳۰۶.

الف: در کتاب الله

الله متعال راجع به اقامه حد زنا می فرماید: **{الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ}**.^(۱)

ترجمه: زن و مرد زناکار را هر يك، صد تازیانه بزنید.

همچنان الله متعال راجع به اقامه حد قذف می فرماید: **{وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا}**.^(۲)

ترجمه: و کسانی که زنان پاکدامن را متهم می کنند سپس چهار شاهد (بر ادعای خود) نمی آورند آنها را هشتاد تازیانه بزنید، و شهادتشان را هرگز نپذیرید.

به همین شکل الله متعال راجع به اقامه حد سرقت می فرماید: **{وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا}**.^(۳)

ترجمه: دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده اند به عنوان يك مجازات الهی قطع کنید.

الله متعال راجع به حد حرابه (راه زنی) چنین می فرماید: **{إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا}**.^(۴)

ترجمه: کیفر آنها که با الله و پیامبر به جنگ بر می خیزند و در روی زمین دست به فساد می زنند. (و با تهدید به اسلحه به جان و مال و ناموس مردم حمله می برند) این است که اعدام شوند یا به دار آویخته گردند.

وجه استدلال از آیات فوق: تمام آیات فوق بشکل امر است و این بیان گر آن است که اقامه حد بر بالای حاکم و رئیس دولت مسلمین واجب است، طوری که امام نسفی^(۵) رحمه الله بعد از ذکر آیه **{الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي}**

۱- {النور، آیه ۲}.

۲- {النور، آیه ۴}.

۳- {المائدة، آیه ۳۸}.

۴- {المائدة، آیه ۳۳}.

۵- نسفی: (۷۱۰ هـ = ۱۳۱۰ م)، عبد الله بن أحمد بن محمود النسفی، أبو البركات، حافظ الدين، یکی از فقهای حنفی و از مفسرین مشهور و از اصفهان می باشد، تولد و وفات او در اصفهان شده است، دارای تالیفات زیاد است از جمله: مدارك التنزیل وحقائق التأویل، كنز الدقائق في الفقه، المنار في أصول الفقه، كشف الأسرار شرح المنار، الوافي في الفروع، الكافي في شرح الوافي وغيره. عبد القادر بن محمد بن نصر الله القرشي، أبو محمد، محيي الدين الحنفي (المتوفى: ۷۷۵هـ)، الجواهر المضیة في طبقات الحنفیة، الناشر: مير محمد كتب خانه - كراتشي، ج ۱ ص ۲۷۰.

فَأَجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً...} (۱) می نویسد: (والخطاب للأئمة لأن إقامة الحد من الدين وهي على الكل إلا أنهم لا يمكنهم الاجتماع فينوب الإمام منابهم). (۲)

ترجمه: خطاب آیه برای ائمه مسلمانان است، زیرا اقامه حد از جمله دین است و این کار بر بالای همه مسلمانان لازم است، مگر امکان اجتماع همه مسلمانان ممکن نیست، بنابراین، امام مسلمانان قایم مقام همه مسلمانان درین عرصه است.

ب: سنت نبوی

راجع به وجوب اقامه حد، احادیث زیاد وجود دارند، از جمله: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا يَجِلُّ دَمُ امْرِيٍّ مُسْلِمٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَّا بِإِحْدَى ثَلَاثٍ النَّفْسُ بِالنَّفْسِ وَالثَّيْبُ الزَّانِي وَالْمَارِقُ مِنَ الدِّينِ النَّارُكَ الْجَمَاعَةَ» (۳)

ترجمه: عبد الله بن مسعود - رضي الله عنه - مي گوید: رسول الله - صلى الله عليه وسلم - فرمود: هر مسلماني، گواهي دهد که هيچ معبودي جز الله، وجود ندارد و من فرستاده الله هستم، ريختن خونس جايز نيست مگر بخاطر يکي از اين سه مورد: اگر انسان ديگري را بکشد، کشته مي شود. فردي که ازدواج کرده باشد و بعد از آن، مرتکب زنا شود و کسي که از دين خارج شود و جماعت مسلمانان را رها کند.

وجه استدلال از حديث: در اين حديث مشخص شده است، که يکي از سه مورد که ريختن خون مسلمان را مباح مي سازد، زنا کردن مرد و زن متاهل است و اين زنا حدى از حدود الهی بوده و تطبيق آن واجب است، از همين جهت امام نووی (۴) رحمه الله بعد از ذکر اين حديث می نویسد: (وفي هذا الحديث اثبات قتل

۱- {النور، آیه ۲}.

۲- عبد الله بن أحمد بن محمود النسفي، تفسير النسفي، تحقيق: مروان محمد الشعار، دار النشر: دار النفائس - بيروت، ۲۰۰۵م، ج ۳ ص ۱۱۰.

۳- محمد بن إسماعيل بن إبراهيم بن المغيرة البخاري، أبو عبد الله (المتوفى: ۲۵۶هـ)، صحيح البخاري، الناشر: دار الشعب - القاهرة، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، رقم الحديث ۶۸۷۸. مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري، صحيح مسلم، المحقق: مجموعة من المحققين، الناشر: دار الجليل - بيروت، الطبعة: مصورة من الطبعة التركية المطبوعة في استانبول سنة ۱۳۳۴ هـ، رقم الحديث ۴۳۹۰. لفظ از بخاری است.

۴- نووي، أبو زكريا، محيي الدين، يحيى بن شرف (متوفى: ۶۷۶هـ)، یکی از محدثين، اعلام اسلام و فقيه مذهب شافعی است، تألیفات زياد دارد از جمله: المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج، رياض الصالحين، الاذكار و غيره. السبكي، تاج الدين عبد الوهاب بن تقي الدين (المتوفى: ۷۷۱هـ)، طبقات الشافعية الكبرى، المحقق: محمود محمد الطناحي و عبد الفتاح محمد الحلو، الناشر: هجر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة: الثانية، ۱۴۱۳هـ، ج ۵ ص ۱۶۵.

الزاني المحصن والمراد رجمه بالحجارة حتى يموت وهذا باجماع المسلمين).^(۱)

ترجمه: و در حدیث اثبات قتل زانی محصن است و مراد رجم او بوسیله سنگ است تا اینکه بمیرد و این به اجماع مسلمین است.

ج: اجماع امت

امت اسلامی اتفاق نموده اند، که اقامه حدود واجب است، مثلاً در حد زنا، ابن منذر^(۲) رحمه الله چنین می نویسد: (وأجمعوا على تحريم الزنا. وأجمعوا على أن به الجلد).^(۳)

ترجمه: امت اسلامی بر تحریم زنا اجماع نموده اند و هم اجماع نموده اند که بر حد زنا (در صورتی که زانی و مزنیه مجرد باشند) تازیانه است.

خلاصه مشخص گردید که وجوب اقامه حدود هم در کتاب الله و سنت نبوی ثابت است و هم اجماع امت به آن اتفاق دارند، که مختصراً تذکر رفت.

مطلب سوم: اسباب حدود و فرق حدود با قصاص و تعزیر.

در این مطلب نخست اسباب حدود را معرفی نموده، سپس فرق حدود با قصاص و تعزیر را بیان می کنم، که تفصیل شان قرار ذیل است:

الف: اسباب حدود

جرائم که شریعت اسلامی آنها را حرام و برایش جزا تعیین نموده از جمله حدود می باشند، عبارت از حد زنا، حد قذف، حد سرقت، حد شراب، حد حرابه و حد ارتداد می باشند، پس اسباب هر کدام آنها هم متفاوت است، مثلاً سبب حد زنا: همان زنا و تجاوز به حق دیگران است. سبب حد قذف: ریختن و بی

۱- یحیی بن شرف بن مری أبو زکریا النووی، المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، الطبعة الثانية، ۱۳۹۲هـ، ج ۱۱ ص ۱۶۴.

۲- ابن المنذر (۲۴۲ - ۳۱۹ هـ = ۸۵۶ - ۹۳۱ م)، محمد بن ابراهیم بن منذر، نیسابوری، أبو بکر، یکی از فقهاء و مجتهدین قرن سوم هجری و شیخ حرم مکه اه حساب می آمد، دارای تألیفات زیاد است از جمله: المبسوط فی الفقه، الأوسط فی السنن والإجماع والاختلاف، الإشراف علی مذاهب أهل العلم، اختلاف العلماء، تفسیر القرآن وغیره. الزرکلی، الاعلام، ج ۵ ص ۲۹۴. ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۱۷ ص ۳۳۸.

۳- محمد بن ابراهیم بن المنذر أبو بکر النیسابوری (المتوفی: ۳۱۹هـ)، الإجماع لابن المنذر، المحقق: فؤاد عبد المنعم أحمد، الناشر: دار المسلم للنشر والتوزيع، بیروت، الطبعة: الطبعة الأولى ۱۴۲۵هـ / ۲۰۰۴م، ص ۱۲۹.

حرمت نمودن دیگران است. سبب حد سرقت: سرقت نمودن مال مردم است.^(۱)

ب: فرق حدود با قصاص

مهم ترین فرق میان حدود و قصاص^(۲) قرار ذیل است:

- ۱- امام و قاضی مطابق علمش در حدود قضاوت کرده نمی تواند، بر خلاف قصاص.
- ۲- حدود در کل به ارث برده نمی شوند، اما قصاص به ارث برده می شود.
- ۳- در کل عفو در حدود صحیح نیست، اما در قصاص صحیح است.
- ۴- قصاص به اشاره و کتابت ثابت می گردد، بر خلاف حدود.
- ۵- شفاعت و سفارش در حدود جایز نیست، اما در قصاص جایز است.
- ۶- حدود بجز از حد قذف، بر دعوی متوقف نمی شود، زیرا حدود از جمله حقوق الله بوده، بنابراین، شهادت دادن در حدود بشکل جسبه و بدون کدام نزاع قبول می گردد، ولی دعوی در حد قذف شرط شده است، گرچند در حد قذف هم حقوق الله غالب است، ولی از اینکه شخص مقذوف، علیه شخص قاذف در قضاء دعوی باز می کند، تا ننگ و عاری را که شخص قاذف به او نسبت نموده، ظاهراً و غالباً از خود دفع کند، پس مقصود و هدف شریعت از مشروعیت حد قذف حاصل می گردد (یعنی در صورتی که شخص قاذف نسبتی را که به شخص مقذوف کرده، نزد قضاء ثابت نتواند، بالایش حد قذف اجرا می گردد)، بر خلاف قصاص، زیرا تمام مسایل قصاص بر دعوی وارثین مقتول و قاتل استوار است.
- ۷- رجوع از اقرار در حدود جایز است، ولی در قصاص جایز نیست.
- ۸- همچنان حدود بجز از حد قذف، حقوق الله است و قصاص حقوق العبد است^(۳)، فرق بین حقوق الله محضه، حقوق العبد محضه و حقوقی که مشترک بین حقوق الله و حقوق العباد است چنین است:

۱- بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ج ۷ ص ۳۳.

۲- قصاص: جرجانی رحمه الله قصاص را چنین تعریف نموده اند: (الْقَصَاصُ أَنْ يُفْعَلَ بِالْفَاعِلِ الْجَانِي مِثْلَ مَا فَعَلَ). علي بن محمد بن علي الزين الشريفي الجرجاني (المتوفى: ۸۱۶هـ)، التعريفات، الناشر: دار الكتب العلمية بيروت - لبنان، الطبعة: الأولى ۱۴۰۳هـ - ۱۹۸۳م، ص ۱۷۶. ترجمه: قصاص عبارت از اینکه بر فاعل جنایت کننده، همان فعل را انجام دهد، که خودش انجام داده است.

۳- برای معلومات بیشتر راجع به فرق های حدود و قصاص به این کتب مراجع شود: زين الدين بن ابراهيم بن محمد، المعروف بابن نجيم المصري (المتوفى: ۹۷۰هـ)، الأَشْبَاهُ وَالنَّظَائِرُ عَلَى مَذْهَبِ أَبِي حَنِيفَةَ النُّعْمَانِ، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۹ هـ - ۱۹۹۹ م، ص ۱۴۵، ۱۷۴. لجنة علماء برئاسة نظام الدين البليخي، الفتاوى الهندية، الناشر: دار الفكر، بيروت، الطبعة: الثانية، ۱۳۱۰ هـ، ج ۲ ص ۱۶۷.

اول: حقوق الله محضه: عبارت از حقوقی است که منفعت در آن، برای عام مردم بوده، بدون اختصاص به یک شخص، بنابراین، نسبت آن بطرف الله متعال می گردد، از جهت بزرگی خطر و شمولیت منفعت آن مثل حد زنا و سرقت.

دوم: حقوق العباد محضه: عبارت از حقوقی که در آن مصلحت خاصی یک شخص تعلق می گیرد مثل حرمت مالش، از همین جهت حقوق العباد محضه، صلح، اسقاط و معاوضه را قبول می کند. سوم: حقوقی که بین حقوق الله و حقوق العباد مشترک است: عبارت از حقوقی است که علاوه از اینکه منفعت در آن برای عام مردم بوده، ولی در آن مصلحت و منفعت یک شخصی خاص هم در نظر گرفته شده مثل حد قذف، که در آن مصلحت شخص مقذوف نیز در نظر گرفته می شود.^(۱)

فرق های فوق، مهم ترین فرق ها در بین حدود و قصاص بودند که بشکل خلاصه تذکر رفتند.

ج: فرق حدود با تعزیر

به همین شکل که میان حدود و قصاص فرق وجود داشت، میان حدود و تعزیر هم فرق وجود دارد، که مهم ترین فرق قرار ذیل است:

- ۱- وقتی که حد ثابت گردید، برای قاضی در مورد عقوبتش اختیار وجود ندارد، یعنی قاضی نمی تواند که از نزد خود یک جزا را بالای جانی تعیین نماید، اما در تعزیر این اختیار برای قاضی است.
- ۲- جزاهای حدود مشخص است، اما از تعزیر مشخص نیست.
- ۳- اقامه حد از جهت حقوق الله واجب است و در آن عفو، شفاعت و سقوط وجود ندارد، بر خلاف تعزیر.
- ۴- حدود بوسیله بیّنه، اقرار همراه رعایت شروط آن ثابت می گردد، بر خلاف تعزیر.
- ۵- حدود با شبهه دفع می گردد، بر خلاف تعزیر، یعنی تعزیر با شبهه هم صورت می گیرد.
- ۶- در حدود رجوع جایز است در صورتی که به اقرار باشد، ولی در تعزیر رجوع کردن از اقرار تأثیر ندارد.^(۲)

۱- محمد بن ابی بکر ایوب الزرعی ابو عبد الله، أعلام الموقعین، تحقیق: طه عبد الرؤوف سعد، الناشر: دار الجیل - بیروت، ۱۹۷۳، ج ۱ ص ۱۰۸.

۲- برای معلومات بیشتر در این کتب مراجعه شود. الْأَشْبَاهُ وَالنَّظَائِرُ عَلَى مَذْهَبِ أَبِي حَنِيفَةَ النُّعْمَانِ، ص ۱۶۴. الفتاوی الهندیة، ج ۲ ص ۱۶۷. الرد المحتار علی الدر المختار، ج ۳ ص ۱۸۳.

خلاصه فرق های فوق، بعضی از فروق بود که میان حدود و تعزیر وجود دارد، که مختصراً تذکر رفتند.

مطلب چهارم: شروط حدود

باید گفت برای حدود دو نوع شروط وجود دارد، شروط عام، که در تمام حدود ضروری است و شروط خاص، که در بعضی از حدود ضروری و لازمی است، ولی در بعض حدود دیگر ضروری و لازمی نیست، در این مطلب تنها شروط عامه را به بحث می گیریم، زیرا شروط خاص هر حد را در جایش به بحث می گیریم، پس شروط عام حدود قرار ذیل است:

۱- عقل و بلوغ: بنابراین، بر بالای کودک و مجنون حد لازم نمی گردد، زیرا وقتی که از کودک و مجنون تکلیف در عبادات ساقط است، مجازات حد هم از آنها ساقط می گردد، زیرا حدود به شبهات دفع می گردد.^(۱)

۲- علم به تحریم حدود داشته باشد.

۳- شک و شبهه موجود نگردد، در صورتی که شبهه موجود گردد، حد ساقط می گردد.^(۲)

۴- حد را امام یا نائب امام اقامه نماید، از جهت مصلحت مردم و آن عبارت از حفاظت جان، مال، آبرو حیثیت مردم است.^(۳)

۵- با رضایت و اختیار جرایم حدود را انجام داده باشد، در صورتی که با اکرام و اجبار صورت گرفته باشد، حد ساقط می گردد.^(۴)

خلاصه شروط عام حدود مشخص گردید که عبارت از: عقل، بلوغ، علم به حدود، عدم وجود شک و شبهه، موجودیت امام و یا نائب آن در وقت اقامه حدود و حدود را با رضایت و اختیار انجام گرفته باشد.

مطلب پنجم: آثار حدود

با تطبیق حدود، بعضی از آثار از حدود باقی می ماند، که این آثار قرار ذیل اند:

۱- در صورتی که حد رجم باشد، شخص مرجوم (رجم شده) را بعد از قتلش به اهش بسپارد، پس به

۱- بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، ج ۷ ص ۳۹ - ۴۰.

۲- الفتاوی الهندیة، ج ۲ ص ۱۴۳.

۳- الفتاوی الهندیة، ج ۲ ص ۱۴۳. بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، ج ۷ ص ۵۷.

۴- بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، ج ۷ ص ۵۷.

شخص مرجوم همان فعل را انجام دهند، که به سایر مرده ها انجام می دهند، یعنی مرجوم را غسل دهند، کفن نموده و بالای شان نماز بخوانند، سپس دفن نمایند، زیرا وقتی که ماعز اسلمی^(۱) رجم شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «اصْنَعُوا بِهِ مَا تَصْنَعُونَ بِمَوْتَاكُمْ»^(۲). ترجمه: به ماعز همان مراسم را انجام دهید، که به دیگر مرده های تان انجام می دهید. وجه استدلال از حدیث: در این حدیث مشخص شده است، که پیامبر صلی الله علیه وسلم به صحابه دستور داد، که همان فعل و مراسم را به ماعز که رجم شده بود، انجام دهید که به دیگر متوفای اهل اسلام انجام می دهید، پس مسلمانان نباید مرده رجم شده را بد بیبینند و به آن احترام قایل نشوند و یا اینکه او را تکفین، تجهیز نکنند، بلکه همان فعلی را که به دیگر مرده های اهل اسلام انجام می دهند، به مرجوم هم انجام دهند.

۲- در صورتی که شخص حد زده شده، تازیانه خورده باشد، یا دستش قطع گردیده و امثالهم، پس جایگاه او و غیر از او در سایر احکام دین از قبیل شهادت دادن و غیره برابر است، مگر شخص که محدود در قذف است، خاص شهادت داده نمی تواند.^(۳)

خلاصه شخص که حد زده شده، باید برایش احترام قایل شویم، برابر است که رجم شده باشد و یا اینکه تازیانه، قطع دست و امثالهم شده باشد، در صورتی که رجم شده، تمام مراسم تغسیل، تکفین، تجهیز و تدفین او را مثل سایر متوفای اهل اسلام انجام بدهیم و در صورتی که تازیانه و امثالهم زده شده، باید هیچ گاه طعن و توهین ننمایم.

۱- ماعز بن مالک اسلمی یکی از صحابیان مشهور بود، که مرتکب عملی زنا شد، سپس نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و فرمود: مرا پاک بساز!، پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور داد تا او را رجم کند، سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: ماعز را در نهرهای جنت می بینم که خود را غوطه می دهد، سپس به یارانش فرمود: به ماعز استغفار کنید! قصه او را ابوبکر، ابوهریره، ابوسعید خدری، ابن عباس، جابر بن سمره و هزال اسلمی ذکر کرده اند. أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق بن موسى بن مهران، أبو نعیم الأصبهانی (المتوفی: ۴۳۰هـ)، معرفة الصحابة، تحقیق: عادل بن یوسف العزازی، الناشر: دار الوطن للنشر - الرياض، الطبعة: الأولى ۱۴۱۹ هـ - ۱۹۹۸ م، ج ۵ ص ۲۵۷۰.

۲- أبو بکر بن أبي شيبه، عبد الله بن محمد بن إبراهيم بن عثمان بن خواستي العبسي (المتوفی: ۲۳۵هـ)، المصنف في الأحاديث والآثار، المحقق: کمال یوسف الحوت، الناشر: مكتبة الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۹، رقم الحديث ۱۱۰۱۴. ابن حجر رحمه الله می گوید: در سند این حدیث ابوحنیفه رحمه الله است و باقی اسناد هم صحیح است. أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر أبو الفضل العسقلاني (المتوفی: ۸۵۲هـ)، الدراية في تخريج أحاديث الهداية، المحقق: السيد عبد الله هاشم اليماني المدني، الناشر: دار المعرفة - بيروت، رقم الحديث ۶۴۷.

۳- بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ج ۷ ص ۶۳.

فصل دوم

اختلاف امامان ثلاثه احناف در حد زنا و قذف و اثر آن در قوانین افغانستان

در این فصل مباحث ذیل بحث می گردد:

مبحث اول: اختلاف امامان ثلاثه احناف در مسایل حد زنا و اثر آن در قوانین افغانستان بحث شده است، که دارای مطالب ذیل است:

مطلب اول: تعریف زنا، شروط و حکم آن

مطلب دوم: مقاربت در دُبر زن جزای تعزیری دارد.

مطلب سوم: اکراه شدن مرد به زنا و سقوط حد زنا

مطلب چهارم: ازدواج با محارم و وطی همراه شان حد را ساقط می گرداند.

مبحث دوم: اختلاف امامان ثلاثه احناف در مسایل حد قذف و اثر آن در قوانین افغانستان بحث شده است، که دارای مطالب ذیل است:

مطلب اول: تعریف قذف، شروط و عقوبت آن

مطلب دوم: تعیین وکیل تا از حقوق مقدوف دفاع نماید

مطلب سوم: با نسبت دادن لواطت به یک شخص حد قذف لازم نمی شود.

مطلب چهارم: حبس متهم به قذف بعد از اثبات دلایل

مطلب پنجم: جواز گرفتن کفالت از شخص متهم به قذف

مبحث اول

اختلاف امامان ثلاثه احناف در مسایل حد زنا و اثر آن در قوانین افغانستان

در این مبحث مطالب ذیل بحث می گردد:

مطلب اول: تعریف زنا، شروط و حکم آن

مطلب دوم: مقاربت در دُبر زن جزای تعزیری دارد.

مطلب سوم: اکراه شدن مرد به زنا و سقوط حد زنا

مطلب چهارم: ازدواج با محارم و وطی همراه شان حد را ساقط می گرداند.

مطلب اول: تعریف زنا، شروط و عقوبت آن

برای اینکه زنا مشخص گردد، در نخست لازم است تا زنا تعریف گردد، سپس شروط و حکم آن بیان گردد:

جزء اول: تعریف زنا

برای معرفی بهتر و خوبتر از زنا، لازم است تا اول زنا را در لغت تعریف نموده، سپس در اصطلاح آن را تعریف می کنم:

الف: تعریف لغوی زنا

زنا، با الف ممدوده و مقصوره، در لغت: به معنای بغاوت کردن، فجور (فرو رفتن در گناه و تباهاکاری)، تنگی و قذف نمودن آمده است، طوری که ابن منظور افریقی^(۱) رحمه الله می نویسد: (زنا: الزَّنا يُمَدُّ وَيُقْصَرُ، زَنَى الرَّجُلُ يَزْنِي زَنًى، مقصور، وزنَاءٌ مَمْدُودٌ... والمرأة تُزَانِي مُزَانَةً وزنَاءٌ أَي تُبَاغِي... وَقَدْ زَنَاهُ مِنْ

۱- ابن منظور: (۶۳۰ - ۷۱۱ هـ = ۱۲۳۲ - ۱۳۱۱ م)، محمد بن مکرم بن علی، أبو الفضل، جمال الدین ابن منظور، أنصاري، رويغی، افریقی، از نسل رويغ بن ثابت الأنصاري رضی الله عنه است، یکی از علماء و دانشمندان نحو، صرف و لغت بود، در مصر متولد و وفات نموده، در زمانش منشی دیوان قضاء در قاهره بود و در طرابلس بحیث قاضی ایفای وظیفه نموده است از جمله تألیفاتش: لسان العرب و مختار الأغانی می باشد. محمد بن شاکر بن أحمد بن عبد الرحمن بن شاکر بن هارون بن شاکر الملقب بصلاح الدین (المتوفی: ۷۶۴ هـ)، فوات الوفيات، المحقق: إحسان عباس، الناشر: دار صادر - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۹۷۳ م، ج ۲ ص ۲۶۵ - ۲۶۶.

التَّرْنِيَةِ أَي قَذَفَهُ... وَأَصْلُ الزَّانِ الضَّيْقُ^(۱).

ترجمه: زنا هم مد کرده می شود و هم قصر، (در صورتی که فعل ماضی، مضارع و مصدر آن را چنین بخوانیم) زَنَى الرَّجُلُ يَزْنِي زَنَى (مرد زنا کرد، زنا می کند، زنا کردن)، در این صورت مقصور است، و در صورتی که « زناء » بخوانیم، در این صورت ممدود است. زن زنا می کند (با قصر) و یا زناء می کند (با مد)، یعنی بغاوت می کند. و برآستی آن شخص زنا کرد(در صورت که این کلمه متعدی خوانده شود)، از باب « تزنيه»، یعنی او را قذف نمود. و اصل کلمه زناء به معنای ضیق و تنگ ساختن آمده است. همچنان در بعضی از کتاب های معاصر از جمله «معجم المصطلحات والألفاظ الفقهية» چنین آمده است: (الزنى: لغةً: الفجور).^(۲)

ترجمه: زنا در لغت به معنای فجور است.

خلاصه تمام معانی فوق در مورد زنا صدق می کند، ولی بهتر است تا در اینجا به معنای تجاوز و بغاوت بر حریم دیگران و فجور معنایش را بگیریم.

ب: تعریف اصطلاحی زنا

فقه های اسلامی زنا را در اصطلاح دو گونه تعریف نموده اند، تعریف عام و تعریف خاص، پس تعریف عام زنا شامل آن زناى که حد را واجب می کند و زناى که حد را واجب نمی کند، هر دو می گردد، این تعریف را ابن عابدین شامی^(۳) رحمه الله چنین نموده است: (وَهُوَ وَطْءُ الرَّجُلِ الْمَرْأَةَ فِي الْقُبْلِ فِي غَيْرِ الْمَلِكِ وَشُبُهَاتِهِ).^(۴)

۱- محمد بن مكرم بن على، ابن منظور، أبو الفضل، جمال الدين الأنصاري الرويعي الإفريقي (المتوفى: ۷۱۱هـ)، لسان العرب، الناشر: دار صادر - بيروت، الطبعة: الثالثة - ۱۴۱۴ هـ، ج ۱۴ ص ۳۵۹ - ۳۶۰.

۲- محمود عبد الرحمن عبد المنعم، معجم المصطلحات والألفاظ الفقهية، الناشر: دار الفضيلة، القاهرة، ج ۲ ص ۲۱۲. محمد حسن حسن جبل، المعجم الاشتقاقي المؤصل لألفاظ القرآن الكريم، الناشر: مكتبة الآداب - القاهرة، الطبعة: الأولى، ۲۰۱۰ م، ج ۲ ص ۹۲۳.

۳- ابن عابدین: (۱۱۹۸ - ۱۲۵۲ هـ = ۱۷۸۴ - ۱۸۳۶ م)، محمد أمين بن عمر بن عبد العزيز عابدين دمشقي، یکی از فقه های دیار شام واز امامان احناف در زمانش بود، تولد ووفاتش در دمشق صورت گرفته ودارای تألیفات زیاد بود، از جمله: رد المحتار على الدرالمختار والعقود الدرية في تنقيح الفتاوي الحامدية. بكر بن عبد الله، أبو زيد بن محمد بن عبد الله بن بكر بن عثمان بن يحيى بن غييب بن محمد (المتوفى: ۱۴۲۹هـ)، طبقات النسابين، الناشر: دار الرشد، الرياض، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۷ هـ - ۱۹۸۷ م، ج ۱ ص ۱۸۵.

۴- محمد أمين بن عمر بن عبد العزيز ابن عابدين، دمشقي الحنفي (المتوفى: ۱۲۵۲هـ)، رد المحتار على الدر المختار، الناشر: دار الفكر-بيروت، الطبعة: الثانية، ۱۴۱۲هـ - ۱۹۹۲م، ج ۴ ص ۴.

ترجمه: زنا عبارت از همبستر شدن مرد در قُبُل زن، بشکل که ملکیت قُبُل و شبهه وجود نداشته باشد.

در ادامه این تعریف، ابن عابدین شامی رحمه الله می نویسد: (فَإِنَّ الشَّرْعَ لَمْ يَخْصَّ اسْمَ الزَّانَا بِمَا يُوجِبُ الْحَدَّ بَلْ بِمَا هُوَ أَعْمٌ، وَالْمُوجِبُ لِلْحَدِّ بَعْضُ أَنْوَاعِهِ).^(۱)

ترجمه: بخاطری که شریعت اسم زنا را به آن زنای که حد را واجب می گرداند خاص نساخته است، بلکه به همان شکل عام آن گذاشته است، در حالی که موجب حد، بعضی انواع زنا می باشد.

طوری که در حدیث شریف آمده است: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: كُتِبَ عَلَى ابْنِ آدَمَ نَصِيبُهُ مِنَ الزَّانَا مُدْرِكُ ذَلِكَ لَا مَحَالَةَ: الْعَيْنَانِ زَنَاهُمَا النَّظْرُ، وَالْأُذُنَانِ زَنَاهُمَا الْإِسْتِمَاعُ، وَاللِّسَانُ زَنَاهُ الْكَلَامُ، وَالْيَدُ زَنَاهَا الْبَطْشُ، وَالرَّجُلُ زَنَاهَا الْخَطَا، وَالْقَلْبُ يَهْوَى وَيَتَمَنَّى، وَيُصَدِّقُ ذَلِكَ الْفَرْجُ أَوْ يُكَذِّبُهُ». ^(۲)

ترجمه: از ابوهریره - رضي الله عنه - روایت شده است که پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمودند: برای بنی آدم نصیب از زنا نوشته شده است و هرکس ناگزیر جزئی از آن را درک می کند؛ زناي چشم، نگاه (حرام به نامحرم) و زناي دو گوش، گوش دادن (حرام به صدای نامحرم) و زناي زبان، سخن (حرام با نامحرم) و زناي دست، دراز کردن آن (به طرف نامحرم) و زناي پا، گام نهادن (به سوي عمل حرام) است و قلب، (به سوي حرام) آرزو و میل می کند (زنایش چنین است) و تمام این ها را عورت آدمی (با انجام یا عدم انجام عمل) تصدیق می کند یا تکذیب می نماید.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث مشخص شده است، که پیامبر صلی الله علیه وسلم زنا را بشکل عام تذکر داده است، که شامل آنچه که حد را لازم می کند، که زناي فرج (وطی در قُبُل) است و آنچه که حد را لازم نمی کند از قبیل زناي عین و...، می گردد.

اما تعریف خاص که موجب حد می گردد را ابن نجیم حنفی رحمه الله چنین نموده است: (قَالَ الزَّانَا الْمُوجِبُ لِلْحَدِّ هُوَ وَطْءٌ مُكَلَّفٌ طَائِعٍ مُشْتَهَاةً خَالاً أَوْ مَاضِياً فِي قُبُلِ خَالٍ مِنْ مَلَكِهِ وَشُبُهَتِهِ فِي دَارِ الْإِسْلَامِ، أَوْ تَمَكِينُهُ مِنْ ذَلِكَ، أَوْ تَمَكِينُهَا).^(۳)

^۱- رد المحتار على الدر المختار، ج ۴ ص ۴.

^۲- صحيح البخارى، رقم الحديث ۶۲۴۳. صحيح مسلم، رقم الحديث ۶۸۴۷.

^۳- زين الدين بن ابراهيم بن محمد، المعروف بابن نجيم المصري (المتوفى: ۹۷۰هـ)، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، الناشر: دار الكتاب الإسلامى، بيروت، الطبعة: الثانية، ج ۵ ص ۴.

ترجمه: پس زنا که موجب برای حد است، عبارت از وطی کردن شخص مکلف با رضایت خود و در حال اشتها، بالفعل و یا در گذشته، در قُبُل (شرمگاه زن) که خالی از ملکیت و شبهه بوده و در سرزمین اسلام صورت گرفته باشد، فرمان این کار از طرف مرد صدور یافته باشد و یا زن.

خلاصه هر دو تعریف عام و خاص زنا مشخص گردید، که تعریف عام زنا شامل زناى حدی و غیر حدی می گردد، ولی تعریف خاص آن تنها شامل زناى حدی می گردد.

جزء دوم: شروط حد زنا

درینجا نخست شروط عمومی در حد زنا را بیان نموده، سپس شروط احصان را تذکر می دهیم:

الف: شروط عمومی در حد زنا

حد بالای زانی و مزنیه نیست، مگر در موجود گردیدن شروط آن، این شروط قرار ذیل اند:

- ۱- اینکه زانی و مزنیه هر دو بالغ باشند، پس حد بالای زانی و یا مزنیه که کودک باشند، نمی باشد.
- ۲- اینکه زانی و مزنیه هر دو عاقل باشند، بنابراین، حد بالای مجنون نمی باشد، در صورت که شخص عاقل با دختر مجنونه و یا مرد مجنون با زن عاقله زنا زنا نمایند، تنها عاقل را حد زده می شود.^(۱)
- ۳- زانی و مزنیه، زنا را با رضایت و اختیار شان انجام دهند.
- ۴- زنا در قُبُل زن صورت گیرد.
- ۵- اینکه مزنیه از جمله زانی باشد، که مثلش وطی می شود، در صورتی که مزنیه صغیره باشد و مثلش وطی نشود، حد بر بالای زانی و مزنیه نیست.^(۲)
- ۶- این فعل بدون شبهه صورت گرفته باشد، یعنی انتقای شبهه موجود گردد، در صورت که شبهه موجود گردد، حد زنا ساقط می گردد.
- ۷- اینکه عالم به تحریم زنا باشد، در صورت که ادعای زانی و مزنیه ثابت گردد، که در این مورد

۱- عبد الغنی بن طالب بن حمادة بن ابراهيم الغنيمي الدمشقي الميداني الحنفي (المتوفى: ۱۲۹۸ هـ)، اللباب فی شرح الكتاب، الناشر: المكتبة العلمية، بیروت - لبنان، ج ۳ ص ۱۹۰.

۲- همان مرجع، ج ۳ ص ۱۹۲.

جاهل بودند، حد زنا ساقط می گردد.

۸- اینکه زنا در سرزمین و دار اسلام صورت گرفته باشد.

۹- در وقتی زنا بر زن، زن حیات داشته باشد، در صورتی که زنا بر زن مرده صورت گرفته باشد، حد زنا ساقط می گردد.^(۱)

۱۰- زانی و مزنیه نطق کرده بتوانند، بنابراین، بالای گنک (اخرس) حد نیست.^(۲)

۱۱- شهادت دادن چهار مرد در حد زنا، که این چهار مرد دارای صفاتی ذکور بودن، چهار مرد بودن، با اتحاد مجلس، همراه تفصیل شهادت صورت گیرد.^(۳)

۱۲- یا چهار بار اقرار خود زانی و یا مزنیه با تکرار چهار مجلس و بشکل تفصیل وار.^(۴)

ب: شروط احسان در رجم

علاوه از شروط حد زنا که عقل، بلوغ و اسلام می باشند، مهم ترین شروط احسان در حد رجم قرار ذیل اند:

- ۱- ازدواج است، یعنی زن و مردی که بالای شان حکم رجم داده می شود، باید قبل از زنا آنها ازدواج کرده باشند، در صورتی که قبل از زنا آنها ازدواج نکرده اند، حکم رجم بالای شان درست نیست.^(۵)
- ۲- وطی در نکاح صحیح صورت گرفته باشد، در صورتی که عقد نکاح صحیح، خالی از وطی باشد، احسان حاصل نگردیده، بنابراین، حد رجم بالای موطئه تطبیق نمی گردد، زیرا حد رجم وقتی تطبیق می شود که متاهل بودن زن و مرد اعتبار داده شود، بنابراین، وقتی که زن وطی در نکاح صحیح نشده باشد، یا مرد کسی را بنکاح صحیح وطی نکرده باشد، بلکه وطی بطریق فاسد شده باشد، زن از بکارت بیرون نشده و حکم ثبیه را بخود نمی گیرد، به همین شکل مرد از مجردی بیرون نگردیده و حد رجم بالای شان تطبیق نمی شود.^(۶)

۱- اللباب فی شرح الكتاب، ج ۳ ص ۱۹۳.

۲- الرد المحتار علی الدر المختار، ج ۳ ص ۱۴۱.

۳- همان مرجع، ج ۳ ص ۱۴۱.

۴- محمد بن عبد الواحد، کمال الدین السیواسی المعروف بابن الهمام (المتوفی: ۸۶۱هـ)، فتح القدير، الناشر: دار الفكر، بیروت، ج ۵ ص ۴ - ۸.

۵- الرد المحتار علی الدر المختار، ج ۳ ص ۱۴۸.

۶- همان مرجع، ج ۳ ص ۱۴۸.

۳- وطی در نکاح صحیح در حالت حیض و نفاس صورت نگرفته باشد، بنابراین، وطی را که شارع حرام نموده باشد، زن را احسان کرده نمی تواند، گرچند این وطی در نکاح صحیح هم صورت گیرد. (۱)

۴- وطی در قُبُل صورت گرفته باشد، بنابراین، وطی خصی، محبوب و عنین زن را احسان کرده نمی تواند، مگر در صورتی که از آنها حامله گردیده و نسب از آنها ثابت گردد. (۲)

۵- حریت باشد، یعنی کنیز و رقیق محصن نمی شوند، گرچند مکاتب، یا ام ولد باشند، زیرا مجازات آنها نصف مجازات حُر اند، بنابراین، حد رجم نصف نمی گردد.

جزء سوم: عقوبت زنا

در صورتی که شروط فوق تکمیل گردید، حالا اگر زانی و مزنیه متأهل بودند، حد رجم بالای شان تطبیق می گردد و اگر مجرد بودند، بر بالای شان حد جلد (تازیانه و شلاق) است، ولی در صورتی که یکی از این شروط تکمیل نگردید، حد زنا ساقط گردیده و جزای تعزیری برای شان داده می شود، که تفصیل هر کدام از حد زنا قرار ذیل است:

الف: حد زانی مجرد

حد زانی مجرد، صد تازیانه است، طوری که الله متعال می فرماید: {الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ...}. (۳)

ترجمه: زن و مرد زناکار را هر يك، صد تازیانه بزنید.

ب: حد زانی متأهل

حد زانی متأهل رجم (سنگسار) است، طوری که در حدیث شریف آمده است: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «لَا يَجْلُ دَمُ امْرِيٍّ مُسْلِمٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَّا بِإِحْدَى ثَلَاثِ النَّفْسِ بِالنَّفْسِ وَالثَّيْبِ الزَّانِي وَالْمَارِقُ مِنَ الدِّينِ التَّارِكُ الْجَمَاعَةَ». (۴)

۱- الرد المحتار على الدر المختار، ج ۳ ص ۱۴۸.

۲- همان مرجع، ج ۳ ص ۱۴۸.

۳- {النور، آیه ۲}.

۴- صحیح البخاری، رقم الحدیث ۶۸۷۸. صحیح مسلم، رقم الحدیث ۴۳۹۰. لفظ از بخاری است.

ترجمه: عبد الله بن مسعود - رضي الله عنه - مي گويد: رسول الله - صلى الله عليه وسلم - فرمود: هر مسلماني، گواهي دهد که هيچ معبودي بجز الله، وجود ندارد و من فرستاده الله هستم، ريختن خونس جايز نيست مگر بخاطر يکي از اين سه مورد: اگر انسان ديگري را بکشد، کشته مي شود. فردي که ازدواج کرده باشد و بعد از آن، مرتکب زنا شود و کسي که از دين خارج شود و جماعت مسلمانان را رها کند. وجه استدلال از حديث: در اين حديث مشخص شده است، که يکي از سه مورد که ريختن خون مسلمان را مباح مي سازد، زنا کردن مرد و زن متاهل است.

همچنان در حديث شريف آمده است: ابوهريره و زيد بن خالد جهني رضي الله عنهما مي گويند: مرد ي باديه نشين نزد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - آمد و گفت: اي رسول الله! تو را به الله سوگند مي دهم که در مورد من، بر اساس کتاب الله قضاوت نمايي. طرف ديگر که مرد ي دانتر بود، گفت: بلي، بين ما بر اساس کتاب الله قضاوت کن. و اجازه بده تا من سخن بگويم. رسول الله - صلى الله عليه وسلم - فرمود: صحبت کن. او گفت: پسر من نزد اين (باديه نشين) کار مي کرد و با همسرش، مرتکب زنا گرديد. به من گفتند: پسر ت بايد رجم شود. من بجاي رجم، صد گوسفند و يك کنيز به او فديه دادم. سپس مسأله را از علما پرسيدم. گفتند: پسر ت بايد صد ضربه شلاق، زده شود و يك سال، تبعيد گردد. رسول الله - صلى الله عليه وسلم - فرمود: سوگند به ذاتي که جانم در دست اوست، بين شما، طبق کتاب الله قضاوت مي نمايم. گوسفندان و کنيزت، به تو برگردانده مي شوند و پسر ت بايد صد ضربه شلاق، زده شود و يك سال، تبعيد گردد. و با اشاره به سوي باديه نشين، فرمود: «اعْذُ يَا اُنَيْسُ اِلَى امْرَأَةٍ هَذَا، فَاِنْ اعْتَرَفْتَ فَارْجُمَهَا».^(۱)

ترجمه: اي انيس! فردا صبح نزد همسر اين مرد برو. اگر اعتراف کرد که مرتکب عمل زنا شده است، او را رجم کن.

وجه استدلال از حديث: در اين حديث هم مشخص گرديد، که پيامبر صلى الله عليه وسلم به صحابي جليل القدر انيس رضي الله عنه دستور مي دهد، که نزد زن باديه نشين رفته و از او اعتراف بگيرد، در صورتی که آن زن به اين عمل اعتراف و اقرار می کند، پيامبر صلى الله عليه وسلم به انيس می گوید: او را رجم کن. و اين دليل است که متاهل در صورت زنا، بايد رجم شود.

^۱ - صحيح البخاری، رقم الحديث ۲۷۲۵.

مطلب دوم: مقاربت در دبر زن جزای تعزیری دارد.

در این مطلب، نخست اختلاف بوجود آمده میان امامان ثلاثه احناف را بیان نموده، سپس اثر این اختلاف را که قوانین افغانستان از آن متأثر گردیده است، تذکر می دهیم:

الف: اختلاف امامان ثلاثه احناف در این مورد

وطی و همبستر شدن در دبر زن، گرچند حرام است، ولی نزد امام ابوحنیفه رحمه الله حد را واجب نمی گرداند، اما نزد امام ابویوسف و امام محمد رحمهما الله حد را واجب می کند، در صورت که طرفین متأهل باشند، رجم لازم می گردد و در صورت که مجرد باشند جلد لازم می گردد.^(۱)

دلیل امام ابوحنیفه رحمه الله: امام ابوحنیفه در این موارد چندین دلیل دارد، که قرار ذیل اند:

۱- تجاوز بر دبر زنا نیست، بلکه لواطت است، زیرا زنا اسم و نام برای وطی کردن مرد در قُبُل زن است، از همین جهت در ادبیات عرب گفته می شود: (لَا طَ وَ مَا رَئِي، وَ رَئِي وَ مَا لَا طَ، وَيُقَالُ: فُلَانٌ لُوطِيٌّ وَ فُلَانٌ زَانِيٌّ. فَكَذَا يَخْتَلِفَانِ اسْمًا، وَ اخْتِلَافُ الْأَسْمَاءِ دَلِيلُ اخْتِلَافِ الْمَعَانِي).^(۲)

ترجمه: لواطت نمود و زنا نکرد، زنا کرد و لواطت نکرد. همچنین گفته می شود: فلان لواطت کار است و فلان شخص زنا کار است. پس همان طوری که از نگاه نام زنا و لواطت مختلف هستند، این دلیل است بر اختلاف معانی زنا و لواط.

۲- دلیل دوم امام ابوحنیفه رحمه الله را امام کاسانی رحمه الله چنین نقل نموده است: (لَأَنَّ مُوجِبَ الزَّانَا كَانَ مَعْلُومًا لَهُمْ بِالنَّصِّ فَتَبَّتْ أَنَّهُ لَيْسَ بِزَانًا وَلَا فِي مَعْنَى الزَّانَا أَيْضًا؛ لِمَا فِي الزَّانَا مِنْ اسْتِثْبَاهِ الْأَنْسَابِ وَ تَضْيِيعِ الْوَالِدِ وَ لَمْ يُوجَدْ ذَلِكَ فِي هَذَا الْفِعْلِ).^(۳)

ترجمه: زیرا موجب زنا برای انسانها به نص معلوم شده است^(۴)، پس ثابت گردید که وطی در دبر

۱- علاء الدین، أبو بکر بن مسعود بن أحمد الكاساني الحنفي (المتوفى: ۵۸۷هـ)، بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۶هـ - ۱۹۸۶م، ج ۷ ص ۳۴.

۲- همان مرجع، ج ۷ ص ۳۴.

۳- بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ج ۷ ص ۳۴.

۴- الله متعال می فرماید: {الرَّائِيَّةُ وَ الرَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ}. {النور، آیه ۲}. ترجمه: زن و مرد زناکار را هر يك، صد تازیانه بزنید.

زنا نیست و در معنای زنا هم نیست، زیرا در زنا اشتباه نسب ها و ضایع گردیدن طفل می شود، ولی این کار در وطی دبر بوجود نمی آید.

دلیل امام ابویوسف و امام محمد رحمهما الله: وطی در دبر زن به مثابه وطی در قُبَل زن است، زیرا هر دو در معنای زنا با هم مشترک هستند، معنای که وجوب حد را تقاضا می کند و آن عبارت از وطی حرام بشکل خالص و بدون شبهه، پس وطی در دبر در معنای زنا است، پس ورود نص که بیان کننده وجوب حد است، در زنا بشکل صراحت است و در لواطت بشکل دلالت^(۱).

قول راجح: بعد از تحقیق و بررسی به نظر می رسد که قول امام ابوحنیفه رحمه الله راجح به نظر می رسد، یعنی وطی در دبر زنا محسوب نگردیده، بلکه لواطت است و حد را لازم نمی گرداند، به چند دلیل:

۱- در عرف مردم، لواطت همان تجاوز بر دبر است، اما زنا تجاوز بر قُبَل است و این دو از هم فرق دارند.

۲- در زنا شهوت مرکب از فاعل و مفعول است، ولی در لواطت تنها شهوت از فاعل صورت می گیرد، پس این دو از همدیگر تفاوت دارند.

ب: اثر این مورد در قوانین افغانستان

قوانین افغانستان در این مورد متأثر از قول امام ابوحنیفه رحمه الله است، طوری که در فقره (۱) ماده (۶۴۳) کود جزا، زنا را اینگونه تعریف می نماید: (۱) زنا عبارت از مقاربت جنسی زن و مردی است که بین آنها رابطه زوجیت موجود نباشد.^(۲)

در شرح این جز از تعریف کود جزا (مقاربت جنسی زن و مرد)، کتاب «شرح کود جزای افغانستان» چنین تصریح نموده است: منظور از آن ادخال آلت تناسلی مرد در آلت تناسلی زن به مقدار حشفه می باشد. سه جز، در این بخش از عنصر مادی زنا قابل تفکیک است:

۱- ادخال به مقدار حشفه انجام شده باشد و ادخال کمتر از حشفه مشمول این تعریف نیست.

۲- ادخال توسط آلت تناسلی مرد صورت گرفته باشد، بنابراین، ادخال توسط غیر از آلت تناسلی مرد،

^۱- بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ج ۷ ص ۳۴.

^۲- وزارت عدلیه، کود جزا، جریده رسمی (۱۲۶۰)، مطبوعه پرویز، کابل، ثور، ۱۳۹۶ هـ ش، ماده (۶۴۳).

مانند ادخال توسط انگشت و یا سایل دیگر، زنا دانسته نمی شود.

۳- ادخال در آلت تناسلی زن صورت گرفته باشد، ادخال در سایر منافذ زنا شمرده نمی شود.^(۱)

خلاصه مشخص گردید که زنا همان مقاربت جنسی مرد در آلت تناسلی زن است، در صورتی که این عمل صورت گیرد و شرایط حد موجود گردد، حد باید بالای فاعل و مفعول تطبیق گردد و این همان دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله است و لواطت مشمول این حکم نمی گردد.

مطلب سوم: اکراه شدن مرد به زنا و سقوط حد

در این مطلب هم، اول اختلاف بوجود آمده میان امامان ثلاثه احناف را بیان نموده، سپس اثر این مورد را در قوانین افغانستان بیان و واضح می نمایم:

الف: اختلاف امامان ثلاثه احناف در این مورد

اگر یک مرد بسبب اکراه، مرتکب زنا گردید، امام ابوحنیفه رحمه الله می گوید: در صورتی که اکراه کننده سلطان باشد، بر بالای مرد حد زنا لازم نمی گردد، زیرا حد برای زجر دادن مشروع شده است، در حالی که این مرد از زنا متنفر و می ترسد و اینکه زنا را انجام داده است، بخاطری نجات جانش است، مثلی که بالای زن حد لازم نمی گردد، ولی در صورتی که اکراه از طرف سلطان نباشد، بلکه از طرف غیر سلطان صورت گیرد، درین حالت اگر زنا صورت گرفت، حد زنا لازم می گردد.^(۲)

همچنان دلیل امام ابوحنیفه رحمه الله را امام سرخسی^(۳) رحمه الله چنین نقل می کند: (أَنَّ الْإِكْرَاهَ مِنْ غَيْرِ السُّلْطَانِ نَادِرٌ؛ لِأَنَّهُ مَغْلُوبٌ بِقُوَّةِ السُّلْطَانِ فَالْمُبْتَلَى بِهِ يَسْتَعِينُ بِالسُّلْطَانِ لِيُدْفَعَ شَرُّهُ عَنْهُ فَإِذَا عَجَزَ عَنْ ذَلِكَ فَهُوَ نَادِرٌ وَلَا حُكْمَ لِلنَّادِرِ فَأَمَّا الْمُبْتَلَى بِالسُّلْطَانِ لَا يُمَكِّنُهُ أَنْ يَسْتَعِينُ بِغَيْرِهِ لِيُدْفَعَ شَرُّهُ عَنْهُ فَيَتَحَقَّقَ خَوْفُ التَّلَفِ عَلَى نَفْسِهِ فَيَكُونُ ذَلِكَ مُسْقَطًا لِلْحَدِّ عَنْهُ).^(۴)

۱- محمد افضل ذاکر، شرح کود جزا، ناشر: بنیاد آسیا، کابل، چاپ اول، خزان ۱۳۹۸ هـ.ش، ج ۳ ص ۴۳۰.

۲- محمد بن احمد بن ابی سهل شمس الأئمة السرخسی (المتوفی: ۴۸۳ هـ)، المبسوط، الناشر: دار المعرفة - بیروت، ۱۴۱۴ هـ - ۱۹۹۳ م، ج ۹ ص ۵۹.

۳- سرخسی: محمد ابن احمد ابن ابی سهل، ابوبکر سرخسی از اهل سرخس خراسان و ملقب به شمس الانمه، یکی از بزرگان، علامه و فقیهی مشهور احناف بود، از جمله تألیفاتش: المبسوط فی الفقه می باشد، در سال ۴۹۰ هجری وفات نمود. معجم المؤلفین، ج ۸ ص ۲۳۹. الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة، ج ۲ ص ۲۹.

۴- المبسوط، ج ۹ ص ۵۹.

ترجمه: اکراه از طرف غیر سلطان نادر است، زیرا مغلوبیت بسبب قوت سلطان صورت می گیرد، پس مبتلا به غیر از سلطان، از سلطان یاری می خواهد تا شر غیر سلطان را از خود دفع نماید، پس وقتی که از یاری خواستن عاجز ماند، این حالت نادر است و حکم برای موضوعات نادر وجود ندارد، اما مبتلا شدن به چنگ سلطان، امکان باقی نمی ماند تا یاری از غیر سلطان خواسته شود تا شر سلطان را از خود دفع نماید، بنابراین، خوف تلف بر نفس شخص تحقق می یابد، پس این حالت حد را از شخص ساقط می گرداند.

اما امام ابویوسف و امام محمد رحمهما الله می گویند: اکراه از طرف سلطان باشد و یا غیر سلطان، حد را ساقط می گرداند، زیرا مدار اعتبار خوف تلف شدن نفس است و این کار از سلطان و غیر سلطان تحقق می یابد، حتی خوف تلف از غیر سلطان بیشتر برده می شود، زیرا غیر از سلطان برای رسیدن به هدف و قصدش عجله می کند، اما سلطان صاحب وقار و شکیبایی است از آنچه که انجام می دهد، پس وقتی که اکراه از طرف سلطان بشکل تهدید نفس یا قطع عضو صادر گردد، از غیر سلطان بطریق اولی صادر می گردد.^(۱)

قول راجح: بعد از تحقیق و بررسی به نظر می رسد که قول راجح، قول امام ابویوسف و امام محمد رحمهما الله است، یعنی اکراه از طرف سلطان و غیر سلطان، حد را ساقط می گرداند، به چند دلیل:

۱- امروزه بوضوح دیده می شود، آنانی که به چنگال غیر از سلطان قرار می گیرند، زودتر مجازات می شوند و حتی کشته می شوند.

۲- همچنان ترحم و بخشش از طرف سلطان زیادتر به چشم می خورد، نسبت به اشخاص ظالم و ستم گار، که هیچ ترحم در دلهای شان وجود ندارند.

۳- همچنان در حدیث شریف آمده است: **عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ وَضَعَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأَ وَالنِّسْيَانَ وَمَا اسْتُكْرَهُوا عَلَيْهِ».**^(۲)

۱- المبسوط، ج ۹ ص ۵۹.

۲- محمد بن یزید القزوینی، ابن ماجه أبو عبد الله و ماجه اسم أبيه يزيد (المتوفى: ۲۷۳هـ)، سنن ابن ماجه، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، الناشر: دار إحياء الكتب العربية - فيصل عيسى البابي الحلبي، رقم الحديث ۲۰۴۳. آلبانی رحمه الله این حدیث را صحیح می داند. محمد ناصر الدین الألبانی (المتوفى: ۱۴۲۰هـ)، صحیح وضعیف سنن ابن ماجه، برنامج منظومة التحقيقات الحديثية - المجاني - من إنتاج مركز نور الإسلام لأبحاث القرآن والسنة بالإسكندرية، رقم الحديث ۲۰۴۳.

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: الله (لغزش هاي) خطا و كارهاي كه افراد به فراموشي و تحت فشار و مجبوري انجام مي دهند، را بخشيده است.

وجه استدلال از حديث: در اين حديث مشخص شده است، هر شخص كه هر عمل و جرمي را تحت اجبار و اكراه انجام دهد، الله متعال آن را بخشيده است. همچنان در اين حديث اكراه و اجبار عام تذكر رفته است، يعني از هر طرف كه اكراه صورت گيرد، شخص اكراه شده، مورد عفو الله متعال قرار مي گيرد، بنا بر اين، اين حديث مي رساند كه شخص اكراه شده، نبايد بالايش حد جاري گردد. از همين جهت كاساني رحمه الله بعد از ذكر اين حديث مي نويسد: (وَعَفُو الشَّيْءِ عَفْوٌ عَنْ مُوجِبِهِ فَكَانَ مُوجِبُ الْمُسْتَكْرَهِ عَلَيْهِ مَعْفُوًا بِظَاهِرِ الْحَدِيثِ).^(۱)

ترجمه: عفو و بخشش چيزي، عفو از موجب آن چيز است، پس موجب شخص كه بر بالايش اجبار شده از ظاهر حديث عفو شده مي باشد.

ب: اثر اين مورد در قوانين افغانستان

كود جزاي افغانستان هم در اين مورد متأثر از قول صاحبين (امام ابويوسف و امام محمد رحمهما الله) شده است، طوري كه فقره (۱) ماده (۱۱۷) كود جزا، تصريح مي كند: شخص كه تحت تأثير قوه مادي يا معنوي اي كه دفع آن طور ديگري ممكن نباشد، مجبور به ارتكاب جرم گردد، مسئول شناخته نمي شود.^(۲) در اين فقره مشخص شده است، هر شخص كه تحت اكراه مجبور به انجام جرم مي گردد، مسئول جرم شناخته نمي شود، يعني در صورتي كه مرتكب زنا گردد، حد بالايش تطبيق نمي گردد، از طرف ديگر در اين فقره شخص اكراه كننده مشخص نشده است و بشكل عام تذكر رفته است، پس اين را مي رساند كه اكراه كننده هر شخص كه باشد، اكراه شده مجازات و مسئول جرم شناخته نمي شود.

مطلب چهارم: ازدواج با محارم و وطى همراه شان حد را ساقط مي گرداند.

در صورتي كه يك مرد با محارمش (محرمات ابدى باشد مثل مادر، يا موقتي باشد مثل زن اجنبي در حالت عدت) ازدواج مي كند، سپس با آن زن وطى مي كند، در اين صورت بين امام ابوحنيفه و صاحبين رحمهم

۱- بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ج ۷ ص ۱۸۰.

۲- كود جزا، فقره (۱) ماده (۱۱۷).

الله اختلاف است که آیا بالای وطی کننده حد لازم می گردد و یاخیر؟ که تفصیل این اختلاف قرار ذیل است:

قول اول: امام ابوحنیفه رحمه الله می گوید: حد بر بالایش نیست، برابر است عالم به این کار باشد و یا خیر، محرمات دایمی باشد مثل خواهر و مادر و یا محرمات موقتی مثل ازدواج با زن در حالت عدت، ولی بالایش جزا تعزیری^(۱) است در صورتی که عالم باشد.^(۲)

دلایل قول امام ابوحنیفه رحمه الله قرار ذیل است:

۱- حدیث شریف است: عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَيُّمَا امْرَأَةٍ نَكَحْتُ بِغَيْرِ إِذْنٍ وَلَيْهَا فَنِكَاحُهَا بَاطِلٌ، فَإِنْ دَخَلَ بِهَا فَلَهَا الْمَهْرُ بِمَا اسْتَحَلَّ مِنْ فَرْجِهَا، فَإِنْ اسْتَجْرُوا فَالسُّلْطَانُ وَلِيُّ مَنْ لَا وَلِيَ لَهُ «^(۳).

ترجمه: عایشه رضي الله عنها مي گوید: رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم فرمود: هر زني که بدون اجازه ولي خود ازدواج کند، نکاح او باطل است، اگر آن مرد با او همبستري کرد، در برابر کامجوبي و بهره بردن از او، مهریه به او تعلق مي گیرد، و اگر (در تعيين ولي) اختلاف کردند، حاکم ولي کسی است که ولي ندارد.

وجه استدلال از حدیث: امام سرخسی رحمه الله بعد از ذکر این حدیث، دلیل امام ابوحنیفه رحمه الله را از حدیث چنین تذکر می دهد: (فَمَعَ الْحُكْمُ بِبُطْلَانِ النِّكَاحِ أَسْقَطَ الْحَدَّ بِهِ فَهُوَ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ صُورَةَ الْعَقْدِ مُسْقَظَةٌ لِلْحَدِّ وَإِنْ كَانَ بَاطِلًا شَرْعًا)^(۴).

ترجمه: به همراه اینکه حکم به بطلان این نکاح است، حد بوسیله اینگونه نکاح ساقط می گردد، پس این دلیل است که صورت عقد، حد را ساقط می گرداند، گرچند این نکاح شرعاً باطل است.

۱- جزای تعزیری: عبارت از مجازاتی است که شریعت اندازه آن را مشخص نکرده است، از جهت حق الله و حق العبد، در هر گناه و معصیتی که حد و كفاره نیست، لازم می گردد. المبسوط، ج ۹ ص ۳۶.

۲- المبسوط، ج ۹ ص ۸۶.

۳- سلیمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشیر بن شداد بن عمرو، أبو داود الأزدي السجستاني (المتوفى: ۲۷۵هـ)، سنن أبي داود، المحقق: شعيب الأرنؤوط - محمّد كامل قره بللي، الناشر: دار الرسالة العالمية، الطبعة: الأولى، ۱۴۳۰ هـ - ۲۰۰۹ م، رقم الحديث ۲۰۸۳. ألبانی رحمه الله این حدیث را صحیح می داند. محمد ناصر الدين الألباني (المتوفى: ۱۴۲۰هـ)، صحیح وضعیف سنن أبي داود، برنامج منظومة التحقيقات الحديثية - المجاني - من إنتاج مركز نور الإسلام لأبحاث القرآن والسنة بالإسكندرية، رقم الحديث ۲۰۸۳.

۴- المبسوط، ج ۹ ص ۸۶.

۲- همچنان امام سرخسی رحمه الله دلیل دوم امام ابوحنیفه رحمه الله را چنین نقل نموده است: (وَلَأَنَّ هَذَا الْفِعْلَ لَيْسَ بِزَنًا لَعَنَهُ؛ أَنَّ أَهْلَ اللَّعْنَةِ لَا يَفْصِلُونَ بَيْنَ الزَّوْنِ وَغَيْرِهِ إِلَّا بِالْعَقْدِ وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَ الْحِلَّ وَالْحُرْمَةَ شَرْعًا فَعَرَفْنَا أَنَّ الْوَطْءَ الْمُتَرْتِبَ عَلَى عَقْدٍ لَا يَكُونُ زَنًى لَعَنَهُ فَكَذَلِكَ شَرْعًا؛ لِأَنَّ هَذَا الْفِعْلَ كَانَ حَلَالًا فِي شَرِيعَةٍ مِّن قَبْلِنَا، وَالزَّوْنُ مَا كَانَ حَلَالًا قَطُّ).^(۱)

ترجمه: و دیگر اینکه این فعل از نگاه لغت زنا نیست، بخاطری که اهل لغت بین زنا و غیر آن تفاوت قایل نیستند، مگر بوسیله عقد و اهل لغت حلال و حرام را از نگاه شرع نمی شناسند، پس شناختیم: هر وطی که مرتب بر عقد باشد، زنا لغوی نمی باشد، پس زنا شرعی هم نمی باشد، زیرا این فعل (ازدواج با محارم) در شریعت قبل از اسلام ما، حلال بوده است، ولی زنا هرگز حلال نبوده است.

قول دوم: امام ابویوسف و امام محمد رحمهما الله می گویند: وقتی که مرد با محارمش ازدواج نماید، سپس همراه محارمش وطی نماید، در صورتی که این مرد به این کارش عالم باشد، بر بالایش حد زنا است.^(۲)
دلایل صاحبین قرار ذیل اند:

۱- این فعلش زنا است، طوری که الله متعال می فرماید: { وَ لَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ مَقْتًا وَ سَاءَ سَبِيلًا }.^(۳)

ترجمه: و ازدواج نکنید با زنانی که پدران شما با آنها ازدواج کرده اند، مگر آنها که در گذشته (قبل از نزول این حکم) انجام شده است، زیرا این کار عمل زشت و تنفرآوری است و روش نادرستی می باشد.

وجه استدلال از آیه: در این آیه الله متعال ازدواج کردن با زنانی پدر را، فاحشه خوانده است و فاحشه اسم برای زنا است، طوری که ابن منظور رحمه الله می نویسد: (ویسمى الزنا فاحشة).^(۴)
ترجمه: و زنا را فاحشه نامیده می شود.

۱- همان مرجع، ج ۹ ص ۸۶.

۲- همان مرجع، ج ۹ ص ۸۶.

۳- {النساء، آیه ۲۲}.

۴- لسان العرب، ج ۶ ص ۳۲۵.

۲- همچنان در حدیث شریف آمده است: عَنْ الْبَرَاءِ قَالَ لَقِيتُ خَالِي وَمَعَهُ الرَّايَةُ فَقُلْتُ أَيْنَ تُرِيدُ قَالَ: «أُرْسَلَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً أَبِيهِ مِنْ بَعْدِهِ أَنْ أُضْرَبَ عُنُقَهُ أَوْ أُقْتَلَهُ»^(۱).

ترجمه: از براء بن عازب رضی الله عنه روایت است، که فرمود: با مامای خود ملاقات نمودم و همرايش پرچم بود، برایش گفتم: کجا اراده رفتن داری؟ در پاسخ فرمود: پیامبر صلی الله علیه وسلم مرا بسوی مردی فرستاده است که با زن پدرش بعد از فوت پدرش ازدواج نموده است، تا اینکه گردن او را برنم یا قتلش نمایم.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث بوضوح معلوم شده است، شخص که با همسر پدرش ازدواج نموده، پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور قتلش را صادر نمود و این بهترین دلیل در این مورد است.

۳- همچنان تصور انعقاد عقد بدون محل برده نمی شود و محل نکاح حلال بودن است، زیرا نکاح برای ملکیت حلال مشروع شده است، اما محل حرام محل برای حلال بودن نیست، وقتی که عقد نکاح منعقد نگردید، برای آن شخص حلال نمی گردد، پس ازدواج با محارم لغو است، همان طوری که نسبت نکاح دادن به ذکور و نسبت بیع به حیوان خود مرده و خون لغو است، پس این فعل زنا محسوب می گردد.^(۲)

قول راجح: بعد از تحقیق و بررسی به نظر می رسد که قول راجح قول امام ابویوسف و امام محمد رحمهما الله است، یعنی بالای این مرد حد لازم می گردد، علم داشته باشد به این فعل و یاخیر، به چند دلیل:

۱- این قول موافق آیه صریح قرآن کریم است، که الله متعال فرمود: **{ وَ لَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا }**.^(۳) ترجمه: و ازدواج نکنید با زنانی

۱- أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن النسائي، سنن النسائي، المحقق: مكتب تحقيق التراث، الناشر: دار المعرفة ببغروت، الطبعة: الخامسة ١٤٢٠ هـ، رقم الحديث ٣٣٣١. ألباني رحمه الله این حدیث را صحیح می داند. محمد ناصر الدین، بن الحاج نوح بن نجاتي بن آدم، أبو عبد الرحمن الأشقودري الألباني (المتوفى: ١٤٢٠ هـ)، التعليقات الحسان على صحيح ابن حبان وتمييز سقيمه من صحيحه، وشاذه من محفوظه، الناشر: دار با وزير للنشر والتوزيع، جدة - المملكة العربية السعودية، الطبعة: الأولى، ١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٣ م، رقم الحديث ٤١٠٠.

۲- المبسوط، ج ٩ ص ٨٦.

۳- {النساء، آیه ٢٢}.

که پدران شما با آنها ازدواج کرده اند، مگر آنها که در گذشته (قبل از نزول این حکم) انجام شده است، زیرا این کار عمل زشت و تنفرآوری است و روش نادرستی می باشد.

وجه استدلال از آیه: در این آیه الله متعال ازدواج کردن با زنانی پدر را، فاحشه خوانده است و فاحشه اسم برای زنا است، پس از این آیه مشخص شد که وطی با محارم زنا محسوب گردیده، بنابراین، زانی باید حد گردد.

۲- همچنان شخص وقتی که با محارمش ازدواج کند، این عقد کدام تأثیر در تخفیف حد ندارد، که حد را به تعزیر تبدیل کند، بلکه این شخص به اشد مجازات حد، مجازات شود، زیرا مرتکب دو جرم گردیده، زنا و هتک حرمت محارمش.

۳- همچنان شخص زانی بر محارم، باید اشد مجازات حد را ببیند، تا این کار دوباره در جامعه صورت نگرفته و مردم از این کار پند و درس بگیرند و از این عمل شنیع که همانا زنا و تجاوز بر حرمت محارم است، خود داری صورت گیرد.

خلاصه در صورتی که مرد با محارمش ازدواج و بعداً همبستر گردد، حد بالایش لازم گردیده و جزای حدی داده می شوند.

ب: اثر این مورد در قوانین افغانستان

قوانین افغانستان هم در این مورد، متأثر از قول امام ابوحنیفه رحمه الله شده اند، یعنی شخص که با یکی از محارمش ازدواج می نماید و سپس با آنها همبستر می شود، تعزیر باید گردد، طوری که ماده (۶۴۴) کود جزا در مورد تصریح می کند: (۱) در حالت زناى تعزیری، شخص قرار ذیل مجازات می گردد:

۱- در صورتی که متاهل باشد، به حبس متوسط بیش از دو سال.

۲- در صورتی که متاهل نباشد، به حبس متوسط تا دو سال.

(۲) هرگاه اشخاص مندرج اجزای ۱ و ۲ فقره (۱) این ماده از جمله محرمات دایمی یا مؤقتی یا مربی، معلم یا آمر یکدیگر بوده یا به نحوی از انحا بالای یکدیگر نفوذ و اختیار داشته باشند، به حبس طویل تا هفت سال، محکوم می گردد.^(۱)

۱- کود جزا، ماده (۶۴۴).

در شرح فقره (۲) این ماده گفته شده است: در فقره (۲) این ماده حالت مشدده جرم زنا بیان شده است که عبارت از حبس طویل الی هفت سال می باشد، به این معنا که هرگاه در جرم زنا یکی از موارد متذکره در فقره (۲) موجود گردد، زانی و زانیه به حبس طویل (بیشتر از پنج سال الی هفت سال) محکوم به جزا تعزیری می گردد، بناءً اگر مردی با زنی که از جمله محرمات دایمی یا موقتی وی است، زنا را مرتکب شود به حبس طویل الی هفت سال محکوم می گردد، مثلاً مردی با زنی که در عدت طلاق یا وفات قرار دارد مرتکب زنا گردد یا با زنی مرتکب زنا گردد که در قید نکاح شخصی دیگری باشد یا مرتکب زنا با همه اش یا خواهر زاده اش گردد، زانی و مزنیه به حبس طویل الی هفت سال محکوم به جزا می گردد.

پس مشخص شد که قوانین افغانستان در این خصوص متأثر از قول امام ابوحنیفه رحمه الله گردیده است، که مختصراً بیان گردید.

مبحث دوم

اختلاف امامان ثلاثه احناف در مسایل حد قذف و اثر آن در قوانین افغانستان

در این مبحث مطالب ذیل بحث می گردد:

مطلب اول: تعریف قذف، شروط و عقوبت آن

مطلب دوم: تعیین وکیل تا از حقوق مقذوف دفاع نماید

مطلب سوم: با نسبت دادن لواطت به یک شخص حد قذف لازم نمی شود.

مطلب چهارم: حبس متهم به قذف بعد از اثبات دلایل

مطلب پنجم: جواز گرفتن کفالت از شخص متهم به قذف

مطلب اول: تعریف قذف، شروط و عقوبت آن

در این مطلب نخست قذف را تعریف نموده، سپس شروط و عقوبت آن را تذکر می دهیم، که تفصیل آن قرار ذیل است:

جزء اول: تعریف قذف

برای معرفی هر چه بهتر و خوبتر قذف، لازم است تا در نخست قذف در لغت تعریف گردیده، سپس در اصطلاح آن را تعریف می کنم:

الف: تعریف لغوی قذف

قذف در لغت: مطلق رمی و انداختن را گفته می شود، طوری که ابومنصور از هری^(۱) رحمه الله می نویسد:

۱- ابومنصور از هری (۲۸۲ - ۳۷۰ هـ = ۸۹۵ - ۹۸۱ م) محمد بن أحمد بن الأزهری الهروی، أبو منصور، یکی از امامان علم لغت و ادب و از علمای شافعی می باشد، تولد و وفات او در هرات شده است، از جمله تألیفات او: تهذیب اللغة و غریب الألفاظ التي استعملها الفقهاء، می باشد. إسماعیل بن عمر بن کثیر، أبو الفداء القرشي البصري ثم الدمشقي (المتوفى: ۷۷۴ هـ)، طبقات الشافعیین، تحقیق: أحمد عمر هاشم، محمد زینهم محمد عزب، الناشر: مكتبة الثقافة الدينية، تاریخ النشر: ۱۴۱۳ هـ - ۱۹۹۳ م، ج ۱ ص ۲۸۷ - ۲۸۸.

(القَذْف: الرَّمِي بِالسَّهْمِ وَالْحَصَى وَالْكَلَامِ وَكَلِّ شَيْءٍ).^(۱)

ترجمه: قذف عبارت از انداختن تیر، سنگ ریزه، سخن و هر چیز دیگر است.

کلمه قذف در حدیث شریف هم آمده است: عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ دَخَلَ عَلَيْهَا وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِنْدَهَا يَوْمَ فِطْرِ، أَوْ أَضْحَى وَعِنْدَهَا قَيْنَتَانِ { تُغَيَّيَانِ } بِمَا تَقَادَفَتِ الْأَنْصَارُ يَوْمَ بُعَاثٍ...^(۲)

ترجمه: ام المومنین عایشه رضی الله عنها می گوید: ابوبکر الصدیق رضی الله عنه وارد خانه عایشه رضی الله عنها شد و پیامبر صلی الله علیه نزد او روز عید فطر یا عید اضحی قرار داشت و نزد عایشه رضی الله عنها دو دختر بچه بودند، که سرود می خواندند، آن سرودی که انصار در روز جنگ بعثت جانب مقابل شان را قذف (دشنام) می کردند.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث کلمه «تَقَادَفَتِ» که از قذف گرفته شده است، بکار رفته، که معنای آن را ابوالفضل موصلی رحمه الله چنین نموده است: (أَيُّ: تَشَاتَمَتْ، وَفِيهِ مَعْنَى الرَّمِي؛ لِأَنَّ الشَّتْمَ رَمِيٌّ بِمَا يَعْيبُهُ وَيَشِينُهُ).^(۳)

ترجمه: معنای «تَقَادَفَتِ»، یعنی دشنام می دادند و در این معنا، معنای رمی است، زیرا قذف نمودن و دشنام دادن یک رمی است که بسبب آن شخص عیب دار می گردد و بد می بیند.

خلاصه معنای لغوی قذف همان رمی است بشکل که جانب مقابل این رمی را عیب و بد می بیند، یعنی هر شخص که شخص دیگر را قذف می دهد، این قذف هم خود شخص را عیب دار نموده و هم جانب مقابل را عیب دار می گرداند.

ب: تعریف اصطلاحی قذف

قذف در اصطلاح فقهاء اسلامی عبارت از رمی مخصوص است و آن عبارت از رمی کردن یک شخص

۱- محمد بن أحمد بن الأزهری الهروي، أبو منصور (المتوفى: ۳۷۰هـ)، تهذيب اللغة، المحقق: محمد عوض مرعب، الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، الطبعة: الأولى، ۲۰۰۱م، ج ۹ ص ۷۵.

۲- صحيح البخارى، رقم الحديث ۳۹۳۱. صحيح مسلم، رقم الحديث ۲۰۱۶. لفظ حدیث از بخاری شریف است.

۳- عبد الله بن محمود بن مودود الموصلي البلدي، مجد الدين أبو الفضل الحنفي (المتوفى: ۶۸۳هـ)، الاختيار لتعليل المختار، الناشر: مطبعة الحلبي - القاهرة، ۱۳۵۶هـ - ۱۹۳۷م، ج ۳ ص ۲۸۰.

به زنا بشکل صریح، طوری که فخر الدین زیلعی^(۱) رحمه الله قذف را در اصطلاح چنین تعریف نموده است: (وَفِي الشَّرْعِ رَمِيٌّ مَخْصُوصٌ وَهُوَ الرَّمِيُّ بِالزَّنَا صَرِيحًا وَهُوَ الْقَذْفُ الْمَوْجِبُ لِلْحَدِّ).^(۲)

ترجمه: قذف در شریعت عبارت از رمی مخصوص است و آن عبارت از رمی کردن یک شخص به زنا بشکل صریح و آن عبارت از قذفی است که موجب حد می گردد.

جزء دوم: شروط حد قذف

برای حد قذف شروطی وجود دارد، که بعضی این شروط به قاذف بر می گردد و بعضی دیگر شان به مقذوف، که تفصیل شان قرار ذیل است:

الف: شروط قاذف

شروط که در قاذف باید موجود باشد، قرار ذیل اند:

۱- بلوغ، عقل و اختیار: برابر است قاذف مرد باشد و یا زن، آزاد باشد و یا غلام، مسلمان باشد و یا غیر مسلمان.

۲- در سرزمین و دار اسلام مقیم باشد، در صورت که در دار الحرب مقیم باشد، حد بالایش ساقط می گردد.

۳- قوه نطق کردن را داشته باشد، بنابراین، بالای گنگ (اخرس) حد لازم نمی گردد.

۴- اینکه قاذف از جمله اصول مقذوف نباشد، مثل پدر.^(۳)

ب: شروط مقذوف

برای مقذوف نیز در شریعت اسلامی شروط در نظر گرفته شده است، که قرار ذیل اند:

۱- فخر الدین زیلعی: (۷۴۳ هـ = ۱۳۴۳ م) عثمان بن علی بن محجن، فخر الدین، زیلعی: فقیه حنفی، اصلش از زبیل صومال است، سپس به قاهره آمد و در آنجا مشغول درس و فتوا بود تا آن که در آنجا وفات نمود، دارای تالیفات کثیره است، از جمله: تبیین الحقائق فی شرح کنز الدقائق دارای شش جلد در فقه، تریکه الکلام علی احادیث الأحكام، شرح الجامع الکبیر در فقه و غیره. الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة، ج ۱ ص ۳۴۵.

۲- عثمان بن علی بن محجن الباری، فخر الدین الزیلعی الحنفی (المتوفی: ۷۴۳ هـ)، تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق، الناشر: المطبعة الكبرى الأمیریة - بولاق، القاهرة، الطبعة: الأولى، ۱۳۱۳ هـ، ج ۳ ص ۱۹۹.

۳- الرد المحتار علی الدر المختار، ج ۳ ص ۱۶۷ - ۱۶۸. بدائع الصنائع فی الترتیب الشرائع، ج ۷ ص ۴۰.

۱- شخص مقذوف محصن (عفیفه و پاک دامن) باشد: یعنی در مقذوف که حد قذف بسبب قذفش بالای قاذف واجب می‌گردد، شرط می‌باشد که محصن باشد و شروط احصان در قذف: عبارت از این است که شخص مقذوف بالغ، عاقل، مسلمان، آزاد و عفت از زنا داشته باشد، بنابراین، اگر قاذف شخص کودک، مجنون، کافر، غلام و یا زنا کار را قذف نماید، حد قذف بالای قاذف لازم نمی‌گردد.^(۱)

۲- قذف در دارالاسلام صورت گرفته باشد، در صورتی که در غیر از دارالاسلام باشد، حد قذف ساقط می‌گردد.^(۲)

۳- قذف باید بوسیله شهادت شاهد ثابت گردیده باشد: یعنی قذف بشهادت دو شاهد عادل ثابت می‌گردد، در این مورد شهادت زنان همراه مردان قابل قبول نمی‌باشد، یعنی قذف ثابت نمی‌گردد، که شاهد یک مرد و دو زن باشد.^(۳)

۴- یا بسبب اقرار قاذف ثابت شده باشد: از همین جهت ابن همام حنفی^(۴) رحمه الله می‌نویسد: (وَيَبْتَأُ بِالْإِقْرَارِ كَسَائِرِ الْحُقُوقِ، وَيَجِبُ الْحَدُّ بِإِقْرَارِهِ، وَمَنْ أَقْرَرَ بِالْقَذْفِ ثُمَّ رَجَعَ لَمْ يُقْبَلْ رُجُوعُهُ؛ لِأَنَّ لِلْمَقْذُوفِ فِيهِ حَقًّا، فَيَكْذِبُهُ فِي الرَّجُوعِ...)^(۵).

ترجمه: قذف بوسیله اقرار قاذف مثل سایر حقوق ثابت می‌گردد، حد بوسیله اقرارش واجب می‌گردد، در صورتی که شخص قاذف اقرار به قذف نماید، سپس از اقرارش رجوع نماید، رجوعش قابل قبول نمی‌باشد، زیرا برای برای شخص مقذوف در قذف حق است، بنابراین، در رجوع کردن قاذف از اقرار به قذف، تکذیب کرده شود.

۱- فتح القدير، ج ۴ ص ۱۹۲ - ۱۹۳.

۲- المبسوط، ج ۹ ص ۱۱۸ - ۱۱۹.

۳- المبسوط، ج ۹ ص ۱۱۱.

۴- ابن همام (۷۹۰ - ۸۶۱ هـ = ۱۳۸۸ - ۱۴۵۷ م)، محمد بن عبد الواحد بن عبد الحميد ابن مسعود، سيواسي، إسكندري، كمال الدين، مشهور به ابن همام حنفی، یکی از امام و فقیه احناف است، آگاه به اصول دین، تفسیر، فرائض، فقه، حساب، لغت، موسیقی و منطق بود، از اصلش از سیواس و تولدش در اسکندر و نبوغش در قاهره شده است. بالاخره در قاهره وفات یافت، دارای تألیفات زیاد است از جمله: فتح القدير في شرح الهداية، التحرير في أصول الفقه، المسائرة في العقائد المنجية في الآخرة، زاد الفقير مختصر في فروع الحنفية و غيره. عبد الرحمن بن أبي بكر، جلال الدين السيوطي (المتوفى: ۹۱۱ هـ)، حسن المحاضرة في تاريخ مصر والقاهرة، المحقق: محمد أبو الفضل إبراهيم، الناشر: دار إحياء الكتب العربية - عيسى البابي الحلبي وشركاه - مصر، الطبعة: الأولى ۱۳۸۷ هـ - ۱۹۶۷ م، ج ۱ ص ۴۷۴.

۵- فتح القدير، ج ۴ ص ۱۹۹.

خلاصه مشخص گردید که در حد قذف شروط وجود دارد، که بعضی این شروط به قاذف و بعضی دیگر شان به مقذوف بر می گردد، که مختصراً تذکر رفتند، در صورتی که یکی از شروط حد قذف تکمیل نگردد، حد قذف از بالای قاذف ساقط می گردد.

جزء سوم: عقوبت حد قذف

قذف دادن مرد محصن و زن محصنه حرام است و از جمله گناهان کبیره است، الله متعال در مورد می فرماید: {إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ}.^(۱)

ترجمه: کسانی که زنان پاکدامن و بیخبر (از هر گونه آلودگی) و مؤمن را متهم و قذف می نمایند، در دنیا و آخرت از رحمت الهی بدورند، و عذاب بزرگی در انتظارشان است.

همچنان پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوْبِقَاتِ»، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: «الشِّرْكُ بِاللَّهِ، وَالسِّحْرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَأَكْلُ الرِّبَا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَالتَّوَلَّى يَوْمَ الزَّحْفِ، وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ». ^(۲)

ترجمه: از هفت گناه نابود کننده اجتناب کنید. گفتند: ای رسول الله! آن ها کدامند؟ فرمود: شرك به الله، سحر، کشتن انسان بی گناه، خوردن ربا، خوردن مال یتیم، فرار از جهاد و تهمت زنا به زنان پاکدامن و بی خبر از فساد.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث مشخص گردید که یکی از هفت گناه هلاک کننده، قذف و تهمت بستن زنا به زنان پاک دامن است.

پس حد قذف مشروع است، طوری که الله متعال می فرماید: {وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَ لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ}.^(۳)

ترجمه: و کسانی که زنان پاکدامن را متهم می کنند سپس چهار شاهد (بر ادعای خود) نمی آورند آنها را هشتاد تازیانه بزنید، و شهادتشان را هرگز نپذیرید، و آنها فاسقاند.

۱- {النور، آیه ۲۳}.

۲- صحیح البخاری، رقم الحدیث ۲۷۶۶. صحیح مسلم، رقم الحدیث ۱۴۵.

۳- {النور، آیه ۴}.

سبب وجوب حد قذف: بسبب قذف نمودن قاذف شخص مقذوف را بزنا، حد قذف واجب می گردد، زیرا با نسبت دادن قاذف شخص مقذوف را به زنا، عار و عیب به مقذوف ملحق می گردد، بنابراین، حد واجب می گردد تا عار و عیب از مقذوف دفع شده و آبرویش محفوظ گردد.^(۱)

مقدار عقوبت حد قذف: حد قذف به هشتاد (۸۰) جلد، مقدر شده است و ضمیمه آن عقوبت ادبی دیگر هم شده است و آن عبارت از رد شهادت و فسق قاذف، بنابراین، بعد از حد قذف، شهادت قاذف قبول نمی گردد.^(۲)

مطلب دوم: تعیین وکیل تا از حقوق مقذوف دفاع نماید

در این مطلب، نخست اختلاف امامان ثلاثه احناف را روی این موضوع نقل نموده، سپس اثر این مورد را در قوانین افغانستان مورد بررسی قرار می دهیم، که تفصیل شان قرار ذیل است:

الف: اختلاف امامان ثلاثه احناف در این مورد

نخست باید گفت وکیل^(۳) گرفتن یا بخاطر حقوق الله است و آن عبارت از حدود است، یا حقوق العباد است مثل قصاص، وکیل گرفتن بخاطر حقوق الله دو نوع است: اول: از جهت اثبات حد. دوم: از جهت استیفاء طلب کردن تطبیق و تمام کردن) حد. وکیل گرفتن برای استیفاء حد به اتفاق فقهاء احناف جایز نیست، ولی وکیل گرفتن برای اثبات حد قذف، مورد اختلاف ایمة ثلاثه احناف است. یعنی در صورتی که یک شخص، شخص دیگر را به زنا قذف می کند، آیا شخص مقذوف حق دفاع از خود را بوسیله وکیل دارد و یا خودش بدون وکیل از خود دفاع نماید؟ در این مورد ایمة ثلاثه احناف اختلاف نموده اند، که این اختلاف بر دو قول خلاصه می گردد:

قول اول: امام ابوحنیفه و امام محمد رحمهما الله می گویند: وکیل گرفتن جهت اثبات حد قذف جایز است.^(۴)

۱- بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، ج ۷ ص ۴۰.

۲- همان مرجع، ج ۷ ص ۴۱.

۳- وکیل: در لغت به معنای حفاظت کننده و دفاع کننده. لسان العرب، ماده وکالت.

وکیل در اصطلاح شریعت: عبارت از گردانیدن مدعی و مدعی علیه یک شخص را بجای خود شان، از جهت آسانی و راحتی و یا از جهت عجز، در یک تصرف کامل و جایز. اللباب فی شرح الکتاب، ج ۲ ص ۱۳۸.

۴- بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، ج ۶ ص ۲۱.

دلیل امام ابوحنیفه و امام محمد رحمهما الله: فرق میان اثبات و استیفاء واضح است و آن اینکه شخص جهت استیفاء حد قذف وکیل گرفته نمی تواند، از جهت که وکیل گرفتن در استیفاء حد قذف، سبب شبهه می گردد و با شبهه حد قذف دفع می گردد (مثلاً یکی از شبهه: تصدیق کردن مقذوف به قذف قاذف است)، ولی وکیل گرفتن جهت اثبات حد قذف بوسیله بیّنه و شواهد، شبهه را وارد نمی کند (یعنی معمولاً بسیاری از مردم قدرت و توانایی اثبات حد را شخصاً ندارند، پس مجبورند تا وکیل بخود بگیرند).^(۱)

همچنان امام سرخسی رحمه الله دلیل امام ابوحنیفه و امام محمد رحمهما الله را چنین نقل نموده است: (الإثبات من جملة ما إذا وقع الغلط فيه أمكن التدارك فيه وتلافيه والتوكيل في مثله صحيح كالأموال بخلاف الاستيفاء، فإنه إذا وقع فيه الغلط لا يمكن تداركه، ولو استوفاه الوكيل في حال غيبة المؤكل كان استيفاءه مع تمكن الشبهة لجواز أن من له القصاص قد عفى، وأن المقذوف قد صدق القاذف أو أكذب شهوده، وهذا لا يستوفى بحضرة الوكيل حال غيبة المؤكل).^(۲)

ترجمه: اثبات کردن از جمله چیزهای است، وقتی که در آن غلط و اشتباه صورت گیرد، امکان جبران و تلافی آن وجود دارد، پس وکیل گرفتن در مثل اثبات کردن صحیح است، مثل وکیل گرفتن برای اثبات اموال (یعنی همان طوری که یک شخص حق دارد تا برای اثبات اموال خود وکیل بگیرد، پس این حق را هم دارد، که برای اثبات نفی قذف از خود نیز وکیل بگیرد). بر خلاف استیفاء، زیرا در استیفاء وقتی که غلط و اشتباه بوجود آید، جبران و تلافی آن ممکن نیست، اگر وکیل حق مؤکل غایب خود را استیفاء نمود، استیفاءش همراه امکان شبهه است، از جهت جواز شخص که برایش حق قصاص است، عفو نماید. و اینکه مقذوف سخن و قذف قاذف را تصدیق نماید یا شاهدان خود را تکذیب نماید و این کارها در حضور وکیل و غیبت مؤکل استیفاء نمی گردد.

قول دوم: امام ابویوسف رحمه الله می گوید: وکیل گرفتن جهت اثبات حد قذف، جایز نیست.^(۳)

دلیل امام ابویوسف رحمه الله: امام سرخسی رحمه الله دلیل امام ابویوسف رحمه الله را چنین می نویسد: (لأنَّ حُصُومَةَ الْوَكِيلِ تَقُومُ مَقَامَ الْمُوَكَّلِ وَشَرَطُ الْحَدِّ لَا يَتَّبَعُ بِمِثْلِهِ، وَلَإِنَّ بِالْإِجْمَاعِ لَا يَصِحُّ التَّوَكُّلُ بِاسْتِيفَاءِ

۱- فتح القدير، ج ۴ ص ۱۹۷.

۲- المبسوط، ج ۹ ص ۱۱۴.

۳- فتح القدير، ج ۴ ص ۱۹۷.

الْحَدِّ وَالْقِصَاصِ؛ لِأَنَّهَا عُقُوبَةٌ تَنْدَرِي بِالشُّبُهَاتِ، فَكَذَلِكَ فِي الْإِثْبَاتِ).^(۱)

ترجمه: زیرا خصومت وکیل قایم مقام مؤکل می گردد و شرط حد بمثل اینگونه قایم مقام را قبول ندارد. و دیگر اینکه اجماع امت، وکالت کردن به استیفاء حد و قصاص را صحیح نمی داند، زیرا حد و قصاص عقوبت است که بوسیله شک و شبهه دفع می گردد، به همین شکل اثبات حد و قصاص بوسیله شبهه دفع می گردد.

قول راجح: بعد از تحقیق و بررسی به نظر می رسد که قول امام ابوحنیفه و امام محمد رحمهما الله راجح می باشد، یعنی وکیل گرفتن برای اثبات حد قذف جایز است، به چند دلیل:

۱- عرف و تجربه امروزه نشان می دهد که اکثریت مردم برای اثبات نمودن حد و قصاص شان عاجز هستند، زیرا الله متعال برای هر بخش و هر مورد رجال و مردان مسلکی آفریده است، بنابراین، آنانی که عاجز هستند، مجبورند تا بجای شان نایب و وکیل بگیرند.

۲- در صورتی که وکیل مرتکب اشتباه و اغلاط در عرصا اثبات گردد، جبران و تلافی آن ممکن است، ناممکن نیست، اما در استیفاء که جبران کردن ناممکن است، پس وکالت کردن جایز نیست.

ب: اثر این مورد در قوانین افغانستان

قوانین افغانستان در این عرصه به نظر می رسد که متأثر از قول اول، که قول امام ابوحنیفه و امام محمد رحمهما الله است، می باشند، طوری که ماده (۶۶) قانون اجرائات جزائی در مورد تصریح می دارد: هرگاه مجنی علیه^(۲) نماینده قانونی نداشته باشد، طبق احکام قانون برای وی نماینده قانونی تعیین می گردد.^(۳)

در این ماده مشخص گردید که برای مجنی علیه که مقذوف هم از جمله آن است، حق دارد تا برایش نماینده قانونی تعیین گردد، در این ماده هیچ نوع استثنای وجود ندارد، یعنی که مقذوف این حق را نمی داشته باشد.

همچنان در ماده دوم قانون وکلای مدافع افغانستان، چنین تصریح به عمل آمده است: هر شخص می تواند

۱- المبسوط، ج ۹ ص ۱۱۴.

۲- مجنی علیه: شخصی که مورد عمل جرمی قرار گرفته باشد. نصر الله ستانکزی و دیگران، قاموس اصطلاحات حقوقی، پروژه عدلی و قضایی افغانستان، کابل، چاپ اول، ۱۳۸۷ هـ.ش، ص ۲۱۹.

۳- وزارت عدلیه، قانون اجرائات جزائی، جریده رسمی (۱۱۳۲)، مطبوعه بهیر، کابل، تاریخ نشر، ثور ۱۳۹۳ هـ.ش، ماده (۶۶).

برای دفع اتهام به مجرد گرفتاری و یا برای اثبات حق خویش وکیل مدافع تعیین کند.^(۱)

خلاصه: در این ماده بشکل صریح مشخص شده است، که هر شخص می تواند برای اثبات حق خویش وکیل مدافع تعیین نماید و هر شخص شامل شخص مقذوف هم می گردد، پس دیده شد که قوانین افغانستان در این عرصه متأثر از قول امام ابوحنیفه و امام محمد رحمهما الله گردیده اند.

مطلب سوم: با نسبت دادن لواطت به یک شخص حد قذف لازم نمی شود.

در این مطلب، نخست اختلاف امامان ثلاثه احناف را در این مورد بیان نموده، سپس قول رجح را تذکر داده و در اخیر اثر این مورد را در قوانین افغانستان تذکر می دهم:

الف: اختلاف امامان ثلاثه احناف در این مورد

در صورتی که یک شخص به شخص دیگر می گوید: تو لواطت کار هستی، در این صورت شخص قاذف مکلف است تا چهار شاهد حاضر نماید و در صورتی که قاذف چهار شاهد حاضر کرده نتواند، باید مقذوف دو شاهد آورده و این سخن قاذف را که برایش گفته است، ثابت نماید، در صورت که شخص مقذوف این قذف دادن را ثابت نماید، آیا بر علیه شخص قاذف حد قذف لازم می گردد و یا اینکه شخص قاذف تعزیر گردد؟ ایمة ثلاثه احناف در این مورد اختلاف نموده اند، که تفصیل این اختلاف قرار ذیل اند:

قول اول: امام ابوحنیفه رحمه الله می گوید: بر بالای قاذف حد قذف نیست، بلکه قاذف تعزیر گردد.^(۲)

دلیل امام ابوحنیفه رحمه الله: فخر الدین زیلعی رحمه الله، دلیل امام را چنین ذکر کرده است: (وَعِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ لَا حَدَّ عَلَيْهِ وَيُعْزَرُ لِأَنَّهُ قَذَفَ بِمَا لَا يُوجِبُ الْحَدَّ وَبِهِ قَالَ قَتَادَةُ وَعَطَاءُ).^(۳)

ترجمه: نزد امام ابوحنیفه رحمه الله بر بالای این شخص حد نیست، ولی تعزیر گردد، زیرا نسبت دادن لواطت به یک شخص، قذف است که حد را واجب نمی گرداند و این نظریه را قتاده^(۴) و عطاء رحمهما

^۱ - وزارت عدلیه، قانون وکلای مدافع افغانستان، جریده رسمی (۹۳۴)، مطبوعه پرویز، کابل، قوس ۱۳۸۵ هـ.ش، ماده (۲).

^۲ - تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق، ج ۳ ص ۲۰۸.

^۳ - همان مرجع، ج ۳ ص ۲۰۸.

^۴ - قتاده: (۶۱ - ۱۱۸ هـ = ۶۸۰ - ۷۳۷ م)، قتاده بن دعامة بن قتاده بن عزیز، أبو الخطاب سدوسي، بصري، یکی از حافظان و مفسر مشهور قرآن، محدث و از اهل بصره بود، در لغت، مفردات عربی و نسب شناسی نظیر نداشت، شب قدر را می دید و در حدیث برخی وقت تدلیس می کرد و

الله هم گفته اند.

همچنان امام سرخسی رحمه الله دلیل امام ابوحنیفه رحمه الله را چنین تذکر می دهد: (يُعَزَّرُ، وَلَا يُحَدُّ؛ لِأَنَّهُ نِسْبَةٌ إِلَى فِعْلٍ لَا يُلْزَمُهُ الْحَدُّ بِذَلِكَ الْفِعْلِ عِنْدَهُ).^(۱)

ترجمه: تعزیر گردیده و حد زده نشود، زیرا قاذف، مقذوف را به فعل نسبت داده است که با این فعل نزد امام ابوحنیفه رحمه الله حد لازم نمی گردد.

قول دوم: امام ابویوسف و امام محمد رحمهما الله می گویند: بر بالای قاذف حد لازم می گردد.^(۲)

دلیل امام ابویوسف و امام محمد رحمهما الله: امام سرخسی رحمه الله دلیل صاحبین را چنین نقل نموده است: (لِأَنَّهُ قَذْفٌ بِمَا يُوجِبُ الْحَدَّ كَمَا لَوْ قَذَفَهُ بِالزَّانَا).^(۳)

ترجمه: زیرا قذفی است که حد را واجب می گرداند، همان طوری که به زنا قذف نماید.

قول راجح: بعد از تحقیق و بررسی به نظر می رسد که قول امام ابوحنیفه رحمه الله راجح است، یعنی بالای قاذف حد قذف لازم نمی گردد، به چند دلیل:

۱- همان طوری که لواطت زنا به شمار نمی رود، قذف به لواطت هم، قذف به زنا نباید محسوب گردد.

۲- همچنان نظریه امام ابوحنیفه رحمه الله را، فخر الدین زیلعی رحمه الله ترجیح داده است و چنین فرمود است: (وَالصَّحِيحُ أَنَّهُ إِنْ كَانَ فِي غَضَبٍ يُعَزَّرُ).^(۴)

ترجمه: صحیح این است که اگر قاذف در حالت قهر و غضب، این جمله را گفته است، تعزیر گردد.

بوسیله مرض طاعون در بصره وفات نمود. محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز، شمس الدین أبو عبد الله الذهبي (المتوفى: ۷۴۸هـ)، تذكرة الحفاظ، الناشر: دار الكتب العلمية بيروت-لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۹هـ- ۱۹۹۸م، ج ۱ ص ۱۱۵.

۱- المبسوط، ج ۹ ص ۱۰۲.

۲- فتح القدير، ج ۴ ص ۱۹۱.

۳- المبسوط، ج ۹ ص ۱۰۲.

۴- تبیین الحقائق شرح كنز الدقائق، ج ۳ ص ۲۰۸.

ب: اثر این مورد در قوانین افغانستان

قوانین افغانستان هم در این عرصه از قول اول، که قول امام ابوحنیفه رحمه الله است، متأثر گردیده است، طوری که فقرة (۱) ماده (۶۷۳) کود جزا، قذف را چنین تعریف نموده است: (۱) قذف عبارت است از نسبت دادن ارتکاب فعل زنا یا نفی نسب به شخص توسط یکی از وسایل علنی به نحوی که اگر صدق می داشت، شخصی که تهمت به او نسبت داده شده، به جزا محکوم می گردید یا به نزد مردم تحقیر می شد.^(۱)

در شرح این ماده چنین گفته شده است: نسبت دادن زنا به شخص یا نفی نسب شخصی. نسبت دادن در قذف تنها شامل زنا و نفی نسب است. زنا هم شامل زنا و هم شامل زنا به عنف که در اصطلاح کود جزا به آن تجاوز جنسی گفته شده است، می شود. با توجه به این قید، نسبت دادن سایر جرایم مانند لواطت مشمول حد قذف نمی باشد، خارج دانستن نسبت دادن لواط از تعریف قذف بر اساس مذهب حنفی شریعت اسلامی می باشد.^(۲)

خلاصه قذف دادن به لواطت، شامل قذف به زنا نگردیده، بنابراین، بر شخص قاذف، با این قذف، حد قذف لازم نمی گردد، بلکه باید تعزیر گردد و تعزیر هم، بشکل قاضی و محکمه لازم و مناسب می بیند.

مطلب چهارم: حبس متهم به قذف بعد از اثبات دلایل

در این مطلب، نخست اختلاف امامان ثلاثه احناف را در این مورد تذکر داده، سپس قول راجح را بیان نموده و در اخیر اثر این مورد را در قوانین افغانستان تذکر می دهیم:

الف: اختلاف امامان ثلاثه در این مورد

ابن مازه^(۳) رحمه الله می نویسد: (ويحبس في الحدود القصاص إذا قامت البينة حتى يسأل عن الشهود؛ لأنه صار بهما، وقد صح أن رسول الله صلى الله عليه وسلم «حبس رجلاً بالتهمة»، فأما قبل إقامة البينة فإنه لا

^۱ - کود جزا، فقرة (۱) ماده (۶۷۳).

^۲ - شرح کود جزا، ج ۳ ص ۴۷۶.

^۳ - ابن مازه (۵۵۱ - ۶۱۶ هـ = ۱۱۵۶ - ۱۲۱۹ م): محمود بن أحمد بن عبد العزيز بن عمر بن مازه، بخاري، مرغيناني، برهان الدين، از جمله بزرگان فقهاء حنفی به شمار می رود و حتی از جمله مجتهدین شان، تولدش در مرغینان که یکی از شهرهای ماوراء النهر است، صورت گرفته و وفاتش در بخارا شده است، دارای تالیفات کثیره است، از جمله: ذخیره الفتاوی، المحيط البرهانی، تتمه الفتاوی، الوقعات، الطريقة البرهانیة و غیره. محمد عبد الحي أبو الحسنات اللكنوي الهندي، الفوائد البهية في تراجم الحنفية، الناشر: طبع بمطبعة دار السعادة بجوار محافظة مصر - لصاحبها محمد إسماعيل، الطبعة: الأولى، ۱۳۲۴ هـ، ص ۲۰۵ - ۲۰۷.

يحبسه؛ لأن الحبس عقوبة، فلا يجوز أن يثبت بمجرد الدعوى).^(١)

ترجمه: در حدود و قصاص وقتی که دلایل اقامه گردید تا وقتی از شاهدها سوال کرده شود، متهم حبس کرده شود، زیرا بسبب حدود و قصاص متهم گردیده است و به صحت رسیده است، که پیامبر صلی الله علیه وسلم « حَبَسَ رَجُلًا فِي تُهْمَةٍ ».^(٢)

ترجمه: در تهمت مردی را حبس نمود.

وجه استدلال از حدیث: تهمت که همان قذف است، پیامبر صلی الله علیه وسلم تهمت زننده را حبس نمود و تهمت یکی از حدود است، پس این دلیل است که در حدود حبس است.

اما قبل از اقامه دلایل، نباید متهم حبس گردد، زیرا حبس یک نوع عقوبت است و نباید به مجرد دعوی، متهم حبس گردد.

در صورتی که یک شاهد عادل به تهمت متهم شهادت می دهد، آیا متهم به قذف و حدود حبس گردد و یا خیر؟ نزد امامان ثلاثه احناف در این مورد اختلاف است که تفصیل قرار ذیل است:

قول اول: امام ابوحنیفه رحمه الله می گوید: بعد از شهادت یک شاهد عادل به قذف و تهمت متهم، متهم به قذف حبس گردد.^(٣)

دلیل امام ابوحنیفه رحمه الله: ابن مازه رحمه الله دلیل امام را چنین نقل کرده است: (لأنه وجد أحد شطري الشهادة وهي العدالة إن لم يوجد العدد دون العدالة).^(٤)

ترجمه: زیرا یکی از اجزای شهادت که عبارت از عدالت است، موجود گردیده است، گرچند تعدد شاهدان، بدون از عدالت موجود نگردیده است.

^١ - محمود بن أحمد بن عبد العزيز بن عمر بن مازة البخاري الحنفي، أبو المعالي برهان الدين (المتوفى: ٦١٦هـ)، المحيط البرهاني في الفقه النعماني فقه الإمام أبي حنيفة رضي الله عنه، المحقق: عبد الكريم سامي الجندي، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٤ م، ج ٨ ص ٢٣٧.

^٢ - سنن أبي داود، رقم الحديث ٣٦٣٠. آلبانی رحمه الله این حدیث را حسن دانسته است. صحیح وضعیف سنن أبي داود، رقم الحديث ٣٦٣٠.

^٣ - المحيط البرهاني في الفقه النعماني فقه الإمام أبي حنيفة رضي الله عنه، ج ٨ ص ٢٣٧.

^٤ - همان مرجع، ج ٨ ص ٢٣٧.

قول دوم: امام ابویوسف و امام محمد رحمهما الله می گویند: متهم در حد قذف و قصاص حبس نمی شود.^(۱)

دلیل صاحبین رحمهما الله: در حد قذف و قصاص از متهم کفیل گرفته شود و با گرفتن کفیل ضمانت و وثیقه حاصل می گردد، پس حاجت به حبس نیست.^(۲)

قول راجح: بعد از تحقیق و بررسی، به نظر می رسد که قول امام ابوحنیفه رحمه الله راجح است، یعنی با ثبوت دلیل برای اقامه متهم، متهم باید حبس گردد، به چند دلیل:

۱- در حدیث شریف است: « حَبَسَ رَجُلًا فِي تُهْمَةٍ ».^(۳)

ترجمه: پیامبر صلی الله علیه وسلم در تهمت مردی را حبس نمود.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث مشخص گردید که پیامبر صلی الله علیه وسلم در تهمت و قذف قبل از ثبوت آن، متهم را حبس نموده است، از همین جهت خطابی^(۴) رحمه الله در شرح این حدیث می نویسد: (فیه دلیل علی أن الحبس علی ضربین حبس عقوبة وحبس استظهار. فالعقوبة لا تكون إلا في واجب. وأما ما كان في تهمة فإنما يستظهر بذلك ليستكشف به عما وراءه).^(۵)

ترجمه: در این حدیث دلیل است، بر اینکه حبس بر دو قسم است، حبس عقوبت و حبس استظهار. پس حبس عقوبت نمی باشد مگر در واجب. و اما حبس که در تهمت است، متهم را با این کار استظهار می کند، تا آنچه که در عقب این موضوع است، برملا گردد.

۲- همچنان حبس کردن بهترین راه برای ثبوت قضیه و مجازات مجرم است، زیرا امروزه دیده می شود که بعضی متهمین و مجرمین وقتی که بسبب کفالت رها می شوند، فرار نموده و بار دیگر در

۱- المحيط البرهاني في الفقه النعماني فقه الإمام أبي حنيفة رضي الله عنه، ج ۸ ص ۲۳۷.

۲- همان مرجع، ج ۸ ص ۲۳۷.

۳- سنن أبي داود، رقم الحديث ۳۶۳۰. ألبانی رحمه الله این حدیث را حسن دانسته است. صحیح و ضعیف سنن أبي داود، رقم الحديث ۳۶۳۰.

۴- امام خطابی: أحمد بن محمد بن إبراهيم بن خطاب، أبو سليمان، خطابي، بستي، یکی از امامان حدیث، حافظ، فقیه از فقهای شافعی و لغت دان بود، در سال ۳۱۲ هجری در قریه بُست از قریه های خراسان تولد گردید، و در سال ۳۸۸ هجری در بُست وفات نمود، دارای تالیفات زیاد است، از جمله: معالم السنن، شرح علی سنن أبي داود، بسط مذاهب العلماء واختلافهم، غریب الحدیث، شرح أسماء الله الحسنى، الغنية عن الكلام وأهله، العزلة وغيره. تاج الدین عبد الوهاب بن تقي الدين السبكي (المتوفى: ۷۷۱هـ)، طبقات الشافعية الكبرى، المحقق: محمود محمد الطناحي د. عبد الفتاح محمد الحلو، الناشر: هجر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، الطبعة: الثانية، ۱۴۱۳هـ، ج ۳ ص ۲۸۲ - ۲۸۳.

۵- حمد بن محمد بن إبراهيم بن الخطاب البستي، أبو سليمان المعروف بالخطابي (المتوفى: ۳۸۸هـ)، معالم السنن (شرح سنن أبي داود)، الناشر:

المطبعة العلمية - حلب، الطبعة: الأولى ۱۳۵۱ هـ - ۱۹۳۲ م، ج ۴ ص ۱۷۹.

محاكم حاضر نمی شوند.

ب: اثر این مورد در قوانین افغانستان

قوانین افغانستان هم در این مورد متأثر از قول اول، که قول امام ابوحنیفه رحمه الله است که قائل به حبس متهم حدود و قصاص است، شده است، طوری که فقرة (۳) ماده (۹۹) قانون اجرائات جزائی در مورد تصریح می کند: (۳) حارنوالی و محکمه در یکی از حالات ذیل قرار توقیف مظنون یا متهم^(۱) جنبه یا جنایت^(۲) را صادر نموده می توانند:

۱- در صورت موجودیت دلایل اثبات مبنی بر ارتکاب جرم جنایت^(۳).

در این ماده بوضوح معلوم گردید، در صورتی که یکی از دلایل اثبات مبنی بر ارتکاب جرم و جنایت از طرف شخص مظنون و یا متهم جنبه و جنایت معلوم شود، حارنوالی و محکمه می تواند، مظنون و متهم را توقیف نماید و این همان چیزی است، که امام ابوحنیفه رحمه الله می گوید، زیرا مصادیق جنایت، حدود و قصاص هم بوده می تواند.

مطلب پنجم: جواز گرفتن کفالت از شخص متهم به قذف

در این مطلب، نخست اختلاف امامان ثلاثه احناف را در این مورد تذکر داده، سپس قول راجح را بیان نموده و در اخیر اثر این مورد را در قوانین افغانستان تذکر می دهم:

۱- **توقیف:** مطابق فقرة (۲۸) ماده چهارم، قانون اجرائات جزائی: توقیف: نگهداری و سلب آزادی مؤقت مظنون یا متهم است در مرحله تحقیق و تعقیب عدلی به امر حارنوال یا محکمه در محلی که طبق حکم قانون به آن اختصاص یافته است.

مظنون: مطابق فقرة (۱۱) ماده چهارم، قانون اجرائات جزائی: مظنون شخصی است که به اساس سؤ ظن به نسبت ارتکاب جرم تحت اشتباه قرار گرفته یا اینکه قبل از نسبت دادن تهام به وی در مورد او تدابیر اتخاذ شده باشد.

متهم: مطابق فقرة (۱۳) ماده چهارم، قانون اجرائات جزائی: متهم شخصی است که بنابر ارزیابی دلایل اثبات جمع آوری شده هنگام تحقیق، بحیث مرتکب جرم تشخیص و اتهام بر وی وارد گردیده باشد.

۲- **جنبه و جنایت:** مطابق ماده (۳۰) کود جزا، جنبه چنین تعریف شده است: جنبه، جرمی است که جزای آن در این قانون بدیل حبس، جزای نقدی، حبس قصیر یا حبس متوسط تعیین شده باشد.

جنایت: مطابق ماده (۳۱): جنایت، جرمی است که جزای آن در این قانون حبس طویل، حبس دوام درجه ۲، حبس دوام درجه ۱ و یا اعدام تعیین شده باشد.

۳- قانون اجرائات جزائی، فقرة (۳) ماده (۹۹).

الف: اختلاف امامان ثلاثه در این مورد

در صورتی که شخص متهم به قذف، می خواهد برای ادعای خود شاهد از شهر و یا از جای دیگر بیاورد، آیا محکمه و قضاء می تواند او را با قید کفالت^(۱) آزاد نماید و یا خیر؟ در این مورد ایمه ثلاثه احناف اختلاف نموده اند، که تفصیل این اختلاف قرار ذیل اند:

قول اول: امام ابوحنیفه رحمه الله می گوید: کفالت در حدود و قصاص جایز نیست.^(۲)

دلیل امام ابوحنیفه رحمه الله: امام کاسانی رحمه الله دلیل امام را چنین نقل نموده است: (أَنَّ الْكَفَالََةَ سُرْعَتْ لِلِاسْتِثْبَاتِ، وَالْحُدُودُ مَبْنَاهَا عَلَى الدَّرَجِ وَالْإِسْقَاطِ، قَالَ - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ -: «ادْرَأُوا الْحُدُودَ مَا اسْتَطَعْتُمْ». فَلَا يُنَاسِبُهَا الْإِسْتِثْبَاتُ بِالْكَفَالَةِ، بِخِلَافِ الْحَبْسِ فَإِنَّ الْحَبْسَ لِلتُّهْمَةِ مَشْرُوعٌ، رُوِيَ «أَنَّهُ - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - حَبَسَ رَجُلًا بِالتُّهْمَةِ» وَقَدْ تَبَيَّنَتِ التُّهْمَةُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ).^(۳)

ترجمه: کفالت برای وثیقه گرفتن مشروع شده است و مبنای حدود بر دفع و اسقاط است، طوری که پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «ادْرَأُوا الْحُدُودَ مَا اسْتَطَعْتُمْ». ^(۴)

ترجمه: حدود را آنچه که در توان دارید، دفع نمایند.

وجه استدلال از حدیث: از این حدیث دانسته شد، که وثیقه گرفتن بوسیله کفاله مناسب نیست. بر خلاف حبس، بخاطری که حبس برای تهمت مشروع است، طوری که روایت شده است: پیامبر صلی الله علیه وسلم «حَبَسَ رَجُلًا بِالتُّهْمَةِ»^(۵)

ترجمه: بسبب تهمت مردی را حبس کرد.

۱- کفالت: فقهای اسلامی کفالت را چنین تعریف نموده است: (صَمَّ ذِمَّةَ الْكَفِيلِ إِلَى ذِمَّةِ الْأَصِيلِ فِي الْمُطَالَبَةِ بِنَفْسٍ أَوْ دَبْنٍ أَوْ عَيْنٍ). فتح القدير، ج ۶ ص ۲۸۳ - ۲۸۴. ترجمه: کفالت عبارت است از اینکه يك فرد كفيل (عاقل بالغ، مختار و جایز التصرف)، ذمه نفس اصیل، یا دین و یا عین او را بر عهده خود بگیرد (یا احضار او را در دادگاه تقبل کند).

۲- بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ج ۷ ص ۵۳.

۳- همان مرجع ج ۷ ص ۵۳.

۴- السنن الكبرى، رقم الحدیث ۱۷۰۶۲. مزی رحمه الله می گوید: روایت وکیع در این حدیث صحیح است. جمال الدین أبو الحجاج یوسف بن عبد الرحمن المزی (المتوفی: ۷۴۲هـ)، تحفة الأشراف بمعرفة الأطراف، تحفة الأشراف بمعرفة الأطراف، المحقق: عبد الصمد شرف الدین، طبعه: المكتب الإسلامي، والدار القیمة، الطبعة: الثانية: ۱۴۰۳هـ، ۱۹۸۳م، رقم الحدیث ۱۶۶۸۹.

۵- سنن أبي داود، رقم الحدیث ۳۶۳۰. ألبانی رحمه الله این حدیث را حسن دانسته است. صحیح وضعیف سنن أبي داود، رقم الحدیث ۳۶۳۰.

وجه استدلال از حدیث: از این حدیث دانسته شد که بسبب تهمت پیامبر صلی الله علیه وسلم شخص را حبس نمود و تهمت در این موضوع هم ثابت است.

قول دوم: صاحبین (امام ابویوسف و امام محمد رحمهما الله) می گویند: تا سه روز کفالت صورت گرفته می تواند. (۱)

دلیل صاحبین: حبس در حدود جایز است، پس کفالت بطریق اولی جایز است، زیرا معنای وثیقه در حبس بلیغ تر است از معنای وثیقه در کفالت کرده، بنابراین، وقتی که حبس جایز است، کفالت حق تر بجواز است. (۲)

قول راجح: بعد از تحقیق و بررسی به نظر می رسد که قول راجح، قول صاحبین است، یعنی کفالت برای شخص متهم به قذف جایز است، به چند دلیل:

۱- اکثر اوقات جهت رفع ضرورت، متهم مجبور است تا کفالت بجای خود گذاشته و خودش رفته، ضرورت خود را رفع نماید، از جمله آوردن شاهد جهت ثبوت ادعایش، زیرا قاعده اصولی است: (الضرورات تبيح المحظورات). (۳)

ترجمه: ضرورت ها، ممنوعات را مباح می گرداند.

۲- همچنان ممانعت بشکل صریح، راجع به این موضوع نیامده است و از طرف دیگر نیاز دیده می شود تا کفالت صورت گیرد، پس کفالت مشروع است.

ب: اثر این مورد در قوانین افغانستان

قوانین افغانستان هم در این مورد متأثر از قول صاحبین گردیده اند، یعنی کفالت را برای شخص متهم در جنایت و امثالهم جایز دانسته است، طوری که ماده (۱۰۵) قانون اجرائات جزائی در مورد بیان می دارد: حارنوالی و محکمه با وجود دلایل اثبات با رعایت حالات مندرج فقره (۳) ماده نود و نهم این قانون می توانند به اساس تصمیم خود یا در خواست شخص تحت توقیف یا نماینده قانونی وی، امر رهائی مؤقت متهم

۱- بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ج ۷ ص ۵۳.

۲- همان مرجع، ج ۷ ص ۵۳.

۳- محمد عمیم الإحسان المجددی البرکتی، قواعد الفقه، الناشر: الصدف بیلشرز - کراتشی، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۶، ص ۸۹ قاعده (۱۷۰).

را به کفالت بالمال یا بدون آن صادر نمایند.^(۱)

همچنان در ماده (۱۱۰) قانون اجرائات جزائی، فقره (۱) چنین تصریح بعمل آمده است: (۱) هرگاه نزد محکمه یا حارنوالی ثابت شود که متهم قادر به تأدیة کفالت بالمال نمی باشد، از نزد وی ضمانت احضار اخذ می گردد. هرگاه ضامن، شخص مورد اعتبار و اعتماد نباشد به شرطی می تواند بحیث ضامن پذیرفته شود که تعهد نماید در صورت عدم توانمندی احضار شخص تحت کفالت، وجه مطلوب ضمانت مالی مندرج ماده یکصد و ششم^(۲) این قانون را می پردازد...^(۳)

خلاصه از هر دو ماده مشخص گردید که کفالت هم به مال و هم به نفس جایز است و این دیدگاه صاحبین است، ولی با این تفاوت که صاحبین مدتی کفالت را به سه روز مقید کرده بودند، اما در قانون اجرائات جزائی اندازه مدتی کفالت بالمال و بالنفس مقید به سه روز و کمتر و زیادتر از آن نشده است.

۱- قانون اجرائات جزائی، ماده (۱۰۵).

۲- ماده (۱۰۶): (۱) مبلغ کفالت بالمال در همه احوال از طرف رئیس محکمه تعیین می گردد. (۲) رئیس محکمه در تعیین اندازه کفالت بالمال متناسب حجم اتهام و خساره وارده را در نظر می گیرد. (۳) کفالت بالمال به هیچ صورت کمتر از حجم خساره وارده تعیین شده نمی تواند. قانون اجرائات جزائی، ماده (۱۰۶).

۳- همان مرجع، ماده (۱۰۵).

فصل سوم

اختلاف امامان ثلاثه احناف در حد سرقت و حرابه (راه زنی) و اثر آن در قوانین افغانستان

در این فصل مباحث ذیل بحث می گردد:

مبحث اول: اختلاف امامان ثلاثه احناف در مسایل حد سرقت و اثر آن در قوانین افغانستان بحث شده است، که دارای مطالب ذیل است:

مطلب اول: تعریف سرقت، شروط و عقوبت آن

مطلب دوم: یک مرتبه اقرار به سرقت، قطع را واجب می گرداند.

مطلب سوم: بر شخص کفن کش، حد سرقت نیست.

مبحث دوم: اختلاف امامان ثلاثه احناف در مسایل حد حرابه و اثر آن در قوانین افغانستان بحث شده است، که دارای مطالب ذیل است:

مطلب اول: تعریف حرابه، شروط و عقوبت آن

مطلب دوم: در صورت ارتکاب قتل، راهزنان اول اعدام سپس مصلوب شوند.

مطلب سوم: یک مرتبه اقرار به حرابه، حد را واجب می گرداند.

مبحث اول

اختلاف امامان ثلاثه احناف در مسایل حد سرقت و اثر آن در قوانین افغانستان

در این مبحث مطالب ذیل بحث می گردد:

مطلب اول: تعریف سرقت، شروط و عقوبت آن

مطلب دوم: یک مرتبه اقرار به سرقت، قطع را واجب می گرداند.

مطلب سوم: بر شخص کفن کش، حد سرقت نیست.

مطلب اول: تعریف سرقت، شروط و عقوبت آن

در این مطلب نخست سرقت را تعریف نموده، سپس شروط و عقوبت آن را تذکر می دهیم، که تفصیل آن قرار ذیل است:

جزء اول: تعریف سرقت

برای معرفی هر چه بهتر و خوبتر سرقت، لازم است تا در نخست سرقت در لغت تعریف گردیده، سپس در اصطلاح آن را تعریف می کنم:

الف: تعریف لغوی سرقت

سرقت در لغت: سرقت: در لغت بمعنای دزدی کردن است. (السَّرْقَة): (دزدی) یا گرفتن و برداشتن چیزی در خفا و پنهانی.^(۱)

الله متعال میفرماید: **{قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ}**.^(۲)

ترجمه: برادران شان گفتند: اگر او دزدی کند (بعید نیست) چون برادرش قبلاً دزدی کرده است.

در جای دیگری الله متعال میفرماید: **{يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ}**.^(۳)

۱- لسان العرب، ج ۱۱ ص ۳۴۲.

۲- {یوسف، آیه ۷۷}.

۳- {یوسف، آیه ۸۱}.

ترجمه: پدر جان! پسرت دزدی کرده است.

در تعریف سارق چنین می گوید: (السارق عندالعرب من جاء مستترا الى حرز فأخذ منه ما ليس له).^(۱)
ترجمه: سارق نزد عرب، کسی است که به طور پنهانی به سوی حرز می آید و چیزی را که از خودش نیست بر می دارد.

خلاصه میتوان گفت: واژه سرقت در کتاب های لغت به معنای گرفتن شیء در پنهان است و در معنای آن مفهوم خفا و پنهان مورد نظر می باشد. از این رو به طور کلی یکی از معانی آن پوشیده و مخفی شدن است.

ب: تعریف اصطلاحی سرقت

فقهاء اسلامی سرقت را چنین تعریف نموده است: (هِيَ أَخْذُ الْعَاقِلِ الْبَالِغِ نِصَابًا مُحَرَّرًا، أَوْ مَا قِيَمْتُهُ نِصَابًا، مَلَكًا لِلْغَيْرِ، لَا شُبُهَةَ لَهُ فِيهِ، عَلَى وَجْهِ الْخُفْيَةِ).^(۲)

ترجمه: سرقت عبارت است از: اخذ و گرفتن شخص عاقل و بالغ، مالی را از ملک غیر و از محل حرز، به شکل پنهان و پوشیده، که شک و تردید وجود نداشته و آن مال به نصاب رسیده باشد.

از این تعریف برمی آید، که سرقت، چند چیز را در بر می گیرد:

۱ - مال دزدیده شده از آن خود دزد نباشد، بلکه ملک غیر باشد.

۲ - آن را مخفیانه و پنهانی ربوده باشد.

۳ - مال دزدیده شده در «حرز» و جای امنی باشد.

۴ - در مال سرقت شده شک و شبهه ملکیت نباشد.

۵ - مال سرقت شده به نصاب رسیده باشد.

بنابراین، اگر مال دزدی ملک غیر نباشد، یا آن را بصورت آشکارا برده باشد، یا مال در حرز نبوده باشد، یا در مال شک و شبهه ملکیت باشد و یا اینکه به نصاب نرسیده باشد، این نوع سرقت سرقتی نیست که

۱- لسان العرب، ج ۱۰ ص ۱۵۵.

۲- الاختیار لتعلیل المختار، ج ۳ ص ۱۰۳. مجمع الأنهر فی شرح ملتقى الأبحر، ج ۱ ص ۶۳.

موجب بریدن دست گردد.^(۱)

جزء دوم: شروط سرقت

سرقت دارای شروطی می باشد، که این شروط بعضی شان به سارق، بعضی شان به مسروق منه، بعضی شان به مسروق و بعضی دیگرشان به مسروق فیه بر می گردد، که تفصیل شان قرار ذیل است:

الف: شروط سارق: برای شخص سارق، بعضی شروط در شریعت اسلامی در نظر گرفته شده است، که این شروط قرار ذیل اند:

شرط اول: صاحب اهلیت بودن: یعنی جزا بر سارق مرد باشد و یا زن تطبیق نمی گردد، تا وقتی که صاحب اهلیت یعنی بالغ و عاقل نگردد.^(۲)

شرط دوم: علم بر انجام سرقت داشته باشد: جزای سرقت بر سارق تطبیق نمی گردد، مگر در صورتی که علم بر حرمت سرقت داشته باشد، یعنی بر حرمت فعلی که انجام می دهد سارق علم داشته باشد، پس جهالت از حرمت فعلش، معذور شمرده شده و جزا بر بالای تطبیق نمی گردد.^(۳)

از عمر و عثمان رضی الله عنهما روایت است که فرمودند: «لَا حَدَّ إِلَّا عَلَى مَنْ عِلْمُهُ».^(۴) ترجمه: حد نیست مگر بالای شخص که علم داشته باشد.

وجه استدلال از این اثر: در این اثر دیده شد که حد بالای شخصی تطبیق گردد، که علم به حرمت داشته باشد و یکی از موارد حد، سرقت است.

شرط سوم: بر مال مسروق علم داشته باشد که ملکیت غیر است: همچنان سارق علم داشته باشد که آنچه را می گیرد، مال و ملکیت غیر است و اینکه این مال را بدون آگاهی و رضایت مالک آن گرفته است، از

۱- محمد بن أحمد بن محمد بن أحمد بن رشد ابو الولید القرطبی الشهیر بابن رشد الحفید (المتوفی: ۵۹۵هـ)، بدایة المجتهد ونهاية المقتصد، الناشر: دار الحديث - القاهرة، ۱۴۲۵هـ - ۲۰۰۴م، ج ۲ ص ۳۷۲.

۲- رد المحتار علی الدر المختار، ج ۳ ص ۲۶۵.

۳- بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، ج ۷ ص ۸۰.

۴- محمد بن إدريس بن العباس بن عثمان بن شافع بن عبد المطلب بن عبد مناف الشافعي أبو عبد الله المطليبي القرشي المكي (المتوفى: ۲۰۴هـ)، مسند الإمام الشافعي، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، عام النشر: ۱۳۷۰ هـ - ۱۹۵۱م، رقم الحديث ۱۰۸۲. صالح بن عبدالعزيز رحمه الله می نویسد: این اثر همراي روایات از طرق دیگرش صحیح است. صالح بن عبد العزيز بن محمد آل الشيخ، التكميل لما تخريجه من إرواء الغليل، الناشر: دار الفكر للطباعة - بيروت، ج ۱ ص ۱۲۶.

همین جهت جزا بالای اجاره گیرنده که مال کسی را به اجاره گرفته است، تطبیق نمی شود، همچنین جزا بالای شخصی ودیعت گیرنده که به رضایت مالک آن مالش را گرفته است، تطبیق نمی شود.^(۱)

شرط چهارم: نیت تملیک مال مسروق را داشته باشد.^(۲)

شرط پنجم: سرقت در حالت اختیار صورت گیرد: در اقدام کردنش به انجام عملی سرقت مختار باشد، از همین جهت بالای شخص که از روی اجبار سرقت را انجام می دهد، جزا تطبیق نمی گردد، زیرا اجبار شک و شبهه ایجاد نموده و حد به شبهه دفع می گردد.^(۳)

شرط ششم: شخص سارق در حالت اضطرار نباشد: اضطرار حالتی است که جزا را بر طرف می کند، یعنی حالت ضرورت و اضطرار برای انسان مباح می سازد تا از مال غیر به اندازه رفع اضطرار و حاجت استفاده نماید، تا از هلاکت نفس نجات پیدا کند.^(۴)

شرط هفتم: عدم وجود قرابت میان سارق و مسروق منه.^(۵)

شرط هشتم: عدم شک در استحقاق مال: وقتی برای سارق شک و شبهه ملکیت یا مستحق بودن در مال مسروقه ثابت گردد، جزای سرقت بالایش تطبیق نمی گردد، مثل که بالای شریک وقتی از مال شراکتش سرقت می کند، یا سرقت از بیت المال، یا سرقت از مال که برای سارق و دیگران به وقف داده شده است، یا سرقت از مال مدیونش و أمثال آن حد سرقت تطبیق نمی گردد.^(۶)

خلاصه این بود شروط سارق که مختصرًا تذکر داده شد.

ب: شروط مسروق منه: در بحث شروط سرقت، شروط مسروق منه است که باید وجود داشته باشد، زیرا مال مسروقه وقتی در ملکیت کسی نباشد، یعنی مال مباحه و یا هم مال متروکه باشد، شخص که آنها را بگیرد، جزا متوجه اش نمی گردد، از همین جهت فقهاء بعضی شروط را در مسروق منه لازم دیده است، تا تعریف سرقت تکمیل گردد، این شروط قرار ذیل اند:

۱ - فتح القدیر، ج ۴ ص ۲۳۱.

۲ - همان مرجع، ج ۴ ص ۲۳۰.

۳ - بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، ج ۷ ص ۱۷۹.

۴ - المبسوط، ج ۹ ص ۱۴۰.

۵ - بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، ج ۷ ص ۷۰.

۶ - تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق، ج ۳ ص ۱۸.

شرط اول: مسروق منه معلوم باشد: بنابراین، حد از سارق ساقط می‌گردد، وقتی که مسروق منه مجهول باشد، به شکل که سرقت ثابت گردد، ولی صاحب مال مسروقه شناسائی نگردد، زیرا تطبیق حد بر دعوای مالک مال و یا کسانی که وکیل و نایب آن است موقوف است، و دعوا همراهی جهالت مالک مال تحقق پیدا نمی‌کند، ولی شخص سارق حبس گردد تا شخص که حق دعوا و مدعی ملکیت مال است، پیدا گردیده و به دعوا حاضر گردد.^(۱)

شرط دوم: ملکیت مسروق منه بر بالای مال مسروقه صحیح باشد: یکی دیگر از شروط مسروق منه اینست که مالک مال باشد و یا هم نایب آن از قبیل: مضاربت کننده، ودیعت گرفته، استعاره گرفته، گرو گرفته، اجاره گرفته و امثال آن، زیرا این اشخاص هم نایب مالک مال بر حفاظت از مال و حرز آن است، و دست‌های شان مثل دست مالک مال است.^(۲)

شرط سوم: مسروق منه معصوم المال باشد: یکی دیگر از شروط مسروق منه اینست که مسلمان و یا هم ذمی باشد، بنابر این اگر مسروق منه شخص مستأمن و یا هم حربی باشد، دست سارق قطع نمی‌گردد.^(۳)

ج: شرایط مسروق: به همین شکل در شریعت اسلامی بعضی شروط متوجه مسروق (مال) می‌گردد، که قرار ذیل است:

شرط اول: مسروق مال متقوم باشد: یعنی مسروق باید مال باشد و در پهلوی آن این مال متقوم، باشد.^(۴)

شرط دوم: مال مسروق به اندازه حد سرقت رسیده باشد: منظور از اندازه حد سرقت همان نصاب است، که وقتی مال مسروق به آن نصاب برسد، دست سارق قطع می‌گردد، از همین جهت در اموال که ارزش پولی ندارد، دست قطع نمی‌گردد. نصاب سرقت به طلا یک دینار، به نقره ده درهم و یا قیمت یکی از اینها است.^(۵)

شرط سوم: مال مسروق مطلقاً محرز باشد: اصل در اشتراط این شرط قول پیامبر صلی الله علیه و سلم است، که فرمود: «لَا قَطْعَ فِي ثَمَرٍ مُعَلَّقٍ، وَلَا فِي حَرِيْسَةِ جَبَلٍ، فَإِذَا آوَاهُ الْمُرَاخُ أَوْ الْجَرِيْنُ فَالْقَطْعُ فِيْمَا بَلَغَ

۱ - البحر الرائق شرح كنز الدقائق، ج ۵ ص ۶۸.

۲ - بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، ج ۷ ص ۷۱. فتح القدیر، ج ۴ ص ۲۴۲.

۳ - المبسوط، ج ۶ ص ۱۸۱.

۴ - البحر الرائق شرح كنز الدقائق، ج ۵ ص ۵۸-۵۹. الفتاوی الهندیة، ج ۲ ص ۱۷۷-۱۷۸.

۵ - المبسوط، ج ۹ ص ۱۳۷.

ثَمَنَّ الْمَجَنِّ». (۱) ترجمه: دزدی خرماي روی درخت و دزدی گوسفندي که شب فرا می رسد و هنوز به خوابگاه خود نرسیده است، مجازاتش قطع ید نیست ولی هرگاه گوسفند به خوابگاه و محل نگهداری رسید و میوه درخت به محل خشك کردن و نگهداری رسید، مجازات دزدی آنها قطع ید است اگر بهای آنها به حد نصاب برسد.

وجه استدلال از حدیث: از این حدیث برمی آید که حرز و محل امن اموال معتبر است تا مجازات قطع ید اعمال گردد.

حرز در لغت: محل که در آن یک چیز حفظ می گردد و در اصطلاح: حرز جایی است که مال را بجهت نگهداری در آن حفظ کنند. مانند: خانه، منزل، دکان، طبیله حیوانات، خوابگاه حیوانات، جایی نگهداری میوه خشك و امثال آن، بر حسب عرف و عادت. (۲)

شرط چهارم: مال مسروق اعیان و قابلیت ذخیره کردن و امساک را داشته باشد: یعنی آن چیزهای که به سرعت فاسد می گردد، دست سارق آن قطع نمی گردد، ولو که قیمت آن چیزی مسروق به حد نصاب سرقت هم برسد مثل انگور، انجیر، سیب، زردالو، شفتالو، انار، خربوزه و امثال آن از طعام های که قابل ذخیره کردن و نگهداری را ندارند مثل طعام های تر، گوشت های تر، آب های انگور و امثال آن، شیر و ماست، از حرز و یا غیر حرز سرقت شده باشند. (۳)

شرط پنجم: مال مسروق در اصل مال مباح نباشد: از همین جهت حد تطبیق نمی گردد بر شخصی که آب، یا علف، یا آتش و یا هم شکاری صحرای و یا بحری را سرقت کند، هر چند بر ملکیت شخصی هم داخل شده باشد، زیرا اینها میان مردم یا شریک اند، یا هم مردم از بردن و شکار کردن اینها بخل نمی کنند و یا هم مردم به این کارها توجه و وقت شان را صرف نمی کنند، تا دعوا کنند. (۴)

شرط ششم: برای سارق در مال مسروق ملکیت، تأویل و شبهه آن نباشد. (۵)

۱ - سنن أبي داود، رقم الحديث ۴۳۹۰. این حدیث حسن است و قابل استدلال را دارد. ابن حجر رحمه الله می گوید: التلخیص الحبیر فی تخریج أحادیث الرافعی الکبیر، رقم الحديث ۱۷۷۱.

۲ - فتح القدیر، ج ۴ ص ۲۳۸.

۳ - المبسوط، ج ۹ ص ۱۵۳. فتح القدیر، ج ۴ ص ۲۲۷.

۴ - بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، ج ۷ ص ۶۸. فتح القدیر، ج ۴ ص ۲۳۳.

۵ - فتح القدیر، ج ۴ ص ۲۳۵.

شرط هفتم: برای سارق اجازه و شبهه آن در دخول به حرز نباشد: از همین جهت اگر انسان از ذی رحم محرم خود را و یا از زوجه خود را سرقت کند، دستش قطع نمی‌گردد، زیرا اینها عادتاً بدون اجازه داخل حرز می‌گردد.^(۱)

شرط هشتم: مال مسروق در سرقت مقصود باشد نه تابع: از همین جهت اگر انسان سگ، یا گربه را سرقت کند و در گردن آنها طوقی طلا و یا نقره باشد، یا قرآن را سرقت کند و پوش آن با طلا و یا نقره آراسته شده باشد، یا طفل آزاد را سرقت کند در حال که آن طفل با زیورات و لباس قیمت بها پوشانده شده باشد، یا ظرف از شراب، آب و طعام را سرقت کند در حال که آن ظرف از طلا و نقره ساخته شده باشد، در این موارد دست سارق قطع نمی‌گردد، زیرا منظور از سرقت کردن سگ، گربه، طفل و امثال آنها است، و غیر از آنها تابع آنها است، پس وقتی مقصود و منظور چیزی دیگر است، پس از جهت قصور مال بودن در آنها قطع واجب نمی‌گردد.^(۲)

د: شرایط مسروق فیه

منظور و مقصود از مسروق فیه همان محل و مکان سرقت است، بنابراین این شرط است که آن دارالعدل^(۳) باشد، پس اگر سرقت از محل و مکان دارالحرب^(۴) یا دارالبغی^(۵) صورت گیرد، دست سارق قطع نمی‌گردد، زیرا برای حاکم در این دو محل ولایت وجود ندارد، پس جزای سرقت که قطع دست است، منعقد نمی‌گردد.^(۶)

خلاصه تمام شروط سارق، مسروق منه، مسروق و مسروق فیه با جزئیات آن تذکر رفت.

۱ - الدر المختار، ج ۳ ص ۲۲۱.

۲ - بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، ج ۷ ص ۷۹.

۳ - دارالعدل: هر محل و مکانی است که احکام اسلام بشکل ظاهر و آشکار اعمال، انجام و تطبیق می‌گردد. المبسوط، ج ۱۰ ص ۱۱۴.

۴ - دارالحرب: هر محل و مکانی است که اعمال و برنامه های کفر بشکل واضح، ظاهر و آشکار صورت گیرد. شمس الدین محمد بن ابی العباس أحمد بن حمزة شهاب الدین الرملي (المتوفى: ۱۰۰۴هـ)، نهاية المحتاج إلى شرح المنهاج، الناشر: دار الفكر، بيروت، الطبعة: ط أخيرة - ۱۴۰۴/۱۹۸۴م، ج ۸ ص ۸۱.

۵ - دارالبغی: ناحیه و مکانی از دارالاسلام است که در آنجا یک مجموعه از مسلمانان که دارای شوکت هستند و از اطاعت امام مسلمین بغاوت نموده اند و در مقابل امام اعلان جنگ را نموده اند و این کارشان را تأویل می‌نمایند. فتح القدير، ج ۵ ص ۳۳۴.

۶ - بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، ج ۷ ص ۸۰.

جزء سوم: عقوبت سرقت

سرقت یکی از گناهان کبیره است، که مجازات مرتکب آن قطع دست است، برای اثبات این ادعا، دلایل را میخواهم هم از کتاب الله، سنت رسول الله و اجماع امت ذکر نمایم:

الف: کتاب الله: اصل در مشروعیت جزائی سرقت، قرآن کریم است، که الله متعال فرموده است: **{وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ}**.^(۱)

ترجمه: و دستان مرد و زن دزد را، به کیفر عملی که مرتکب شده اند، به عنوان عبرتی از [جانب] الله ببرد و الله توانا و حکیم است.

پس مشخص گردید که سرقت یکی از گناهان کبیره است، که این آیت قرآن آن را بیان کرده و عقوبتش هم همان قطع دست سارق است.

ب: سنت رسول الله: در سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز سرقت یکی از گناهان کبیره به شمار رفته است و جزایی برایش تعیین گردیده است، از جمله: **عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَعَنَ اللَّهُ السَّارِقَ يَسْرِقُ الْبَيْضَةَ، فَتُقَطَّعُ يَدُهُ، وَيَسْرِقُ الْحَبْلَ، فَتُقَطَّعُ يَدُهُ»**.^(۲)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که فرمود: پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - گفت: لعنت الله بر دزد، که يك تخم مرغ را می دزدد و سپس به خاطر آن دستش قطع می شود و يك طناب را به سرقت می برد و دستش قطع می شود.

وجه استدلال از حدیث:

۱- لعنت خواندن پیامبر صلی الله علیه و سلم شخص دزد را در حالیکه لعنت در گناه کبیره است، از این دانسته می شود که سرقت گناه کبیره است.^(۳)

۲- قطع دست دزد و این دلالت بر بزرگی این جرم می نماید.^(۴)

۱- {المائدة، آیه ۳۸}

۲- صحیح مسلم، رقم الحدیث ۴۵۰۳.

۳- عبدالله بن مسلم بن قتیبة أبو محمد الدینوری، تأویل مختلف الحدیث، تحقیق: محمد زهري النجار، الناشر: دار الجیل - بیروت، ۱۳۹۳ - ۱۹۷۲م، ج ۱ ص ۱۶۶.

۴- همان اثر، ج ۱ ص ۱۶۶.

ج: اجماع امت: فقهاء از عصر رسول الله صلی الله علیه و سلم تا امروز بر حرمت سرقت و اینکه سرقت یکی از گناهان کبیره است، اتفاق و اجماع دارند. همان شکل که بر قطع دست سارق اجماع دارند، وقتیکه کیفیت و شروطی که قطع دستش را مستحق گردد، تحقق پیدا کند.^(۱)

مطلب دوم: یک مرتبه اقرار به سرقت، قطع را واجب می گرداند.

در این مطلب، نخست اختلاف امامان ثلاثه احناف را تذکر داده، سپس قول راجح را بیان نموده و در اخیر اثر این مورد را در قوانین افغانستان تذکر می دهم:

الف: اختلاف امامان ثلاثه در این مورد

در صورتی که شخص متهم به سرقت، در نزد قاضی فقط یک مرتبه بر علیه نفس خود اقرار می کند، که سرقت نموده است، در این صورت آیا لازم می گردد تا دست سارق قطع گردد و یا خیر؟ این مسئله میان امام ابوحنیفه و صاحبین رحمهم الله اختلاف است، که تفصیل شان قرار ذیل است:

قول اول: امام ابوحنیفه و امام محمد رحمهما الله می گویند: در صورتی که متهم به سرقت، یک مرتبه بر علیه نفسش اقرار نماید، که سرقت نموده است، واجب می شود تا دستش قطع گردد، زیرا سرقت با یک بار اقرار ظاهر می گردد، مثل قصاص و حد قذف.^(۲)

قول دوم: امام ابویوسف رحمه الله می گوید: قطع دست سارق واجب نمی گردد، مگر اینکه دو مرتبه و با دو مجلس مختلف، متهم به سرقت اقرار نماید که سرقت نموده است، زیرا اقرار یکی از دو دلیل برای اثبات جرم است، همان طوری که دلیل دومی که بیّنه است، ضرورت به دو شاهد دارد و باید دو شاهد شاهدهی بدهد تا جرم اثبات گردد، به همین شکل اقرار ضرورت به دو مرتبه دارد تا جرم ثابت گردد.^(۳)

قول راجح: بعد از تحقیق و بررسی به نظر می رسد که قول راجح در این مورد، قول امام ابوحنیفه و امام محمد رحمهما الله است، یعنی با یک بار اقرار متهم به سرقت، لازم است تا دستش قطع گردد، به چند دلیل:

۱- قیاس کردن اقرار به شهادت - همان طوری که امام ابویوسف رحمه الله نموده است - درست

۱- محمد بن ابراهیم بن المنذر، الإجماع لابن المنذر، دراسة وتحقیق: فؤاد عبد المنعم أحمد، الناشر: دار المسلم للنشر والتوزیع، الطبعة: الأولى ۱۴۲۵هـ / ۲۰۰۴م، ص ۱۱۰.

۲- الهدایة فی شرح بدایة المتبتدی، ج ۲ ص ۳۶۳.

۳- همان مرجع، ج ۲ ص ۳۶۳.

نیست، زیرا زیادت در شهادت مفید است، بخاطری که تهمت کذب و دروغ به شخص را متهم تقلیل می دهد، اما در باب اقرار این زیادت مفید نیست، زیرا تهمت وجود ندارد، بلکه خود متهم بر علیه خود اقرار نموده است.

۲- همچنان در شریعت اسلامی، راجع به حد سرقت تکرار اقرار ثابت نشده است، مثل که در حد زنا تکرار اقرار تا چهار مرتبه لازم دانسته شده است.

ب: اثر این مورد در قوانین افغانستان

قوانین افغانستان هم در این مورد متأثر از قول امام ابوحنیفه و امام محمد رحمهما الله است، یعنی با یک مرتبه اقرار، جرم اثبات می گردد، طوری که فقره (۱) ماده نوزدهم قانون اجرائات جزائی در مورد بیان می دارد: (۱) دلایل اثبات جرم عبارت اند از: ۱- اقرار متهم...^(۱)

در این ماده مشخص شده است، که اولین دلیل برای اثبات جرم، اقرار متهم است و مشخص نکرده است، که این اقرار یک مرتبه باشد و یا چند مرتبه، بنابراین، این بیان گر آن است که یک بار اقرار هم کافی است، از همین جهت در تعریف اقرار به جرم، دانشمندان حقوق چنین فرموده اند: پذیرش انتساب جرم نسبت به خود و قبول ارتکاب جرم در حضور محکمه.^(۲)

خلاصه مشخص گردید که اقرار با یک مرتبه، حد سرقت را بالای سارق لازم می گرداند و ضرورت به اقرار چند مرتبه نیست.

مطلب سوم: بر شخص کفن کش، حد سرقت نیست.

در این مطلب هم نخست اختلاف امامان ثلاثه احناف را تذکر داده، سپس قول راجح را بیان نموده و در اخیر اثر این مورد را در قوانین افغانستان تذکر می دهیم:

الف: اختلاف امامان ثلاثه در این مورد

در صورتی که یک شخص قبر میت را سوراخ نموده، سپس کفن میت را کشیده و به سرقت می برد، آیا بالای حد سرقت لازم می گردد و یا خیر؟ در این مورد میان ایمة ثلاثه احناف اختلاف است، که تفصیل

۱- قانون اجرائات جزائی، ماده (۱۹).

۲- قاموس اصطلاحات حقوقی، ص ۳۶.

این اختلاف قرار ذیل است:

قول اول: امام ابوحنیفه و امام محمد رحمهما الله می گویند: بر بالای کفن کش قطع دست لازم نمی گردد، به چند دلیل:

۱- از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما روایت است، که فرمود: «لَيْسَ عَلَى النَّبَّاشِ قَطْعٌ».^(۱)

ترجمه: بر کفن کش قطع نیست.

وجه استدلال از این اثر: در این اثر بوضوح دیده شد که عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می فرماید: بر کفن کش قطع ید نیست.

۲- همچنان کفن میت حرز نیست و این شبهه را ایجاد می کند.

۳- به همین شکل کفن میت ملک نیست، زیرا برای میت حقیقتاً ملک نیست و کفن برای وارثین میت هم ملک نیست، زیرا وارثین آن را برای حاجت میت تقدیم نموده اند، ولی کفن کش باید توبیخ و تعزیر شود تا مرده ها بی حرمت نشوند.^(۲)

قول دوم: امام ابویوسف رحمه الله می گوید: دست کفن کش باید قطع شود و دلیلش را امام مرغینانی رحمه الله چنین نقل نموده است: (لأنه مال متقوم محرز بحررر مثله فيقطع فيه).^(۳)

ترجمه: زیرا کفن مال قیمتی محرز است، که مثلش حرز می شود، پس در سرقت آن، دست قطع می گردد.

قول راجح: بعد از تحقیق و بررسی به نظر می رسد که قول راجح در این مورد، قول امام ابوحنیفه و امام محمد رحمهما الله است، یعنی در سرقت کردن کفن، دست سارق قطع نمی گردد، بلکه سارق فقط جزای تعزیری شود، به چند دلیل:

۱- صحابه کرام رضی الله عنهم دست کفن کش را قطع نکردند، طوری که امام زهری رحمه الله نقل می کند: «أُجِدَ نَبَّاشٌ فِي زَمَنٍ مُعَاوِيَةَ، وَكَانَ مَرْوَانُ عَلَى الْمَدِينَةِ، فَسَأَلَ مَنْ بَحْضَرْتِهِ مِنَ الصَّحَابَةِ

۱- مُصَنَّفُ ابْنِ أَبِي شَيْبَةَ، رَقْمُ الْاَثَرِ ۲۹۲۱۷. ابْنُ حَجْرٍ رَحِمَهُ اللهُ مِیْ گُویَد: حَدِيثُ «لَا قَطْعَ عَلَى الْمُخْتَفِي» رَا نِيَاقْتَمُ، وَوَلِيٌّ دَرِ مَصْنَفِ ابْنِ شَيْبَةَ اَزْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا چنين روایت است: «لَيْسَ عَلَى النَّبَّاشِ قَطْعٌ» وَ اَيْنِ دَرِ سْتِ اَسْت. اَحْمَدُ بِنُ عَلِيِّ بِنِ مُحَمَّدِ بِنِ اَحْمَدِ بِنِ حَجْرٍ الْعَسْقَلَانِي (الْمُتَوَفَى

: ۸۵۲هـ)، الدَّرَايَةُ فِي تَحْرِيقِ اَحَادِيثِ الْهُدَايَةِ، الْمُحَقِّقُ: السَّيِّدُ عَبْدِ اللهِ هَاشِمِ الْيَمَانِي الْمَدَنِي، النَّاشِرُ: دَارُ الْمَعْرِفَةِ - بَيْرُوتَ، رَقْمُ الْاَثَرِ ۶۸۳.

۲- الْهُدَايَةُ فِي شَرْحِ بَدَايَةِ الْمَبْتَدِي، ج ۲ ص ۳۶۵.

۳- هَمَانُ مَرْجِعٌ، ج ۲ ص ۳۶۵.

وَالْفُقَهَاءَ، فَأَجْمَعَ رَأْيُهُمْ عَلَى أَنْ يُضْرَبَ»^(۱).

ترجمه: کفن کش در زمان معاویه رضی الله عنه گرفته شده و مروان بن حکم در مدینه منوره بود، پس از صحابه و فقهای که در حضورش قرار داشت، راجع به حکم کفن کش سوال نمود، رأی صحابه و فقهاء بر این جمع گردید، که کفن کش شلاق زده شود. از این عبارت دانسته شد که صحابه و فقهاء بر شلاق زدن کفن کش اجماع نمودند، نه بر قطع دست او.

۲- همچنان کفن در قبر محروز نیست.

۳- به همین شکل عرف امروزی هم قبر را محل حرز نمی داند.

ب: اثر این مورد در قوانین افغانستان

قوانین افغانستان هم در این مورد متأثر از قول امام ابوحنیفه و امام محمد رحمهما الله می باشند، یعنی کفن کش باید تعزیر گردد و دستش قطع نمی شود، طوری که فقره (۱) ماده ۶۹۵ کود جزا در مورد بیان می دارد: (۱) شخصی که عمداً به تمام یا جزء از جسد مرده بی حرمتی نماید یا کفن میت را بکشد، به حبس قصیر محکوم می گردد.^(۲)

در این ماده مشخص گردید که کفن کش باید به حبس قصیر که همان جزای تعزیری است، محکوم گردد و این جزای تعزیری همان قول امام ابوحنیفه و امام محمد رحمهما الله می باشد.

خلاصه شخص که قبر میت را سوراخ نموده، سپس کفنش را سرقت می کند، باید جزای تعزیری گردیده، ولی دستش قطع نمی گردد.

۱- علاء الدین علی بن عثمان بن ابراهیم بن مصطفی الماردینی، أبو الحسن، الشهیر بابن الترمکمانی (المتوفی: ۷۵۰هـ)، الجوهر النقی علی سنن البیهقی، الناشر: دار الفکر، بیروت، ج ۸ ص ۲۶۹.

۲- کود جزا، ماده (۶۹۵).

مبحث اول

اختلاف امامان ثلاثه احناف در مسایل حد حرابه و اثر آن در قوانین افغانستان

در این مبحث مطالب ذیل بحث می گردد:

مطلب اول: تعریف حرابه، شروط و عقوبت آن

مطلب دوم: در صورت ارتکاب قتل، راهزنان اول اعدام سپس مصلوب شوند.

مطلب سوم: یک مرتبه اقرار به حرابه، حد را واجب می گرداند.

مطلب اول: تعریف حرابه، شروط و عقوبت آن

در این مطلب نخست حرابه را تعریف نموده، سپس شروط و عقوبت آن را تذکر می دهم، که تفصیل آن قرار ذیل است:

جزء اول: تعریف حرابه

برای معرفی هر چه بهتر و خوبتر حرابه، لازم است تا در نخست حرابه در لغت تعریف گردیده، سپس در اصطلاح آن را تعریف می کنم:

الف: تعریف لغوی حرابه

حرابه در لغت: حرابه از کلمه حرب گرفته شده است و حرب به معنای چیزی را بزور گرفتن است، همچنان حرابه با فتح حرف «ح» به معنای سلب کردن آمده است، طوری که ابن منظور رحمه الله می نویسد: {وَقَدْ حُرِبَ مَالُهُ أَي سُلِبَهُ}.^(۱)

ترجمه: و برآستی مالش حرابه کرده شد، یعنی مال او سلب کرده شد.

همچنان حرابه به معنای برخاستن به جنگ است، طوری که الله متعال می فرماید: {إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ}.^(۲)

۱- لسان العرب، ج ۱ ص ۳۰۴.

۲- {المائدة، آیه ۳۳}.

ترجمه: کيفر آنها که با الله و پیامبر به جنگ بر می خیزند.

حرا به را به اسم «قطع طریق» هم می شناسند، از همین جهت فیومی^(۱) رحمه الله می نویسد: (قَطَعَ الرَّجُلُ الطَّرِيقَ إِذَا أَخَافَهُ لِأَخْذِ أَمْوَالِ النَّاسِ وَهُوَ قَاطِعُ الطَّرِيقِ وَالْجَمْعُ قُطَاعُ الطَّرِيقِ وَهُمْ اللُّصُوصُ الَّذِينَ يَعْتَمِدُونَ عَلَى قُوَّتِهِمْ).^(۲)

ترجمه: شخص راه را قطع کرد، وقتی که در راه برای گرفتن اموال مردم خوف و ترس ایجاد نماید، آن شخص قاطع طریق (رهزن) است و جمع آن قطاع طریق (رهزنان) است و قطاع طریق دزدانی هستند که بر توانایی و قوت شان اعتماد می کنند.

تمام معانی فوق در حرا به و رهزنی بکار می روند، زیرا رهزنان با جنگ در برابر حکومت، رهزنی نموده و مال مردم را از مردم سلب کرده و وحشت و ترس را در راه ایجاد می کنند.

ب: تعریف اصطلاحی حرا به

امام کاسانی رحمه الله قطع طریق را که همان حرا به است، چنین تعریف نموده است: (فَهُوَ الْخُرُوجُ عَلَى الْمَارَةِ لِأَخْذِ الْمَالِ عَلَى سَبِيلِ الْمُغَالَبَةِ عَلَى وَجْهِ يَمْتَنِعُ الْمَارَةُ عَنِ الْمُرُورِ، وَيَنْقَطِعُ الطَّرِيقُ سِوَاءَ كَانِ الْقَطْعُ مِنْ جَمَاعَةٍ، أَوْ مِنْ وَاحِدٍ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ لَهُ قُوَّةُ الْقَطْعِ، وَسِوَاءَ كَانِ الْقَطْعُ بِسِلَاحٍ أَوْ غَيْرِهِ مِنَ الْعَصَا وَالْحَجَرِ، وَالْخَشَبِ، وَنَحْوِهَا؛ لِأَنَّ انْقِطَاعَ الطَّرِيقِ يَحْصُلُ بِكُلِّ مِنْ ذَلِكَ).^(۳)

ترجمه: قطع طریق عبارت از خروج و برآمدن بر بالای مرور کننده راه است، از جهت گرفتن مال او بر سبیل غلبه، به شکل که مرور کننده از مرور منع شده و راه بر بالایش قطع شود، این قطع راه برابر است از طرف یک جماعت صورت گیرد و یا از یک فرد بعد از اینکه برایش توانایی قطع راه حاصل شود، این قطع برابر است، بوسیله سلاح باشد یا غیر از سلاح از قبیل عصا، سنگ، چوب و امثال شان، زیرا بستن راه با هر کدام از اینها حاصل می گردد.

۱- فیومی: أحمد بن محمد بن علي فيومي، حموي، أبو العباس (متوفى: نحو ۷۷۰هـ - ۱۳۶۸م)، یکی از لغت دانهای مشهور و صاحب کتاب المصباح المنير است، در مصر تولد و نشأت کرد و در شهر حماد وفات نمود. معجم المؤلفين، ج ۲ ص ۱۳۲.

۲- أحمد بن محمد بن علي الفيومي ثم الحموي، أبو العباس (المتوفى: نحو ۷۷۰هـ)، المصباح المنير في غريب الشرح الكبير، الناشر: المكتبة العلمية - بيروت، ج ۲ ص ۵۰۸.

۳- بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ج ۷ ص ۹۰ - ۹۱.

جزء دوم: شروط حرابه

حرابه دارای شروط خاص می باشد، که بعض این شروط خاص به قاطع بر می گردد، بعضی به مقطوع علیه، بعضی دیگر این شروط به هر دو (قاطع و مقطوع علیه)، بعضی دیگر به مقطوع له و بعضی دیگر هم به مقطوع فیه، که تفصیل هر کدام شان قرار ذیل است:

الف: شروط قاطع

۱- عاقل و بالغ باشد، در صورتی که کودک و یا مجنون باشد، حد بر بالایش نیست.

۲- مرد باشد نظر به ظاهر روایت. (۱)

ب: شروط مقطوع علیه

شروط مقطوع علیه دو است:

۱- مسلمان یا ذمی باشد. در صورتی که مقطوع علیه حربی مستأمن باشد، بر بالای قاطع آن حد لازم نمی گردد، زیرا مال حربی مستأمن مطلقاً معصوم نیست، بلکه در عصمت آن شبهه عدم است بخاطری که از اهل دارالحرب است و عصمت که برای شان صورت گرفته، موقتی است و با برگشتش به دارالحرب، عصمتش از بین می رود، بنابراین در عصمتش شبهه اباحت دیده می شود، پس حد با قطع راه شان تعلق نمی گیرد، همان طوری که با سرقت مال شان حد سرقت لازم نمی گردد. (۲)

۲- دست مقطوع علیه بر بالای مال، دست صحیح باشد، یعنی مقطوع علیه مالک، یا امین و یا ضامن مال باشد، در صورتی که مقطوع علیه، سارق مال باشد، بر قاطع آن حد لازم نمی گردد. (۳)

ج: شروط قاطع و مقطوع علیه

شروط که به قاطع و مقطوع علیه، یعنی به هر دو بر می گردد، یک شرط است و آن اینکه قاطع و مقطوع علیه ذی رحم محرم شان نباشد، در صورتی که باشد، حد لازم نمی گردد، زیرا بین قاطع و مقطوع علیه

۱- بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ج ۷ ص ۹۱.

۲- همان مرجع، ج ۷ ص ۹۱.

۳- همان مرجع، ج ۷ ص ۹۱.

بسط و بی پروایی در مال است، یعنی با گرفتن مال از همدیگر کدام مانع نمی بینند و هم میان شان حرز از مال وجود ندارد.^(۱)

د: شروط مقطوع له

به همین شکل در شریعت اسلامی بعضی شروط متوجه مقطوع له (مال) می گردد، که قرار ذیل است:

- ۱- مقطوع له مال متقوم باشد: یعنی باید مال باشد و در پهلوی آن این مال متقوم، باشد.^(۲)
- ۲- مقطوع له به اندازه نصاب باشد (ده درهم).
- ۳- مقطوع له مطلقاً محرز باشد.
- ۴- تأویل استفاده کردن، ملکیت و شبهه آن برای قاطع نباشد.
- ۵- مقطوع له در اصل مال مباح نباشد.
- ۶- برای قاطع اجازه و شبهه آن در دخول به حرز و مقطوع له نباشد: از همین جهت اگر انسان از ذی رحم محرم خود را و یا از زوجه خود را رهنی کند، حد حرابه لازم نمی گردد، زیرا اینها عادتاً بدون اجازه داخل حرز می گردد.
- ۷- مقطوع له در حرابه مقصود باشد نه تابع: از همین جهت اگر مقصود رهنان مال نباشد، بلکه قصد کشتن را داشته باشند و مقطوع علیه را بکشند، در این صورت قصاص لازم نمی گردد، نه حد حرابه.^(۳)

ه: شروط مقطوع فیه (مکان رهنی)

شروط که به مقطوع فیه بر می گردد، دو نوع اند:

- ۱- حرابه در دار الاسلام صورت گرفته باشد، در صورتی که در دارالحرب صورت گیرد، حد واجب نمی گردد، زیرا متولی اقامه حد امام مسلمین است، بنابراین، امام مسلمین در دارالحرب ولایت ندارد، پس قدرت اقامه آن را هم ندارد، همان طوری که در سایر حدود این قانون است.
- ۲- اینکه حرابه در بیرون از شهر صورت گرفته باشد، در صورتی که در شهر صورت گرفته باشد،

۱- بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، ج ۷ ص ۹۲.

۲- همان مرجع، ج ۷ ص ۹۲.

۳- همان مرجع، ج ۷ ص ۹۳.

حد واجب نمی گردد، این حرابه برابر است در روز باشد و یا در شب، برابر است بوسیله سلاح باشد و یا غیر آن. (۱)

جزء سوم: عقوبت حرابه

حرابه از گناهان کبیره و حدی از حدود الهی می باشد، قرآن کریم مرتکبین شان را جنگ کنندگان با الله و رسولش قلم داد کرده و سعی کنندگان در روی زمین به فساد و عقوبت شان را اشد مجازات در نظر گرفته و چنین بیان نموده: **{إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ}**. (۲)

ترجمه: کيفر آنها که با الله و پیامبر به جنگ بر می خیزند و در روی زمین دست به فساد می زنند (و با تهدید به اسلحه به جان و مال و ناموس مردم حمله می برند) این است که اعدام شوند یا به دار آویخته گردند یا دست راست و پای چپ آنها بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند، این رسوایی آنها در دنیاست و در آخرت مجازات بزرگی دارند.

وجه استدلال از آیه: در این آیه مشخص شده است که بر مرتکبین حرابه یکی از عقوبت های ذیل تطبیق گردد:

- ۱- اعدام.
- ۲- به دار آویخته شوند.
- ۳- یا دست راست و پای چپ آنها بریده شود.
- ۴- و یا از سرزمین خود تبعید گردند.

در قسمت تطبیق این مجازات امام کاسانی رحمه الله می نویسد: (فَمَنْ أَخَذَ الْمَالَ، وَلَمْ يَقْتُلْ قُطِعَتْ يَدُهُ، وَرِجْلُهُ مِنْ خِلَافٍ، وَمَنْ قَتَلَ، وَلَمْ يَأْخُذْ الْمَالَ قُتِلَ، وَمَنْ أَخَذَ الْمَالَ، وَقَتَلَ قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -: الْإِمَامُ بِالْخِيَارِ إِنْ شَاءَ قَطَعَ يَدَهُ، وَرِجْلَهُ، ثُمَّ قَتَلَهُ أَوْ صَلَبَهُ، وَإِنْ شَاءَ لَمْ يَقَطْعُهُ، وَقَتَلَهُ أَوْ صَلَبَهُ). (۳)

۱- بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ج ۷ ص ۹۲.

۲- {المائدة، آیه ۳۳}.

۳- بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ج ۷ ص ۹۳.

ترجمه: پس شخص که تنها مال را گرفته و کسی را نکشته است، دست و پایش بشکل خلاف (دست راست و پای چپش) قطع گردد، در صورتی که قتل کرده و مال را نگرفته اعدام شود و در صورتی که مرتکب قتل و گرفتن مال شده است، امام ابوحنیفه رحمه الله می فرماید: امام اختیار دارد، اگر خواست دست و پایش را قطع نموده، سپس اعدام و یا به دار زند و اگر خواست دست و پایش را قطع نکرده، بلکه اعدام و یا به دار بزند.

به همین شکل پیامبر صلی الله علیه وسلم انتساب محاربین را از اسلام نفی نموده و چنین فرموده است: «مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السِّلَاحَ فَلَيْسَ مِنَّا».^(۱)

ترجمه: هر کس، علیه ما اسلحه بردارد، از ما نیست.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث مشخص شده است، که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: هر کس، علیه ما اسلحه بردارد، از ما نیست. و این دلیل بر نفی انتساب محاربین از اسلام است.

مطلب دوم: در صورت ارتکاب قتل، راهزنان اول اعدام سپس مصلوب شوند.

در این مطلب نخست اختلاف امامان ثلاثه احناف را تذکر داده، سپس قول راجح را بیان نموده و در اخیر اثر این مورد را در قوانین افغانستان تذکر می دهیم:

الف: اختلاف امامان ثلاثه در این مورد

در صورتی که راهزنان مرتکب قتل و گرفتن مال شوند، راهزنان دست و پای شان بشکل خلاف قطع شده، سپس اعدام شوند و یا اینکه اعدام بدون قطع صورت گرفته سپس به دار آویخته شوند؟ این موضوع بین امامان ثلاثه احناف اختلاف است، که این اختلاف بر دو قول خلاصه می گردد:

قول اول: امام ابوحنیفه رحمه الله می گوید: امام در این مورد اختیار دارد، اگر خواست آنها را اول دست و پایش را قطع سپس اعدام نماید، یا اعدام سپس به دار آویزان کند، به چند دلیل:

۱- مبنای این حد بر شدت و تغلیظ است، از جهت شدت و بزرگی جرمش، پس قطع سپس اعدام به تغلیظ نزدیک تر است، بنابراین، برای امام مناسب است تا اول قطع سپس اعدام نماید، زیرا این

۱- صحیح البخاری، رقم الحدیث ۶۸۷۴. صحیح مسلم، رقم الحدیث ۱۶۱.

کار نزدیک تر است به چیزی که حد از جهت آن چیز مشروع شده است.^(۱)

۲- سبب موجب برای قطع گرفتن مال است و این کار از آنها صورت گرفته است و سبب موجب برای اعدام و کشتن شان قتل است و آن قتل نفس است که از آنها صورت گرفته است، پس حکم وقتی ثابت می گردد که سبب ثابت گردد و همه شان یک حد است و در یک حد تداخل درست نیست، مثل شلاق ها در زنا(یعنی اگر یک شخص مجرد زنا را مرتکب شده باشد، سپس متاهل گردد و دو باره مرتکب زنا شود، در زناى اول بالای صد شلاق لازم است و در زناى دوم رجم است، پس شلاق در رجم تداخل نمی شود). تنها تداخل در چندین حد مختلف صورت می گیرد.^(۲)

قول دوم: امام ابویوسف و امام محمد رحمهما الله می گویند: امام راهزنان را اعدام سپس به دار آویزد، به چند دلیل:

۱- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است: «إِذَا قُتِلُوا وَأَخَذُوا الْمَالَ قُتِلُوا وَصَلُّوا، وَإِذَا قُتِلُوا وَلَمْ يَأْخُذُوا الْمَالَ قُتِلُوا وَلَمْ يَصَلُّوا، وَإِذَا أَخَذُوا الْمَالَ وَلَمْ يَقْتُلُوا فُطِعَتْ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ، وَإِذَا أَخَافُوا السَّبِيلَ وَلَمْ يَأْخُذُوا مَالًا نَفُوا مِنَ الْأَرْضِ».^(۳)

ترجمه: وقتی که راهزنان مرتکب قتل شدند و مال را گرفتند، کشته شوند و به دار آویخته شوند، و وقتی که راهزنان قتل کردند، ولی مال را نگرفتند، کشته شوند و به دار آویخته نشوند، در صورتی که مال را گرفتند و قتل را مرتکب نشدند، دست و پای شان بشکل خلاف قطع شوند، در صورتی که در راه ترس و خوف را ایجاد کنند و مال را نگیرند، از آن زمین تبعید شوند. وجه استدلال از این اثر: از این سخن ابن عباس رضی الله عنهما دانسته می شود، در صورتی که راهزنان مرتکب قتل و گرفتن مال شوند، تنها اعدام سپس به دار آویخته شوند و در اینجا قطع را یاد آوری نکرده است.

۲- در اینجا عقوبت در نفس(که قتل است) و بدون نفس (که گرفتن مال است) جمع شده است، پس حکم در این چنین قضیه همین است که عقوبت در مال را در عقوبت بر نفس تداخل کند، همان طوری که وقتی حد سرقت، شراب و رجم در یک شخص جمع شود، عقوبت سرقت و شراب در

۱- المبسوط، ج ۹ ص ۱۹۶.

۲- همان مرجع، ج ۹ ص ۱۹۶.

۳- تفسیر القرآن العظیم، ج ۳ ص ۱۰۰.

رجم تداخل می شود، زیرا مقصود از این کار زجر است و آن با استیفاء نفس حاصل می گردد، بنابراین، کدام فایده برای مشغول شدن به قطع و امثالهم وجود ندارد. (۱)

سبب اختلاف تداخل و عدم تداخل عقوبت در یک حد است، نزد امام ابوحنیفه رحمه الله در یک حد عقوبت تداخل نمی شود و در حدود تداخل درست است، ولی نزد صاحبین تداخل در یک حد و در حدود درست است.

قول راجح: بعد از تحقیق و بررسی به نظر می رسد که قول صاحبین راجح به نظر می رسد، یعنی در صورتی که راهزنان مرتکب قتل و گرفتن مال شوند، تنها اعدام کافی است، به چند دلیل:

- ۱- این قول موافق قول ابن عباس رضی الله عنهما است.
 - ۲- هدف از عقوبت زجر است و این زجر با اعدام کفایت می کند.
 - ۳- همچنان ابن کثیر (۲) رحمه الله بعد از ذکر قول ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: (وَهَكَذَا قَالَ عَيْرٌ وَاجِدٍ مِنَ السَّلَفِ وَالْأَيُّمَةِ). (۳)
- ترجمه: به همین شکل قول ابن عباس رضی الله عنهما، قول دیگر علماء سلف و ایمه است.

ب: اثر این مورد در قوانین افغانستان

در این مورد قوانین افغانستان متأثر از قول ابن عباس و صاحبین رحمهم الله شده اند، یعنی در صورتی که راهزنان مرتکب قتل و گرفتن مال می شوند، رهنان اول اعدام سپس جسد شان به دار آویخته شوند، طوری که ماده ۶۰۱ کود جزا بیان می دارد: (۱) هرگاه در جرم راهزنی شرایط اقامه حد تکمیل نگردد یا به نحوی از انحا جزای محکوم بهای حد ساقط شود، مرتکب تعزیراً قرار ذیل مجازات می گردد:

- ۱- در صورتی که سبب تخویف عابرین شده باشد، به حبس متوسط بیش از سه سال.
- ۲- در صورتی که سبب تخویف عابرین و گرفتن مال شده باشد، به حبس طویل.

۱- المبسوط، ج ۹ ص ۱۹۶.

۲- ابن کثیر: إسماعیل بن عمر بن کثیر بن ضوء بن کثیر بن درع، قرشی، أموي، بصروي، شافعی، شیخ عماد الدین، معروف به ابن کثیر صاحب تفسیر القرآن العظیم وتاریخ البدایه والنهایه می باشد، در سال ۷۰۱ هـ متولد گردید و در سال ۷۷۴ هـ در دمشق وفات یافت. أبو بکر بن أحمد بن محمد بن عمر بن قاضی شهبه، طبقات الشافعیة - لابن قاضی شهبه، دار النشر: عالم الکتب - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۷ هـ، ج ۳ ص ۸۵.

۳- تفسیر القرآن العظیم، ج ۳ ص ۱۰۰.

۳- در صورتی که سبب قتل شده باشد، به اعدام.^(۱)

در شرح این ماده از کود جزا گفته شده است: این که راهزن مرتکب قتل شود و مال عابر را نیز بگیرد، در این صورت مرتکب محکوم به اعدام گردیده و همچنان جسدش مصلوب می گردد.^(۲)

نظر به شرح کود جزا مشخص گردید که قوانین افغانستان در این مورد متأثر از قول صاحبین رحمهما الله است، یعنی راهزنان در صورتی که مرتکب قتل و گرفتن مال شوند، تنها اعدام سپس جسدشان مصلوب شوند.

مطلب سوم: یک مرتبه اقرار به حرابه، حد را واجب می گرداند.

در این مطلب هم نخست اختلاف امامان ثلاثه احناف را تذکر داده، سپس قول راجح را بیان نموده و در اخیر اثر این مورد را در قوانین افغانستان تذکر می دهم:

الف: اختلاف امامان ثلاثه در این مورد

در صورتی که شخص متهم به حرابه، در نزد قاضی فقط یک مرتبه بر علیه نفس خود اقرار می کند، که حرابه و راهزنی نموده است، در این صورت آیا لازم می گردد تا حد حرابه بالایش تطبیق گردد و یا خیر؟ این مسئله میان امامان ثلاثه رحمهم الله اختلاف است، که تفصیل شان قرار ذیل است:

قول اول: امام ابوحنیفه و امام محمد رحمهما الله می گویند: در صورتی که متهم به حرابه، یک مرتبه بر علیه نفسش اقرار نماید، که حرابه و راهزنی نموده است، واجب می شود تا حد حرابه بالایش تطبیق گردد، زیرا حد حرابه با یک بار اقرار ظاهر می گردد، مثل قصاص و حد قذف.^(۳)

قول دوم: امام ابویوسف رحمه الله می گوید: با یک بار اقرار حد حرابه واجب نمی گردد، مگر اینکه دو مرتبه و با دو مجلس مختلف، متهم به حرابه و راهزنی اقرار نماید که حرابه و راهزنی نموده است، زیرا اقرار یکی از دو دلیل برای اثبات جرم است، همان طوری که دلیل دومی که بیته است، ضرورت به دو شاهد دارد و باید دو شاهد شاهی بدهد تا جرم اثبات گردد، به همین شکل اقرار ضرورت به دو مرتبه

۱- کود جزا، ماده (۶۰۱).

۲- شرح کود جزا، ج ۳ ص ۳۳۵.

۳- المبسوط، ج ۹ ص ۲۰۴.

دارد تا جرم ثابت گردد.^(۱)

قول راجع: بعد از تحقیق و بررسی به نظر می رسد که قول راجع در این مورد، قول امام ابوحنیفه و امام محمد رحمهما الله است، یعنی با یک بار اقرار متهم به حرابه، لازم است تا حد حرابه بالایش تطبیق گردد، به چند دلیل:

۱- قیاس کردن اقرار به شهادت - همان طوری که امام ابویوسف رحمه الله نموده است - درست نیست، زیرا زیادت در شهادت مفید است، بخاطری که تهمت کذب و دروغ به شخص را متهم تقلیل می دهد، اما در باب اقرار این زیادت مفید نیست، زیرا تهمت وجود ندارد، بلکه خود متهم بر علیه خود اقرار نموده است.

۲- همچنان در شریعت اسلامی، راجع به حد سرقت و حرابه تکرار اقرار ثابت نشده است، مثل که در حد زنا تکرار اقرار تا چهار مرتبه لازم دانسته شده است.

ب: اثر این مورد در قوانین افغانستان

قوانین افغانستان هم در این مورد متأثر از قول امام ابوحنیفه و امام محمد رحمهما الله است، یعنی با یک مرتبه اقرار، جرم اثبات می گردد، طوری که فقره (۱) ماده نوزدهم قانون اجرائات جزائی در مورد بیان می دارد: (۱) دلایل اثبات جرم عبارت اند از: ۱- اقرار متهم...^(۲)

در این ماده مشخص شده است، که اولین دلیل برای اثبات جرم، اقرار متهم است و مشخص نکرده است، که این اقرار یک مرتبه باشد و یا چند مرتبه، بنابراین، این بیان گر آن است که یک بار اقرار هم کافی است، از همین جهت در تعریف اقرار به جرم، دانشمندان حقوق چنین فرموده اند: پذیرش انتساب جرم نسبت به خود و قبول ارتکاب جرم در حضور محکمه.^(۳)

خلاصه مشخص گردید که اقرار با یک مرتبه، حد حرابه را بالای محارب و راهزن لازم می گرداند و ضرورت به اقرار چند مرتبه نیست.

۱- همان مرجع، ج ۹ ص ۲۰۴.

۲- قانون اجرائات جزائی، ماده (۱۹).

۳- قاموس اصطلاحات حقوقی، ص ۳۶.

فصل چهارم

اختلاف امامان ثلاثه احناف در حد شراب و ارتداد و اثر آن در قوانین افغانستان

در این فصل مباحث ذیل بحث می گردد:

مبحث اول: اختلاف امامان ثلاثه احناف در مسایل حد شراب و اثر آن در قوانین افغانستان
بحث شده است، که دارای مطالب ذیل است:

مطلب اول: تعریف شراب، شروط و عقوبت آن.

مطلب دوم: خرید و فروش مواد نشه آور حرام است.

مطلب سوم: تلف نمودن مواد مسکر و نشه آور، ضمان (تاوان) ندارد.

مبحث دوم: اختلاف امامان ثلاثه احناف در مسایل حد ارتداد و اثر آن در قوانین افغانستان
بحث شده است، که دارای مطالب ذیل است:

مطلب اول: تعریف ارتداد، شروط و عقوبت آن.

مطلب دوم: با ارتداد زوج، تفریق میان زوجین، بدون طلاق صورت می گیرد.

مطلب سوم: وقتی که دو طفل ذمی عاقل نکاح نمایند، سپس زن مسلمان گردد و شوهر امتناع ورزد، باید میان شان تفریق صورت گیرد.

مبحث اول

اختلاف امامان ثلاثه احناف در مسایل حد شراب و اثر آن در قوانین افغانستان

در این مبحث مطالب ذیل بحث می گردد:

مطلب اول: تعریف شراب، شروط شارب و عقوبت آن.

مطلب دوم: خرید و فروش مواد نشه آور حرام است.

مطلب سوم: تلف نمودن مواد مسکر و نشه آور، ضمان (توان) ندارد.

مطلب اول: تعریف شراب، شروط و عقوبت آن

در این مطلب نخست شراب را تعریف نموده، سپس شروط و عقوبت آن را تذکر می دهیم، که تفصیل آن قرار ذیل است:

جزء اول: تعریف شراب

برای معرفی هر چه بهتر و خوبتر شراب، لازم است تا در نخست شراب در لغت تعریف گردیده، سپس در اصطلاح آن را تعریف می کنیم:

الف: تعریف لغوی شراب

شراب در لغت: شراب از شرب با ضمه حرف «ش» و فتحه آن گرفته شده است، به معنای نوشیدن آمده است، برابر است از آب باشد و یا غیر از آن، طوری که ابن منظور رحمه الله می نویسد: (شَرِبَ الْمَاءَ وَغَيْرَهُ).^(۱)

ترجمه: آب و غیر از آب را نوشید.

در اینجا مقصود از شراب، همان نوشیدن خمر است، پس خمر در لغت به معنای خلط کردن و تداخل نمودن است، طوری که ابن درید ازدی^(۲) رحمه الله می نویسد: (سَمِيَتْ خَمْرًا لِأَنَّهَا تَخَامِرُ الْعَقْلَ أَي تَخَالَطُهُ

^۱- لسان العرب، ج ۴ ص ۲۲۲۱.

^۲- ابن درید ازدی: (۲۲۳ - ۳۲۱ هـ = ۸۳۸ - ۹۳۳ م)، محمد بن الحسن بن درید الأزدي، من أزد عمان من قحطان، أبو بكر، یکی از امامان لغت و ادب بود، در بصره تولد گردید، بعداً به عمان رفت و دوازده سال در آنجا زنده گی کرد، بعد از آن دوباره به بصره آمد و از آنجا به بغداد رفت و

وتداخله).^(۱)

ترجمه: خمر را خمر مسمی شده است، زیرا عقل را مخامره می کند، یعنی خلط و تداخل می کند.

همچنان خمر به معنای پوشانیدن و ستر آمده است، طوری که مرتضی زبیدی رحمه الله می نویسد: (لَأَنَّهَا تَخْمُرُ الْعَقْلَ وَتَسْتُرُهُ).^(۲)

ترجمه: زیرا خمر عقل را می پوشاند و ستر می کند.

خلاصه شراب همان خمر است و خمر به معنای خلط کردن، تداخل، ستر و پوشانیدن است و بدون شک با نوشیدن خمر این حالات بالای شخص که نوشیده است، تحقق می یابد، یعنی عقلش خلط، پوشیده و ستر می گردد.

ب: تعریف اصطلاحی شراب

فقهاء اسلامی شراب را این گونه تعریف نموده اند: (تَطْلُقُ الْأَشْرِبَةُ عَلَى مَا كَانَ مُسْكِرًا مِنَ الشَّرَابِ، سَوَاءً كَانَ مُتَّخَذًا مِنَ الثَّمَارِ، كَالْعِنَبِ وَالرُّطَبِ وَاللِّينِ، أَوْ مِنَ الْحُبُوبِ كَالْحِنْطَةِ أَوْ الشَّعِيرِ، أَوْ الْحَلَوِيَّاتِ كَالْعَسَلِ. وَسَوَاءً كَانَ مَطْبُوعًا أَوْ نَبِيًّا).^(۳)

ترجمه: شراب ها اطلاق کرده می شود بر نوشیدنی که نشه کننده باشد، برابر است از میوه تهیه و گرفته شده باشد، مثل انگور، خرما و انجیر، یا از دانه ها مثل گندم و جو، یا از شیرینی ها مثل عسل، برابر است پخته باشد و یا خام.

خلاصه از این تعریف مشخص گردید که شراب بر هر نوشیدنی که نشه کننده باشد، اطلاق می گردد، ساختارش از هر چیزی که شده باشد، مهم نیست، بلکه مهم نشه کردن آن است.

در همانجا وفات نمود، دارای تالیفات کثیره است، از جمله: الاشتقاق في الأنساب، المقصور والممدود، شرحه، الجمهرة في اللغة وغيره. شهاب الدين أبو عبد الله ياقوت بن عبد الله الرومي الحموي (المتوفى: ۶۲۶هـ)، معجم الأديب = إرشاد الأريب إلى معرفة الأديب، المحقق: إحسان عباس، الناشر: دار الغرب الإسلامي، بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۴ هـ - ۱۹۹۳ م، ج ۶ ص ۴۸۳.

۱- محمد بن الحسن بن دريد الأزدي أبو بكر (المتوفى: ۳۲۱هـ)، جمهرة اللغة، المحقق: رمزي منير بعلبكي، الناشر: دار العلم للملايين - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۹۸۷ م، ج ۱ ص ۵۹۱.

۲- تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۱ ص ۲۰۹.

۳- تبیین الحقائق شرح كنز الدقائق، ج ۶ ص ۴۴. رد المحتار على الدر المختار، ج ۵ ص ۲۸۸.

جزء دوم: شروط شراب

شروط که حد را بالای شارب واجب می کند، امام کاسانی رحمه الله قرار ذیل بیان نموده است:

- ۱- عقل و بلوغ است، بنابراین، بر بالای مجنون و کودک حد واجب نمی گردد.
- ۲- اسلام است، بنابراین، حد بر بالای ذمی و حربی مستأمن لازم نمی گردد.
- ۳- عدم ضرورت بر نوشیدن شراب باشد، بنابراین، بر شخص که به نوشیدن شراب اکراه می شود و بر شخص که در حالت اضطرار قرار می گیرد و می نوشد حد نیست، زیرا حد یک عقوبت خالص است و تقاضای عقوبت خالص را می کند، پس فعل کودک و مجنون به جنایت وصف نمی شود، همچنین نوشیدن شراب در حالت اضطرار جنایت محسوب نگردیده، به همین شکل نوشیدن در حالت اکراه و اجبار حلال است و جنایت محسوب نمی گردد.^(۱)
- ۴- اسم شراب و خمر وقت نوشیدن بر نوشیدنی اطلاق شود، زیرا وجوب حد بوسیله نوشیدن خمر و شراب تعلق می گیرد، از همین جهت اگر شراب همراه آب مخلوط شود، سپس نوشیده شود، در این صورت نگاه کرده شود اگر آب بر بالای شراب غالب گردد حد نیست، زیرا اسم شراب وقتی غلبه آب زایل می گردد، ولی در صورتی که شراب بر بالای آب غلبه یافت و یا برابر بود، حد لازم می گردد، زیرا اسم شراب باقی است و این یک نوع عادت است، برای بعضی ها که شراب را همراه آب مخلوط می کند.^(۲)

جزء سوم: حرمت و عقوبت شارب

درینجا نخست حرمت شراب را تذکر داده، سپس عقوبت شارب را بیان می نمایم، که تفصیلش قرار ذیل است:

الف: حرمت شراب

حرمت شراب در قرآن کریم، سنت نبوی و اجماع امت ثابت است، که تفصیل شان قرار ذیل است:

اول: قرآن کریم: **اللَّهُ مُتَعَالٍ مِّنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ: ﴿١٠١﴾ إِنَّمَّا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ**

۱- بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ج ۷ ص ۳۹.

۲- همان مرجع، ج ۷ ص ۴۰.

فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ؟^(۱)

ترجمه: شراب و قمار و بتها و ازلام (که يك نوع بخت آزمایی بوده) پلیدند و از عمل شیطانند از آنها دوری کنید تا رستگار شوید. شیطان می خواهد در میان شما بوسیله شراب و قمار عداوت ایجاد کند، و شما را از ذکر خدا و از نماز باز دارد آیا (با اینهمه زیان و فساد و با این نهی اکید) خودداری خواهید کرد؟!.

در این آیات صراحت دیده می شود که الله متعال از یک طرف شراب را از جمله چیزی پلید، عمل شیطان، وسیله عداوت و دشمنی، باز دارنده ذکر، باز دارنده نماز معرفی نموده و از طرف دیگر دستور داده است، تا از نوشیدن آن خود داری صورت گیرد و این همه دلالت بر تحریم آن می کند.

دوم: سنت نبوی: به همین شکل دهها حدیث صحیح وجود دارد، که حرمت شراب را بیان می کند، از جمله پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «كُلُّ شَرَابٍ أَسْكَرَ فَهُوَ حَرَامٌ».^(۲)

ترجمه: هر نوشیدنی که نشه و سکر نماید، پس او حرام است.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث بوضوح دیده می شود که هر نوشیدنی نشه آور و مست کننده حرام است، پس نوشیدن شراب حرام است.

همچنان در حدیث شریف آمده است: «كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ، وَكُلُّ خَمْرٍ حَرَامٌ».^(۳)

ترجمه: هر نشه کننده شراب است و هر شراب حرام است.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث هم مشخص شده است که هر نشه کننده شراب بوده و هر شراب حرام است.

سوم: اجماع امت: به همین شکل امت بر حرمت شراب اجماع نموده اند، طوری که ابن منذر رحمه الله می نویسد: (وَأَجْمَعُوا عَلَى تَحْرِيمِ الْخَمْرِ).^(۴)

۱- {المائدة، آیات ۹۰ - ۹۱}.

۲- صحیح البخاری، رقم الحدیث ۲۴۲. صحیح مسلم، رقم الحدیث ۶۷.

۳- صحیح مسلم، رقم الحدیث ۷۵.

۴- الإجماع لابن المنذر، ص ۱۲۸.

ترجمه: امت بر تحریم شراب اجماع نموده اند.

ب: عقوبت شارب

اما عقوبت و حد شارب در احادیث شریف بشکل متواتر^(۱) ثابت شده است، یعنی از نه (۹) نفر صحابه ثابت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم شراب خمر را حد زده است، این نه (۹) صحابی عبارت اند: از عبد الله بن عمرو، جابر، سعد بن ابي وقاص، علي، عائشة، ابن عمر، خوات بن جبیر، زید بن ثابت و انس بن مالک رضی الله عنهم، که تمام این احادیث صحیح است.^(۲)

از جمله این احادیث: عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُتِيَ بِرَجُلٍ قَدْ شَرِبَ الْخَمْرَ، فَجَلَدَهُ بِجَرِيدَتَيْنِ نَحْوَ أَرْبَعِينَ»، قَالَ: وَفَعَلَهُ أَبُو بَكْرٍ، فَلَمَّا كَانَ عُمُرُ اسْتَشَارَ النَّاسَ، فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: أَخَفَّ الْحُدُودِ ثَمَانِينَ، «فَأَمَرَ بِهِ عُمُرُ».^(۳)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می فرماید: شخصی را که شراب خورده بود نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آوردند، پیامبر صلی الله علیه وسلم او را چهل ضربه شلاق زدند. انس رضی الله عنه می فرماید: و ابو بکر نیز در زمان خلافتش به همین اندازه تازیانه زد، ولي وقتي عمر رضی الله عنه خلیفه شد (به سبب روي آوردن زیاد به نوشیدن مشروب) با مردم مشورت کرد، عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه گفت: کمترین مجازاتها (مجازات تهمت به زنا) هشتاد ضربه است، عمر رضی الله عنه نیز مجازات کسی که مشروب خورده باشد را هشتاد ضربه ي شلاق قرار داد.

وجه استدلال از حدیث: امام نووی رحمه الله در شرح این حدیث می نویسد: (حَدُّ ثَمَانُونَ وَاحْتَجُّوا بِأَنَّهُ الَّذِي

۱- حدیث متواتر: عبارت از حدیثی که جمع کثیر از جمع کثیر دیگر روایت نمایند، که توافق شان بر کذب و دروغ محال باشد، حداقل تعدادی که تواتر بوسیله ی آن ثابت می شود چهار نفر است. حکم که به حدیث متواتر ثابت می گردد، قطعی و یقینی است. برای تفصیل بیشتر به کتاب ابن حجر رحمه الله مراجعه شود. أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر أبو الفضل العسقلاني (المتوفى : ٨٥٢هـ)، النکت علی کتاب ابن الصلاح، الناشر : عمادة البحث العلمي بالجامعة الإسلامية، المدينة المنورة، المملكة العربية السعودية، الطبعة : الأولى، ١٤٠٤هـ/١٩٨٤م، ج ١ ص ١٢٦ - ١٢٨.

۲- نور الدین علی بن ابي بکر الهیثمی، مجمع الزوائد، الناشر : دار الفكر، بیروت - ١٤١٢ هـ، ج ٥ ص ٥٦. أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلاني (المتوفى : ٨٥٢هـ)، التلخیص الحبیر فی تخریج أحادیث الرافعی الکبیر، الناشر : دار الکتب العلمیة، بیروت، الطبعة : الطبعة الأولى ١٤١٩ هـ. ١٩٨٩م، ص ٣٥٩. محمد بن علي بن محمد الشوکاني، نیل الأوطار من أحادیث سید الأخیار شرح منتقى الأخبار، الناشر : إدارة الطباعة المنیریة، القاهرة، ج ٨ ص ١٧٩ - ١٨٨.

۳- صحیح مسلم، رقم الحدیث ١٧٠٦.

اسْتَقَرَّ عَلَيْهِ إِجْمَاعُ الصَّحَابَةِ وَأَنَّ فِعْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَكُنْ لِلتَّحْدِيدِ.^(۱)

ترجمه: حد شراب هشتاد شلاق است و فقهاء اسلامی استدلال نموده اند، به اینکه اجماع صحابه بر همین اندازه ثابت شده است و اینکه فعل پیامبر صلی الله علیه وسلم (که چهل ضربه شلاق بود) برای تعیین حد شراب نبود.

به همین شکل ابن عابدین شامی رحمه الله می نویسد: (وَقَدْ أَجْمَعَ الصَّحَابَةُ وَمَنْ بَعْدَهُمْ عَلَى جَلْدِ شَارِبِ الْخَمْرِ، ثُمَّ اخْتَلَفُوا فِي مِقْدَارِهِ مَا بَيْنَ أَرْبَعِينَ أَوْ ثَمَانِينَ. وَالْجُمْهُورُ عَلَى الْقَوْلِ بِالثَّمَانِينَ).^(۲)

ترجمه: صحابه و کسانی که بعد از آنها آمدند بر شلاق زدن شارب خمر اجماع نمودند، سپس در مقدار شلاق از مابین چهل و هشتاد اختلاف نمودند. و جمهور امت بر قول هشتاد ضربه شلاق است. خلاصه مشخص گردید که عقوبت و جزای شارب خمر هشتاد شلاق است، که با دلایل واضح ثابت و روشن گردید.

مطلب دوم: خرید و فروش مواد نشه آور حرام است

در این مطلب نخست اختلاف امامان ثلاثه احناف را تذکر داده، سپس قول راجح را بیان نموده و در اخیر اثر این مورد را در قوانین افغانستان تذکر می دهیم:

الف: اختلاف امامان ثلاثه در این مورد

آیا یک شخص می تواند مواد مسکر و نشه آور را خرید و فروش نماید و یا خیر؟ در این مورد میان ائمه ثلاثه احناف اختلاف است، که این اختلاف بر دو قول خلاصه می گردد:

قول اول: امام ابوحنیفه رحمه الله می گوید: بجز از خمر، دیگر اشیایی نشه آور را یک شخص می تواند خرید و فروش نماید، ولی این کار مکروه است، با این دلیل که: بیع عبارت از تبادل کردن یک چیزی مرغوب و مورد پسند است با چیزی که او هم مرغوب و مورد پسند باشد، الله متعال می فرماید: ﴿أَوْلَانِكَ

^۱ - یحیی بن شرف النووي، أبو زکریا محیی الدین (المتوفی: ۶۷۶هـ)، المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، الطبعة: الثانية، ۱۳۹۲، ج ۱۱ ص ۲۱۷.

^۲ - رد المحتار علی الدر المختار، ج ۵ ص ۲۸۹.

الَّذِينَ اشْتَرَوْا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ» (۱)

ترجمه: آنها کسانی هستند که هدایت را با گمراهی مبادله کرده اند و (این) تجارت برای آنها سودی نداده، و هدایت نیافته اند.

وجه استدلال از آیه: در این آیه الله متعال کلمه اشترا و مبادله را میان ضلالت و هدایت بکار برده است، در حالی که ضلالت یک چیزی مرغوب نزد کفار است، نه نزد مسلمانان، اگر این مبادله نادرست می بود، الله متعال بکار نمی برد، به همین شکل مواد های مسکر و نشه آور نزد انسان ها مرغوب است، بنابراین، خرید و فروش شان همراه کراهیت جایز است، اما خرید و فروش خمر جایز نیست، با وجودی که خمر یک چیزی مرغوب و مورد پسند است، زیرا که نص خرید و فروش آن را منع نموده است، طوری که در حدیث شریف آمده است: عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: لَمَّا أُنْزِلَتْ الْآيَاتُ مِنْ سُورَةِ الْبَقَرَةِ فِي الرَّبَا، «خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْمَسْجِدِ فَقَرَأَهُنَّ عَلَى النَّاسِ، ثُمَّ حَرَّمَ تِجَارَةَ الْخَمْرِ» (۲).

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می فرماید: وقتی آیاتی از سوره بقره که درباره ربا است نازل شد، رسول الله - صلی الله علیه وسلم - به مسجد رفت و آنها را برای مردم تلاوت کرد. بعد از آن، حرمت تجارت خمر را نیز اعلام فرمود.

وجه استدلال از این حدیث: در این حدیث مشخصاً پیامبر صلی الله علیه وسلم از بیع و تجارت خمر منع کرده است، نه از باقی چیزهای مسکر و نشه آور، بنابراین، منع از تجارت صرف از خمر صورت گرفته است و باقی مسکرات مجاز است (۳).

قول دوم: امام ابویوسف و امام محمد رحمهما الله می گویند: خرید و فروش هر نوع مسکرات و اشیایی نشه آور جایز و درست نیست، به چند دلیل:

- ۱- پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «إِنَّ الَّذِي حَرَّمَ شُرْبَهَا حَرَّمَ بَيْعَهَا» (۴).
- ترجمه: براستی چیزی که نوشیدن آن حرام است، بیع و تجارت آن هم حرام است.

۱- {البقرة، آیه ۱۶}.

۲- صحیح البخاری، رقم الحدیث ۴۵۹. صحیح مسلم، رقم الحدیث ۱۵۸۰.

۳- بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، ج ۵ ص ۱۱۳.

۴- صحیح مسلم، رقم الحدیث ۱۵۷۹.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث بوضوح مشخص شده است، هر چیزی که نوشیدن آن حرام است، تجارت و خرید و فروش آن هم حرام است، پس نوشیدن مسکرات و اشیایی نشه آور حرام است، بیع شان هم حرام است.

۲- همچنان محل بیع مال است و مال اسم و نام برای چیزی است، که نفع گرفتن از آن حقیقتاً و شرعاً مباح باشد، ولی در مواد نشه آور این تعریف صدق نمی کند، بنابراین، مواد نشه آور مال نیستند و بیع شان هم مثل بیع خمر جایز نیست. (۱)

سبب اختلاف مال و عدم مال بودن مواد نشه آور است، که نزد امام ابوحنیفه رحمه الله مواد مسکر و نشه آور مال است، ولی نزد صاحبین مال نیستند.

قول راجح: بعد از تحقیق و بررسی به نظر می رسد که قول صاحبین راجح است، یعنی خرید و فروش مسکرات و موادهای نشه آور به مثل خمر جایز نیست، به چند دلیل:

۱- قول صاحبین با نص صریح موافق است، که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ الَّذِي حَرَّمَ شُرْبَهَا حَرَّمَ بَيْعَهَا» (۲).

ترجمه: براستی چیزی که نوشیدن آن حرام است، بیع و تجارت آن هم حرام است. وجه استدلال از حدیث: در این حدیث مشخص شده است، هر چیزی که نوشیدن آن حرام است، خرید و فروش آن هم حرام است، بدون شک نوشیدن اشیایی نشه آور به اتفاق فقهاء اسلامی حرام است، پس تجارت و معاملات شان هم حرام است.

۲- در صورتی که خرید و فروش مواد مسکر و نشه آور اجازه داده شود، این کار باعث گسترش نوشیدن آن می گردد، پس باید از خرید و فروش آن منع صورت گیرد.

ب: اثر این مورد در قوانین افغانستان

قوانین افغانستان هم در این مورد متأثر از قول صاحبین گردیده است، یعنی خرید و فروش هر نوع مواد مسکر و نشه آور را جرم تلقی نموده است، طوری که ماده ۶۸۵ کود جزا در مورد بیان می دارد:

۱- بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ج ۵ ص ۱۱۳.

۲- صحیح مسلم، رقم الحدیث ۱۵۷۹.

(۱) قاچاق مسکرات شامل: تولید، تهیه، پروسس، خرید، فروش، نگهداری، توزیع، کمیشن کاری، ورود، صدور، حمل و نقل، انتقال، عرضه، ذخیره و یا اخفای مواد مسکر می باشد.

(۲) قاچاق مسکرات جرم بوده، مرتکب آن مطابق احکام این فصل مجازات می گردد.^(۱)

در این ماده مشخص شده است، که قاچاق مواد مخدر جرم است و یکی از بخش های قاچاق مواد مخدر خرید و فروش آن است، پس معلوم شد که خرید و فروش مواد مسکر جرم و نادرست است و این همان قول صاحبین رحمهما الله می باشد.

خلاصه هر نوع خرید و فروش مواد مسکر و نشه آور بشمول خمر و امثالهم جرم و حرام است و نباید تجارت آنها صورت بگیرد.

مطلب سوم: تلف نمودن مواد مسکر و نشه آور، ضمان (تاوان) ندارد

در این مطلب هم نخست اختلاف امامان ثلاثه احناف را تذکر داده، سپس قول راجح را بیان نموده و در اخیر اثر این مورد را در قوانین افغانستان تذکر می دهیم:

الف: اختلاف امامان ثلاثه در این مورد

در صورتی که یک شخص، مواد مسکر و نشه آور شخص دیگر را تلف و یا از بین می برد، آیا این شخص با این کارش ضمان و تاوان بدهد و یا خیر؟ در این مورد میان ایمة ثلاثه احناف اختلاف است، که تفصیل این اختلاف قرار ذیل است:

قول اول: امام ابوحنیفه رحمه الله می گوید: شخص که مواد مسکر و نشه آور شخص دیگر را تلف نماید، ضامن است و تاوان آن را باید برای صاحب آن بدهد، زیرا مواد مسکر و نشه آور مال است و هر مال وقتی که تلف شود، تلف کننده باید تاوان آن را بدهد.^(۲)

قول دوم: امام ابویوسف و محمد رحمهما الله می گویند: شخص که مواد مسکر و نشه آور شخص دیگر را تلف نماید، ضمان و تاوان ندارد، زیرا مواد مسکر و نشه آور مال نیست، که تاوانش را بدهد.^(۳)

۱- کود جزاء، ماده (۶۸۵).

۲- بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ج ۵ ص ۱۱۵.

۳- همان مرجع، ج ۵ ص ۱۱۵.

قول راجح: بعد از تحقیق و بررسی به نظر می رسد، که قول راجح قول صاحبین است، یعنی با اتلاف مواد مسکر و نشه آور، ضمان و تاوان متوجه تلف کننده نمی گردد، به چند دلیل:

۱- مواد مسکر و نشه آور مال نیست، زیرا مال چیزی است که شرعاً نفع گرفتن از آن ممکن باشد، طوری که ابن العربی^(۱) رحمه الله می فرماید: (هُوَ مَا تَمَنَّدُ إِلَيْهِ الْأَطْمَاعُ، وَيَصْلُحُ عَادَةً وَشَرَعًا لِالِانْتِفَاعِ بِهِ).^(۲)

ترجمه: مال عبارت از چیزی که طبیعت ها بسوی آن کشیده شده و عادتاً و شرعاً صلاحیت نفع گرفتن را داشته باشد.

از این تعریف دانسته شد که مال شرعاً صلاحیت نفع گرفتن را داشته باشد، پس مواد مسکر و نشه آور شرعاً صلاحیت انتفاع را ندارند.

۲- همچنان در صورتی که تلف کننده ضمان و تاوان بدهد، این کار یک نوع ارزش برای مواد مسکر می گردد، در حالی مواد مسکر هیچ نوع ارزش ندارد، بلکه یک چیزی مضر است.

ب: اثر این مورد در قوانین افغانستان

قوانین افغانستان هم در این مورد متأثر از قول صاحبین رحمة الله شده است و حتی دستور به امحا و نابود کردن داده است، طوری که ماده (۶۹۰) کود جزا در مورد تصریح می کند: در تمام حالات مندرج این فصل، محکمه به محو مواد مسکر و وسایل و تجهیزات اختصاصی تهیه آن حکم می نماید.^(۳)

در این ماده مشخص گردید که محکمه باید به محو و نابود کردن مواد مسکر، وسایل و تجهیزات اختصاصی تهیه آن حکم نماید، پس از این ماده دانسته می شود، شخص که آن را تلف می کند، هیچ نوع ضمان و

۱- ابن العربی (۴۶۸ - ۵۴۳ هـ = ۱۰۷۶ - ۱۱۴۸ م)، محمد ابن عبدالله ابن محمد، ابوبکر، معروف و مشهور به قاضی ابن العربی، یکی از حفاظ متبحر قرآن و حدیث و فقیه از فقهاء مالکی است که به اجتهاد رسیده بود، در «یشبیلیه» متولد شده است و در «قرب فاس» وفات نمود و در همانجا بخاک سپرده شد، از جمله شاگردانش در مشرق: طرطوسی و ابو حامد غزالی است و در مراکش: قاضی عیاض و دیگران بودند. از جمله تألیفاتش: المحصول فی علوم القرآن، احکام القرآن و مشکل الكتاب و السنة است. ابراهیم بن علی بن محمد، ابن فرحون، برهان الدین الیعمری المالکی (المتوفی: ۷۹۹هـ)، الدیباچ المذهب فی معرفة أعیان علماء المذهب، تحقیق و تعلیق: محمد الأحمدی أبو النور، الناشر: دار التراث للطبع والنشر، القاهرة، ج ۱ ص ۲۸۱ - ۲۸۲.

۲- محمد بن عبد الله أبو بکر بن العربي المعافري الاشبيلي المالكي (المتوفی: ۵۴۳هـ)، أحكام القرآن، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، الطبعة: الثالثة، ۱۴۲۴ هـ - ۲۰۰۳ م، ج ۲ ص ۶۰۷.

۳- کود جزا، ماده (۶۹۰).

تاوان بالایش محکمه حکم کرده نمی تواند، زیرا خود محکمه مکلف و ملزم به نابود کردن مواد مسکر است.

خلاصه شخص مسلمان وقتی که مواد مسکر شخص مسلمان دیگر را تلف نماید، هیچ نوع ضمان و تاوان متوجه آن نمی گردد.

مبحث دوم

اختلاف امامان ثلاثه احناف در مسایل حد ارتداد و اثر آن در قوانین افغانستان

در این مبحث مطالب ذیل بحث می گردد:

مطلب اول: تعریف ارتداد، شروط و عقوبت آن.

مطلب دوم: با ارتداد زوج، تفریق میان زوجین، بدون طلاق صورت می گیرد.

مطلب سوم: وقتی که دو طفل ذمی عاقل نکاح نمایند، سپس زن مسلمان گردد و شوهر امتناع ورزد، باید میان شان تفریق صورت گیرد.

مطلب اول: تعریف ارتداد، شروط و عقوبت آن

در این مطلب نخست ارتداد را تعریف نموده، سپس شروط و عقوبت آن را تذکر می دهیم، که تفصیل آن قرار ذیل است:

جزء اول: تعریف ارتداد

برای معرفی هر چه بهتر و خوبتر ارتداد، لازم است تا در نخست ارتداد در لغت تعریف گردیده، سپس در اصطلاح آن را تعریف می کنم:

الف: تعریف لغوی ارتداد

ارتداد در لغت: ارتداد از ردت با کسره حرف « ر » گرفته شده است، به معنای رجوع و بازگشتن آمده است، طوری که ابن سیده^(۱) رحمه الله می نویسد: (الرَّدَّةُ عَنِ الْإِسْلَامِ، أَي: الرَّجُوعُ عَنْهُ).^(۲)

ترجمه: ردت از اسلام، یعنی رجوع و برگشتن از اسلام.

۱- ابن سیده (۳۹۰-۴۵۸ هـ = ۱۰۰۷-۱۰۶۶ م) علی بن اسمعیل معروف به ابن سیده، ابوالحسن، امام در لغت و ادب، در مرسیه قریه ی در شرق اندلس به دنیا آمده است، بعد از آن انتقال کرد به دانیه و در آنجا وفات یافت، خودش همراهی پدرش ضریر بود. الاعلام، ج ۴ ص ۲۶۳. سیرالاعلام النبلا، ج ۱۸ ص ۱۴۴.

۲- علی بن اسمعیل بن سیده أبو الحسن المرسي [ت: ۴۵۸ هـ]، المحکم والمحیط الأعظم، المحقق: عبد الحمید هنداوی، الناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۱ هـ - ۲۰۰۰ م، ج ۹ ص ۲۶۷.

همچنان ابن منظور رحمه الله می نویسد: (وَارْتَدَّ فُلَانٌ عَن دِينِهِ إِذَا كَفَرَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ. وَرَدَّ عَلَيْهِ الشَّيْءَ إِذَا لَمْ يَقْبَلْهُ، وَكَذَلِكَ إِذَا خَطَّاهُ. رَدَّهُ إِلَى مَنْزِلِهِ وَرَدَّ إِلَيْهِ جَوَابًا أَيْ رَجَعَ. وَالرَّدَّةُ، بِالْكَسْرِ: مَصْدَرُ قَوْلِكَ رَدَّهُ يَرُدُّهُ رَدًّا وَرَدَّةً. وَالرَّدَّةُ: الْإِسْمُ مِنَ الْإِرْتِدَادِ).^(۱)

ترجمه: فلان از دینش مرتد شد وقتی که بعد از اسلامش کافر گردد. بر بالایش آن چیز را رد کرد وقتی که آن چیز را قبول نکند، به همین شکل وقتی که خطا نماید. به منزلش ردت نمود و جواب را برایش رد نمود، یعنی به منزلش رجوع کرد و به جوابش رجوع نمود. و ردت با کسره حرف «ر» مصدر قول «رَدَّهُ يَرُدُّهُ رَدًّا وَرَدَّةً» می باشد و ردت اسمی از ارتداد است.

در قرآن کریم هم ردت به معنای برگشتن آمده است: {وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ}.^(۲)

ترجمه: و کسی که از دینش برگردد.

خلاصه معنای لغوی ارتداد رجوع و برگشتن است.

ب: ارتداد در اصطلاح

امام کاسانی رحمه الله ارتداد را چنین تعریف نموده است: (الرَّدَّةُ عِبَارَةٌ عَنِ الرَّجُوعِ عَنِ الْإِيمَانِ، فَالرُّجُوعُ عَنِ الْإِيمَانِ يُسَمَّى رَدَّةً فِي عُرْفِ الشَّرْعِ).^(۳)

ترجمه: ارتداد عبارت از رجوع از ایمان است، پس رجوع از ایمان را در عرف شریعت ردت می نامند.

جزء دوم: شروط ارتداد

شروط صحت ارتداد قرار ذیل اند:

- ۱- عقل است، از همین جهت ارتداد مجنون و کودک که عقل ندارد صحیح نیست، زیرا عقل از شروط اهلیت است خصوصاً در اعتقادات، ولی اگر یک شخص از جمله کسانی بود که یک بار برایش جنون عارض می گردید و بار دیگر صحت مندی، در این صورت اگر در حالت جنونش مرتد

۱- لسان العرب، ج ۳ ص ۱۷۳.

۲- {البقرة، آیه ۲۱۷}.

۳- بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ج ۷ ص ۱۳۴.

گردد، ارتدادش صحیح نیست، ولی اگر در حالت صحتش مرتد گردد، ارتدادش صحیح است.^(۱) اما ارتداد اشخاص نشه و سکر صحیح نیست، به همین شکل بلوغ شرط برای صحت ارتداد نیست، همچنان مرد بودن شرط نیست، طوری که در «فتاوی الهندیة» آمده است: (وَكَاذًا لَا تَصِحُّ رَدَّةُ السَّكْرَانَ الدَّاهِبِ الْعَقْلُ وَالْبُلُوغُ لَيْسَ بِشَرْطٍ لِصِحَّتِهَا وَكَذَا الذُّكُورَةُ لَيْسَتْ بِشَرْطٍ لِصِحَّتِهَا).^(۲) ترجمه: به همین شکل ارتداد شخص مسکر که عقلش رفته است، صحیح نیست، همچنان بلوغ شرط صحت ارتداد نیست، به همین شکل مرد بودن شرط صحت ارتداد نیست.

۲- شخص با اختیار و رضایت خود مرتد گردد، از همین جهت ارتداد در حالت اجبار و اکراه درست نیست، طوری که ابن نجیم رحمه الله می نویسد: (وَمِنْهَا الطَّوْعُ فَلَا تَصِحُّ رَدَّةُ الْمُكْرَهِ عَلَيْهَا).^(۳) ترجمه: از جمله شروط ارتداد رضایت است، بنابراین، ارتداد شخص که بر بالایش ردت اجبار شده است، درست نیست.

جزء سوم: عقوبت ارتداد

در مورد عقوبت و حکم ارتداد باید گفت که برای ارتداد احکام و جزاهای زیاد است، که بعضی شان به خود مرتد، بعضی شان به مال و ملکیت مرتد، بعضی دیگر شان به تصرفات مرتد و بعضی دیگر شان به اولاد مرتد بر می گردد، که تفصیل آن قرار ذیل است:

الف: عقوبت و جزای خود مرتد

عقوبت و جزای که به نفس و خود مرتد بر می گردد، قرار ذیل است:

۱- خون مرتد مباح می گردد، وقتی که مرد باشد، آزاد باشد و یا غلام، از جهت سقوط معصومیت نفسش با ارتداد، طوری که در حدیث شریف آمده است: عَنْ عِكْرَمَةَ أَنَّ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَرَّقَ قَوْمًا فَبَلَغَ ابْنَ عَبَّاسٍ فَقَالَ لَوْ كُنْتُ أَنَا لَمْ أُحَرِّقْهُمْ لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا تُعَذِّبُوا بَعْدَابِ اللَّهِ وَلَقَتَلْتُهُمْ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ».^(۴) ترجمه: از عکرمة رحمه الله روایت است، که علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - قومی (از

۱- همان مرجع، ج ۷ ص ۱۳۴.

۲- الفتاوی الهندیة، ج ۲ ص ۲۰۳.

۳- البحر الرائق شرح كنز الدقائق، ج ۵ ص ۱۲۹.

۴- صحیح البخاری، رقم الحدیث ۳۰۱۷.

مرتدین) را سوزاند. پس این خبر به ابن عباس رضی الله عنهما رسید، ابن عباس رضی الله عنهما گفت: اگر من (بجای او) می بودم، آنها را نمی سوزاندم. زیرا نبی اکرم - صلی الله علیه وسلم - فرمود: مردم را با عذاب الله (آتش) عذاب ندهید. بلکه آنها را می کشتم، همانطور که رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - فرمود: هرکس، دینش را تغییر داد، او را بکشید. وجه استدلال از حدیث: در این حدیث مشخص شده است، هر شخص که دینش را تغییر می دهد، باید کشته شود.

به همین شکل امت اسلامی به قتل مرتد اتفاق نموده اند، طوری که ابن نجیم رحمه الله می نویسد: (لَا أَعْلَمُ أَحَدًا خَالَفَ فِي وُجُوبِ قَتْلِهِ).^(۱)

ترجمه: هیچ احدی از امت اسلامی را نمی دانم، که در وجوب قتل مرتد مخالفت کرده باشد.

۲- مستحب است تا از مرتد طلب توبه نماید و اسلام را بر بالایش عرضه نماید، زیرا احتمال برده می شود که دوباره اسلام بیاورد، ولی این کار واجب نیست، زیرا دعوت قبلاً برایش رسیده است، در صورتی که اسلام آورد، پس کار خوب است و اگر امتناع ورزید، امام مسلمین در این مورد نظر نماید، در صورتی که امید در توبه اش برده می شد و یا اینکه از امام مسلمین خواهان مهلت گردید، سه روز مهلت دهد، ولی در صورتی که امید توبه از او برده نمی شد و هم مهلت را مطالبه نکرد، فی الحال قتل نماید، اصل در این مورد اثر عمر رضی الله عنه است: عَنْ عَثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: « يُسْتَنْبَأُ الْمُرْتَدُّ ثَلَاثًا ». ^(۲)

ترجمه: از عمر رضی الله عنه روایت است، که او از مرتد طلب توبه در مدت سه روز نمود. وجه استدلال از این اثر: در این اثر دانسته شد که از مرتد به مدت سه روز مطالبه توبه شود، اگر توبه کرد خوب و اگر نکرد کشته شود.

اما در مورد زن وقتی که مرتد گردد باید گفت: خویش مباح نمی گردد و کشته نشود، ولی بر اسلام آوردنش اجبار صورت گیرد، بشکل که حبس شود و هر روز از حبس بیرون نموده و از او مطالبه توبه کرده شود و اسلام برایش عرضه گردد، اگر اسلام آورد والا بار دوم محبوس شود و همین حالت ادامه داده شود تا اینکه اسلام بیاورد و یا بمیرد. ^(۳)

۳- همچنان مذبوحه مرتد خورده نمی شود، به همین شکل نکاح کردنش جایز نیست، همچنان میراث

۱- البحر الرائق شرح كنز الدقائق، ج ۵ ص ۱۳۶.

۲- مُصَنَّفُ ابْنِ أَبِي شَيْبَةَ، رَقْمُ الْأَثَرِ ۲۹۵۹۰.

۳- بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ج ۷ ص ۱۳۵.

برده نمی تواند و با نفس ارتداد اعمال صالحه اش از بین می رود، به همین شکل عبادات بالایش واجب نیست.^(۱)

ب: عقوبت و جزای وارده بر مال مرتد

عقوبت و احکام که به مال مرتد بر می گردد، قرار ذیل اند:

۱- با مرتد شدن دستش از ملکیت مال دور کرده می شود، طوری که سرخسی رحمه الله می فرماید:

(بِالرَّدَّةِ يَزُولُ مَلْكُهُ عَنِ الْمَالِ).^(۲)

ترجمه: بوسیله ارتداد ملکیت مرتد از مالش زایل می گردد.

اما در صورتی که زن مرتد گردد، در این مورد امام کاسانی رحمه الله می نویسد: (وَأَمَّا الْمُرْتَدَّةُ

فَلَا يَزُولُ مَلْكُهَا عَنِ أَمْوَالِهَا بِإِلَّا خِلَافٍ، فَتَجُوزُ تَصَرُّفَاتُهَا فِي مَالِهَا بِالْإِجْمَاعِ؛ لِأَنَّهَا لَا تُقْتَلُ).^(۳)

ترجمه: اما زن مرتده، ملکیتش از اموالش بدون خلاف دور نمی شود، پس تصرفاتش در مالش به

اجماع فقهاء اسلامی جایز می باشد، زیرا زن مرتده کشته نمی شود.

۲- راجع به حکم میراث از مال مرتد: مالی را که مرتد در حالت اسلام کسب کرده، وقتی که مرتد

کشته شود، به وارثین او تعلق می گیرد و مالی را که بعد از ارتدادش کسب نموده، مال فیء

محسوب می گردد، طوری که سرخسی رحمه الله می نویسد: (لِأَنَّ كَسْبَ الْإِسْلَامِ حَقٌّ وَرِثَتَهُ، وَلَا

حَقٌّ لَوَرَّثَتْهُ فِي كَسْبِ رِدَّتِهِ بَلْ هُوَ خَالِصٌ حَقُّهُ، فَلِهَذَا كَانَ فَيْئًا إِذَا قُتِلَ).^(۴)

ترجمه: زیرا کسب مرتد در حالت اسلام حق ورثه اش می باشد و برای ورثه حق نیست در مالی

که در حالت ارتداد کسب نموده، بلکه آن مال خالص حق مرتد است، بنابراین، این مال فیء محسوب

می گردد وقتی که مرتد کشته شد.

۳- راجع به دین و قرض مرتد: در این مورد امام کاسانی رحمه الله می نویسد: (أَنَّ فِي كَسْبِ الْإِسْلَامِ

إِلَّا أَنْ لَا يَفِي بِهِ فَيَفِضِي الْبَاقِي مِنْ كَسْبِ الرَّدَّةِ).^(۵)

ترجمه: قرض مرتد از مالی که در حالت اسلام کسب کرده است، ادا کرده شود، مگر در صورتی

۱- بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ج ۷ ص ۱۳۶.

۲- المبسوط، ج ۱۰ ص ۱۰۵.

۳- بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ج ۷ ص ۱۳۷.

۴- المبسوط، ج ۱۰ ص ۱۰۶.

۵- بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ج ۷ ص ۱۳۹.

که آن مالش کفایت نکند، در این صورت باقی قرضش را از مالی که در حالت ارتداد کسب کرده است، ادا کرده شود.

ج: عقوبت در تصرفات

مرد بعد از ارتداد در مالش تصرف کرده نمی تواند، ولی زن تصرف کرده می تواند تا وقتی که این زن در دارالاسلام باشد، زیرا تصرف زن در ملکیت خالصش می باشد، فرق میان مرد و زن در این مورد این است، که زن کشته نمی شود، ولی مرد کشته می شود، یعنی عصمت مال تابع برای عصمت نفس است، بنابراین، ارتداد زن عصمت نفسش را زایل نمی گرداند و حتی کشته نمی شود، به همین خاطر عصمت مالش هم باقی می ماند، بر خلاف مرد.^(۱)

د: حکم اولاد مرتد

طفل که در حالت اسلام والدین تولد شود مسلمان بوده، به همین شکل طفل که در حالت ارتداد یکی از والدین تولد شود مسلمان است، زیرا آغاز تولد شان در دارالاسلام بوده، گرچند در خلال ارتداد یکی از والدین تولد شده باشد.^(۲)

اما در صورتی که در حالت ارتداد والدین متولد شده اند، یعنی والدین مرتد شدند، سپس زن از شوهرش بعد از ارتداد شان حامله گردید و هردو به همین حالت باقی ماندند تا اینکه اولاد تولد شدند، این اولاد به منزله پدر و مادر شان می باشند و برای شان حکم ارتداد در نظر گرفته می شوند، حتی اگر این اولاد بمیرند، نماز بالای شان خوانده نمی شود، زیرا مرتد از هیچ کس میراث نمی گیرد، در صورتی که والدین شان با این اولاد به دار الحرب ملحق شوند، سپس از این اولاد با ازدواج، اولاد دیگر شوند، سپس به دارالاسلام بپیوندند، همه شان را به اسلام بوسیله حبس اجبار کرده شوند، ولی اولاد و اولادی اولاد کشته نشوند.^(۳)

خلاصه تمام عقوبت و احکام که متوجه مرد و زن مرتد می گردیدند، بشکل خلاصه و مختصر بیان گردید.

۱- المبسوط، ج ۱۰ ص ۱۱۱.

۲- بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، ج ۷ ص ۱۳۹.

۳- همان مرجع، ج ۷ ص ۱۳۹.

مطلب دوم: با ارتداد زوج، تفریق میان زوجین، بدون طلاق صورت می گیرد.

در این مطلب نخست اختلاف امامان ثلاثه احناف را تذکر داده، سپس قول راجح را بیان نموده و در اخیر اثر این مورد را در قوانین افغانستان تذکر می دهیم:

الف: اختلاف امامان ثلاثه در این مورد

در صورتی که یکی از زوجین مرتد می گردد و از اسلام آوردن امتناع می ورزد، در این صورت قاضی به تفریق میان زوجین باید حکم نماید، حالا در صورتی که زن مرتد شده است، این تفریق بدون طلاق صورت می گیرد، ولی در صورتی که زوج مرتد شده است، آیا این تفریق همراه طلاق زوج باشد و یا بدون طلاق زوج تفریق صورت گیرد؟ این مسئله میان ایمه ثلاثه احناف اختلاف است، که این اختلاف بر دو خلاصه می گردد:

قول اول: امام ابوحنیفه و امام ابویوسف رحمهما الله می گویند: در صورتی که زوج مرتد گردد و از اسلام آوردن خودداری می نماید، باید میان زوجین تفریق آورده شود و این تفریق هم بدون طلاق زوج صورت می گیرد.^(۱)

قول دوم: امام محمد رحمه الله می گوید: در صورتی که زوج مرتد شده است، تفریق باید با طلاق زوج صورت گیرد.^(۲)

دلیل قول اول: که قول امام ابوحنیفه و امام ابویوسف رحمهما الله است: امام سرخسی رحمه الله دلیل قول امام ابوحنیفه و امام ابویوسف رحمهما الله را چنین نقل نموده است: (أَنَّ سَبَبَ هَذِهِ الْفُرْقَةِ يَشْتَرِكُ فِيهِ الزَّوْجَانِ عَلَى مَعْنَى أَنَّهُ يَتَحَقَّقُ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا، وَهُوَ الْإِبَاءُ وَالرِّدَّةُ، وَمِثْلُ هَذِهِ الْفُرْقَةِ تَكُونُ بِغَيْرِ طَلْقٍ كَالْفُرْقَةِ الْوَأَقَعَةِ بِالْمَحْرَمِيَّةِ، وَهَذَا لِأَنَّهُ لَيْسَ إِلَيْهَا مِنَ الطَّلَاقِ شَيْءٌ فَكُلُّ سَبَبٍ لِلْفُرْقَةِ يَتَحَقَّقُ مِنْ جِهَتِهَا يُعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ بِسَبَبٍ لِلطَّلَاقِ).^(۳)

ترجمه: در سبب این تفریق زوجین شریک هستند، به این معنا که این کار از هر کدام زوجین تحقق می

۱- المبسوط، ج ۵ ص ۴۶.

۲- المبسوط، ج ۵ ص ۴۶.

۳- همان مرجع، ج ۵ ص ۴۶.

یابد و آن کار امتناع و ردت است و مثل این گونه تفریق بدون طلاق می باشد، مثل تفریق که واقع میان دو محرم صورت می گیرد (یعنی در صورتی که یک مرد با محرمش ازدواج نموده، سپس محکمه می خواهد میان شان تفریق نماید، این تفریق بدون طلاق انجام می گیرد) و این تفریق بدون طلاق از آن جهت است، که بسوی زن از طلاق دادن چیزی نیست (زیرا زوج حالا مرتد است و مرتد از اهل طلاق نیست)، پس هر سبب که برای تفریق است و از طرف زن هم تحقق می یابد، دانسته می شود که آن سبب برای طلاق نیست.

دلیل قول دوم: که قول امام محمد رحمه الله است: سبب تفریق از طرف زوج است و آن عبارت از ارتداد زوج می باشد، پس این تفریق باید همراه طلاق باشد، طوری که سرخسی رحمه الله دلیلش را نقل می کند: (أَنَّ سَبَبَ الْفُرْقَةِ قَوْلٌ مِنْ جِهَةِ الزَّوْجِ إِمَّا إِبَاءً أَوْ رَدًّا فَيَكُونُ بِمَنْزِلَةِ إِبْقَاعِ الطَّلَاقِ).^(۱)

ترجمه: سبب تفریق و جدایی قول از طرف زوج است، یا بشکل امتناع ورزیدن و یا ارتداد، پس این کار به مثابه دادن طلاق است (پس باید زوج طلاق بدهد).

قول راجح: بعد از تحقیق و بررسی به نظر می رسد که قول راجح قول امام ابوحنیفه و امام ابویوسف رحمهما الله می باشد، یعنی با تفریق میان زوجین طلاق نیاز نیست، برابر است ارتداد از جانب زوج باشد و یا زوجه، به چند دلیل:

- ۱- هیچ نص و اثری وجود ندارد، که زوج وقتی مرتد گردد، بعد از ارتداد همراه تفریق، زوجه اش را طلاق هم دهد و این دلیل بر عدم طلاق است.
- ۲- با ارتداد زوج، هیچ نوع رابطه زوجیت میان زوجین باقی نمی ماند، پس طلاق دادن بدون فایده است.

ب: اثر این مورد در قوانین افغانستان

قوانین افغانستان در این مورد متأثر از قول امام ابوحنیفه و امام ابویوسف رحمهما الله می باشد، طوری که فقره (۲) ماده ۱۸۴ قانون مدنی افغانستان بیان می دارد: (۲) تفریق، حکم یک طلاق باین را دارد.^(۲)

۱- المبسوط، ج ۵ ص ۴۶.

۲- وزارت عدلیه، قانون مدنی، جریده رسمی شماره (۳۵۳)، مطبعه صنعتی احمد، کابل، ۱۳۸۸ هـ.ش، ماده (۱۸۴).

در این ماده مشخص گردید که خود تفریق یک طلاق باین است، پس ضرورت به طلاق دیگر نیست که زوج بدهد و این همان قول امام ابوحنیفه و امام ابویوسف رحمهما الله می باشد.

به همین شکل در ماده ۲۱۲ قانون مدنی یکی از موارد که نفقه عدت زوجه را بالای زوج واجب می گرداند، ارتداد زوج خوانده شده که به اثر این ارتداد تفریق میان زوجین صورت می گیرد و چنین بیان داشته است: ۵ - معتده ایکه تفریق وی باثر مرتد شدن زوج یا به اثر ارتکاب فعلیکه موجب حرمت مصاهره می گردد، صورت گرفته باشد. (۱)

در این ماده هم دیده می شود که به اثر مرتد شدن زوج باید میان زوجین تفریق صورت گیرد و با تفریق نفقه عدت زوجه بالای زوج لازم می گردد، ولی اشاره نشده است، که همراه تفریق طلاق هم صورت گیرد و این دلیل است بر اینکه تنها تفریق کافی است و ضرورت به طلاق نیست.

مطلب سوم: وقتی که دو طفل ذمی عاقل نکاح نمایند، سپس زن مسلمان گردد و شوهر امتناع ورزد، باید میان شان تفریق صورت گیرد.

در این مطلب هم نخست اختلاف امامان ثلاثه احناف را تذکر داده، سپس قول راجح را بیان نموده و در اخیر اثر این مورد را در قوانین افغانستان تذکر می دهم:

الف: اختلاف امامان ثلاثه در این مورد

در صورتی که دو طفل عاقل از اهل ذمه با هم ازدواج و نکاح نمایند، سپس یکی از آنها مسلمان گردد، در حالی که با اسلام آوردن عقل دارد، اسلامش صحیح است، بنابراین، اسلام را بر جانب دیگر عرضه نماید در صورتی که عقل داشته باشد، در صورتی که جانب مقابل هم اسلام آورد، هر دو بر نکاح شان باقی می مانند، ولی در صورتی که از اسلام آوردن ابا و امتناع می ورزد، در این صورت اگر زوج اسلام آورده و زن اهل کتاب است، بین شان تفریق نمی شود همان طوری که اگر هر دو بالغ باشند، این قاعده است، ولی اگر زن مسلمان شده است و زوج اهل کتاب است و از اسلام آوردن امتناع می ورزد، آیا میان زوجین که هر دو طفل عاقل هستند تفریق صورت گیرد و یا خیر؟ این مسئله میان ایمه ثلاثه احناف اختلاف است، که این اختلاف بر دو قول خلاصه می گردد:

۱- همان مرجع، ماده (۲۱۲).

قول اول: امام ابوحنیفه و امام محمد رحمهما الله می گویند: میان شان تفریق صورت بگیرد و دلیل شان را جصاص^(۱) رحمه الله چنین نقل می کند: (لان ارتداد الصبي الذي يعقل: ارتداد، وإسلامه: إسلام).^(۲)

ترجمه: زیرا ارتداد کودک که عقل می داشته باشد، ارتداد است و اسلام آوردنش اسلام است.

همچنان سرخسی رحمه الله دلیل امام ابوحنیفه و امام محمد رحمهما الله را چنین نقل می کند: (كُلُّ مَنْ صَحَّ مِنْهُ الْإِسْلَامُ إِذَا أَتَى بِهِ صَحَّ مِنْهُ الْإِبَاءُ إِذَا عُرِضَ عَلَيْهِ، وَعِنْدَ تَقَرُّرِ السَّبَبِ الْمَوْجِبِ لِلْفُرْقَةِ الصَّبِيِّ يَسْتَوِي بِالْبَالِغِ).^(۳)

ترجمه: هر شخص که اسلام او صحیح گردد وقتی که در اسلام داخل گردد، امتناع ورزیدن او هم صحیح می گردد وقتی برایش اسلام عرضه گردد و در وقت تثبیت و موجودیت سببی که موجب تفریق می گردد، کودک با بالغ برابر می باشد.

قول دوم: امام ابویوسف رحمه الله می گوید: تفریق میان شان نباید صورت گیرد و دلیلش را سرخسی رحمه الله چنین نقل نموده است: (لَأَنَّ الْإِبَاءَ إِنَّمَا يَتَحَقَّقُ مُوجِبًا لِلْفُرْقَةِ مِمَّنْ يَكُونُ مُخَاطَبًا بِالْأَدَاءِ، وَالَّذِي لَمْ يَبْلُغْ، وَإِنْ كَانَ عَاقِلًا فَهُوَ غَيْرُ مُخَاطَبٍ بِذَلِكَ).^(۴)

ترجمه: زیرا امتناع ورزیدن وقتی موجب برای تفریق می گردد که این امتناع از شخص صورت گیرد که برای ادا کردن مخاطب شده باشد و شخص که به بلوغ نرسیده است، گرچند عاقل باشد، مخاطب برای ادا کردن نیست (بنابراین، امتناع ورزیدنش هم درست نیست و موجب تفریق هم نمی گردد).

به همین شکل این اختلاف بر سر ارتداد طفل هم است، طوری که امام سرخسی رحمه الله می نویسد: (وَهُوَ نَظِيرُ اخْتِلَافِهِمْ فِي رَدِّ الصَّبِيِّ عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ وَمُحَمَّدٍ رَحِمَهُمَا اللَّهُ تَعَالَى تَجِبُ الْفُرْقَةُ خِلَافًا لِأَبِي يُوسُفَ -

۱- جصاص (۳۰۵ - ۳۷۰ هـ = ۹۱۷ - ۹۸۰ م)، أحمد بن علي، رازي، أبو بكر جصاص، یکی از مفسرین مشهور و فقیه احناف می باشد، در منطقه ری تولد گردیده، سپس در بغداد مسکن گزید و در همانجا وفات نمود، دارای تالیفات می باشد از جمله احکام القرآن، أصول الفقه و غیره. قاسم بن قُطْلُوبِغَا، أبو الفداء زين الدين أبو العدل السوداني (نسبة إلى معتق أبيه سودون الشبخوني) الجمالي الحنفي (المتوفى: ۸۷۹ هـ)، تاج التراجم، المحقق: محمد خير رمضان يوسف، الناشر: دار القلم - دمشق، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۳ هـ - ۱۹۹۲ م، ج ۱ ص ۹۶.

۲- أحمد بن علي أبو بكر الرازي الجصاص الحنفي (المتوفى: ۳۷۰ هـ)، شرح مختصر الطحاوي، الناشر: دار البشائر الإسلامية، بيروت، الطبعة: الأولى ۱۴۳۱ هـ - ۲۰۱۰ م، ج ۶ ص ۱۲۹.

۳- المبسوط، ج ۵ ص ۴۷.

۴- المبسوط، ج ۵ ص ۴۷.

رَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى).^(۱)

ترجمه: و این اختلاف (اختلاف ابا ورزیدن طفل از اسلام) بمثل اختلاف شان در ارتداد کودک است، نزد امام ابوحنیفه و امام محمد رحمهما الله تفریق واجب می گردد، اما امام ابویوسف رحمه الله مخالف آن است. از این اختلاف دانسته می شود، که سبب اختلاف میان ایمه ثلاثه، صحت و عدم صحتی ابا ورزیدن و ارتداد طفل عاقل است، که نزد امام ابوحنیفه و امام محمد رحمهما الله طفل عاقل گرچند در دیگر بخش ها ابا ورزیدنش درست نیست، ولی در اسلام آوردن و خودداری از اسلام آوردن و ارتدادش درست است، اما امام ابویوسف رحمه الله اسلام آوردنش را صحیح می داند، ولی ابا ورزیدن و ارتدادش را صحیح ندانسته و موجب تفریق هم نمی داند.

قول راجح: بعد از تحقیق و بررسی به نظر می رسد که قول راجح، قول امام ابوحنیفه و امام محمد رحمهما الله است، یعنی در صورتی که دو طفل عاقل از اهل ذمه ازدواج می نمایند، سپس زن مسلمان می گردد و زوج از اسلام آوردن امتناع می ورزد، میان شان تفریق صورت گیرد، به چند دلیل:

۱- همان طوری که اسلام آوردن طفل عاقل صحیح می گردد، باید امتناع ورزیدنش هم صحیح گردیده و موجب تفریق گردد.

۲- در صورتی که زن مسلمان گردد و زوج از اسلام آوردن امتناع ورزد، سپس هر دو بر همان ازدواج شان باقی بمانند، این کار یک نوع بی حرمتی به اسلام زن می گردد، گرچند که هر دو طفل هستند.

۳- همچنان اگر هر دو به همان ازدواج باقی بمانند، این کار ممکن سبب فتنه گردد و آن فتنه عبارت از برگرداندن زن دوباره به دین غیر از اسلام، بنابراین، بهتر است تا تفریق میان شان صورت گیرد.

ب: اثر این مورد در قوانین افغانستان

قوانین افغانستان هم در این مورد متأثر از قول امام ابوحنیفه و امام محمد رحمهما الله شده اند، طوری که ماده ۲۱۲ قانون مدنی یکی از نفقه های که بالای زوج لازم دانسته، نفقه عدت زنی است، که به سبب

۱- المبسوط، ج ۵ ص ۴۷.

امتناع ورزیدن زوج از اسلام تفریق صورت گرفته است و چنین بیان نموده است: ۳ - معتده ایکه تفریق وی به سبب امتناع زوج از قبول اسلام صورت گرفته باشد.^(۱)

این بند از ماده قانون مدنی، امتناع ورزیدن زوج را از اسلام یکی از اسباب تفریق دانسته است، ولی در آن مشخص نکرده است که کدام زوج وقتی که از اسلام آوردن امتناع ورزد موجب تفریق می گردد؟ این بیان گر آن است که مطلق زوج، بالغ باشد و یا کودک عاقل، وقتی که از اسلام آوردن امتناع می ورزد، این کارش سبب تفریق می گردد و این همان قول امام ابوحنیفه و امام محمد رحمهما الله است، که بیان گردید.

خلاصه امتناع ورزیدن زوج از اسلام، وقتی که زوجه مسلمان گردد، موجب تفریق می گردد، برابر است زوج بالغ باشد و یا طفل عاقل، که بطور خلاصه بیان گردید.

^۱ - قانون مدنی، ماده (۲۱۲).

نتیجه گیری

از این تحقیق نتایج ذیل بدست آمده است:

- ۱- به این نتیجه رسیدیم که امامان ثلاثه احناف در اصول و کلیات حدود اتفاق نظر داشته، تنها اختلاف شان در مسایل و موضوعات متفرع بوده و این اختلاف هم نظر به برداشت شان از نصوص شرعی بوده است.
- ۲- اختلاف امامان در مسایل و موضوعات فقهی با ذکر دلایل شان، بخصوص در موضوعات فرعی حدود مارا بقول راجح، درست و قول حق هدایت می کند.
- ۳- اینکه حدود عبارت از حد زنا، قذف، سرقت، حرابه، شراب و ارتداد می باشند، بنابراین، اختلاف امامان ثلاثه احناف در تمام فروع و مسایل جزئی اینها صورت گرفته است.
- ۴- جزای حدود در دین مقدس اسلام برای توبیخ، ممانعت و جلوگیری جامعه از فساد، فحشا و امثالهم می باشند.
- ۵- قوانین افغانستان بخصوص کود جزا از جایگاه خاص در قسمت حل و فصل حدود و بقیه جرایم و جزاها برخوردار است که مصادر آن فقه حنفی و عرف عمومی می باشد، ولی خلا و نواقص خود را هم دارند، بشکل که بسیاری از موضوعات مهم و اساسی حدود و تعزیرات را بحث و واضح نساخته است، مثل شروط و عقوبت حدود، مسایل متفرع حدود، شروط و عقوبت جزای تعزیری و غیره.
- ۶- هدف از اختلاف امامان ثلاثه احناف راجع به مسایل و موضوعات متفرع حدود و امثالهم، رسیدن بقول حق و راجح بوده، نه کدام غرض و هدف شخصی.
- ۷- تمام قوانین افغانستان راجع به حدود برگرفته از فقه حنفی بوده و مخالف اسلام نمی باشد.
- ۸- مسایل فرعی که امام ابوحنیفه و صاحبین در حدود اختلاف داشتند، نظر به قوت دلیل هر کدام از این امامان در آن مسئله، در اخیر هر مطلب همان قول قوی ترجیح داده شده، به همین شکل قوانین افغانستان نیز نظر به قوت دلیل، قول راجح را انعکاس داده اند.
- ۹- از اینکه فقهاء اسلامی راجع به حدود بحث گسترده و عمیق نموده، این دلالت بر اهمیت این موضوع می کند.

پیشنهادات

در این قسمت پیشنهادات زیر را می‌کنم:

۱- به وزارت محترم حج و اوقاف، سترمحکمه امارت اسلامی افغانستان و شورای علمای افغانستان پیشنهاد می‌کنم تا به مردم آگاهی دهند که بسا از مسایل امروزی مان برگرفته از دیدگاهی صاحبین امام ابوحنیفه و مذاهب مالکی، شافعی و حنبلی رحمهم الله هستند، تا مردم آگاهی حاصل نموده، دست از این تعصبات بردارند.

۲- به مراجع قانون گذاری مثل وزارت عدلیه پیشنهاد می‌کنم، که راجع به خلاها و نواقص قوانین افغانستان راجع به حدود توجه نموده، قوانین را راجع به این موضوع غنامند سازند، یعنی مسایل و موضوعات حدود که در قوانین وجود ندارند و ضرورت برده می‌شود تا در قوانین گنجانیده شوند، بگنجانند. به همین شکل روی شروحات قوانین کار نموده تا در وقت ضرورت روی توضیح و شرح قانون به آن شروحات مراجعه شده و موضوع حل گردد.

۳- همچنان به پوهنتون سلام، مخصوصاً پوهنهی شرعیات پوهنتون سلام پیشنهاد میکنم که علاوه از این تحقیق، عناوین دیگری را نیز به عنوان منوگراف لیسانس و رساله ماستری انتخاب کنند، بهتر خواهد بود، از جمله: مسائل اختلافی میان صاحبین و امام ابوحنیفه در باب حق و عقود و انعکاس آن در قانون مدنی افغانستان، مسائل اختلافی میان صاحبین و امام ابوحنیفه در باب عقود معینیه و انعکاس آن در قانون مدنی افغانستان، مسائل اختلافی میان ائمه ثلاثه احناف در باب حقوق عینی و انعکاس آن در قوانین افغانستان، مسایل اختلافی ائمه ثلاثه احناف در بخش مصادیق اعدام و اثر آن در قوانین افغانستان و غیره.

۴- به تمام امامان مساجد، اساتید پوهنتون ها، معلمین علوم دینی مکاتب و علمای که در رسانه حضور دارند، پیشنهاد می‌کنم، تا روی همچون موضوعات بحث و صحبت نمایند تا مردم از این گونه مسایل معلومات حاصل نمایند و این اختلافات را مایه بدبختی ندانند، بلکه این گونه اختلافات را بخاطر واضح و آشکار گردیدن حق بدانند و هم مردم از این گونه موضوعات آگاهی عام و تام پیدا کنند، تا از حدود، قتل و امثالهم خودداری نمایند.

فهرست آیات قرآن کریم

ترتیب آیات حسب حروف هجاء است

شماره	آیات	سوره	شماره آیت	صفحه
۱	إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.	النور	۲۳	۶۴
۲	إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ...	المائدة	۹۰	۱۰۱ - ۱۰۲
۴	إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا.	المائدة	۳۳	۳۶، ۸۹، ۹۳
۵	أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ.	البقرة	۱۶	۱۰۴ - ۱۰۵
۶	تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا...	البقرة	۱۸۷	۳۵
۷	الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ.	النور	۲	۳۶، ۳۷، ۴۸
۸	قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلٍ...	يوسف	۷۷	۷۷
۹	وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً...	النور	۴	۳۶، ۶۴
۱۰	وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا.	النساء	۲۲	۵۶، ۵۷
۱۱	وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ...	البقرة	۲۱۷	۱۱۱
۱۲	وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا.	النور	۴	۳۲
۱۳	وَالسَّارِقِ وَالسَّارِقَةِ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا.	المائدة	۳۸	۸۴
۱۵	يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ...	يوسف	۸۱	۷۷

فهرست أحاديث نبوي

شماره	حديث	صفحه
١	اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: «الشِّرْكَ بِاللَّهِ... وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلَاتِ.	٦٤
٢	ادْرَءُوا الْحُدُودَ بِالشُّبُهَاتِ...	٥٢
٣	ادْرَءُوا الْحُدُودَ مَا اسْتَطَعْتُمْ...	٧٤
٤	أَرْسَلَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى رَجُلٍ تَرَوَّجَ امْرَأَةً أَبِيهِ مِنْ بَعْدِهِ أَنْ أَضْرِبَ عُنُقَهُ أَوْ أَقْتُلَهُ.	٥٧
٥	اصْنَعُوا بِهِ مَا تَصْنَعُونَ بِمَوْتَاكُمْ.	٣٦
٦	اغْدُ يَا أُنَيْسُ إِلَى امْرَأَةٍ هَذَا، فَإِنْ اعْتَرَفَتْ فَارْجُمُهَا.	٤٩
٧	أَنَّ أَبَا بَكْرٍ دَخَلَ عَلَيْهَا وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِنْدَهَا يَوْمَ فِطْرِ، أَوْ أَضْحَى وَعِنْدَهَا قَيْنَتَانِ { تُغْنِيَانِ } بِمَا تَقَادَفَتِ الْأَنْصَارُ يَوْمَ بُعَاثَ.	٦١
٨	إِنَّ الَّذِي حَرَّمَ شُرْبَهَا حَرَّمَ بَيْعَهَا...	١٠٥، ١٠٦
٩	إِنَّ اللَّهَ وَضَعَ عَنِّ أُمَّتِي الْخَطَأَ وَالنِّسْيَانَ وَمَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ.	٥٣
١٠	أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَتَى بِرَجُلٍ قَدْ شَرِبَ الْخَمْرَ، فَجَلَدَهُ بِجَرِيدَتَيْنِ نَحْوَ أَرْبَعِينَ...	١٠٣
١١	أَيُّمَا امْرَأَةٍ نَكَحْتَ بِغَيْرِ إِذْنٍ وَلَيْهَا فَنِكَاحُهَا بَاطِلٌ...	٥٥
١٢	حَبَسَ رَجُلًا فِي تَهْمَةٍ.	٧٤، ٧٢، ٧١
١٣	خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْمَسْجِدِ فَقَرَأَهُنَّ عَلَى النَّاسِ، ثُمَّ حَرَّمَ تِجَارَةَ الْخَمْرِ.	١٠٥
١٤	كُتِبَ عَلَى ابْنِ آدَمَ نَصِيْبُهُ مِنَ الزَّيْنِ مُدْرِكُ ذَلِكَ لَا مَحَالَةَ: الْعَيْنَانِ زَنَاهُمَا النَّظْرُ...	٤٥
١٥	كُلُّ شَرَابٍ أَسْكَرَ فَهُوَ حَرَامٌ.	١٠٢
١٦	كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ، وَكُلُّ خَمْرٍ حَرَامٌ.	١٠٢
١٧	لَا قَطْعَ فِي ثَمَرٍ مُعَلَّقٍ، وَلَا فِي حَرِيْسَةِ جَبَلٍ...	٨١

٤٨، ٣٧،	لَا يَجِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَّا بِإِحْدَى ثَلَاثِ النَّفْسِ بِالنَّفْسِ وَالتَّيِّبِ الرَّانِي وَالْمَارِقِ مِنَ الدِّينِ التَّارِكِ الْجَمَاعَةَ.	١٨
٨٤	لَعَنَ اللَّهُ السَّارِقَ يَسْرِقُ الْبَيْضَةَ، فَتُقَطَّعُ يَدُهُ، وَيَسْرِقُ الْحَبْلَ، فَتُقَطَّعُ يَدُهُ.	١٩
١١٢	مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ.	٢٠
٩٤	مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السِّلَاحَ فَلَيْسَ مِنَّا.	٢١

فهرست اعلام

شماره	اسم	صفحه
۱	ابراهیم ادهم	۱۵
۲	ابراهیم نخعی	۳۰، ۱۱
۳	ابن ابی لیلی	۲۰
۴	ابن العربی.	۱۰۸
۵	ابن درید آزدی.	۹۹
۶	ابن سیده.	۱۱۰
۷	ابن عابدین شامی.	۱۰۴، ۴۵، ۴۴
۸	ابن کثیر.	۹۶
۹	ابن مازہ.	۷۰
۱۰	ابن معن	۱۳
۱۱	ابن منذر	۱۰۲، ۳۸
۱۲	ابن منظور افریقی	۸۹، ۵۶، ۴۳ ۱۱۱، ۹۹
۱۳	ابن نجیم مصری	۱۱۲، ۴۵، ۲۹ ۱۱۳
۱۴	ابن همام حنفی.	۶۳
۱۵	ابو زبیر مکی	۱۲
۱۶	ابورجاء بن واقد هروی	۱۸
۱۷	ابوسعود	۲۴
۱۸	ابو فضل موصلی	۶۱، ۲۸
۱۹	ابومطیع بلخی	۱۴
۲۰	ابومنصور ازهری.	۶۰
۲۱	ابویوسف یعقوب	۱۳

۱۴	اسد بن عمرو بجلی	۲۲
۲۳	امام اوزاعی	۲۳
۱۱	امام باقر	۲۴
۲۹	امام جعفر صادق	۲۵
،۶۶،۵۶،۵۲ ،۱۱۶،۱۱۴،۶۹ ۱۱۹،۱۱۷	امام سرخسی	۲۶
،۱۱،۹	امام شعبی	۲۷
۲۹	امام قدوری	۲۸
،۵۴،۵۰،۲۷ ،۹۳،۹۰،۷۴ ۱۱۴،۱۱۱	امام کاسانی	۲۹
۲۵	امام کسائی	۳۰
۸۷،۲۸	امام مرغینانی	۳۱
۱۰۳،۳۷	امام نووی.	۳۲
۱۵	بشر حافی	۳۳
۲۱	بشر ابن ولید	۳۴
۳۱	جاحظ	۳۵
۱۴	جارود نیشاپوری	۳۶
۱۱۹	جصاص.	۳۷
۱۵	جعفر ابن ربیع	۳۸
۱۴	حسن بن زیاد لؤلؤی	۳۹
۱۳	حفص ابن غیاث	۴۰
۱۳	حماد ابن ابوحنیفه	۴۱
۳۰،۱۱،۹	حماد بن ابی سلیمان	۴۲
۲۵	حموی	۴۳

۷۲	خطابی.	۴۴
۸	خطیب بغدادی	۴۵
۱۴	داود طائی	۴۶
۱۳، ۱۰	زُفر	۴۷
۱۷	زید بن علی	۴۸
۲۳	سفیان ثوری	۴۹
۱۶	سفیان بن عیینه	۵۰
۲۱	عباد ابن عوام	۵۱
۱۵	عبدالحی لکنوی	۵۲
۱۱	عبدالرحمن اعرج	۵۳
۱۴	عبدالکریم جرجانی	۵۴
۱۶، ۱۴	عبدالله بن مبارک	۵۵
۱۱	عدی بن ثابت	۵۶
۶۸، ۳۱، ۱۱	عطا بن ابی رباح	۵۷
۳۱	عکرمه	۵۸
۱۲	عمرو بن دینار	۵۹
۳۵	علاء الدین حصکفی	۶۰
۲۳	عیسی ابن ابان	۶۱
۶۹، ۶۸، ۶۲	فخر الدین زیلعی.	۶۲
۱۵	فضیل ابن عیاض	۶۳
۹۰	فیومی.	۶۴
۲۴	قاسم ابن سلام هروی	۶۵
۱۳	قاسم بن معن	۶۶
۶۸	قتاده.	۶۷
۴۲	ماعز اسلمی	۶۸
۱۳	محمد بن حسن	۶۹

١٢	محارب بن دثار سدوسی	٧٠
٢٤	محمد ابن مقاتل مروزی	٧١
٧	محبی الدین حنفی	٧٢
١٠٠، ٣٤	مرتضی زبیدی	٧٣
٢٣	معلی ابن منصور	٧٤
٣١، ١٢	نافع ابو عبدالله	٧٥
٣٦	نسفی	٧٦
١٦	نضر ابن شمیل	٧٧
١٣	وکیع ابن جراح	٧٨
٢٠	یحیی ابن سعید انصاری	٧٩
١٦	یحیی ابن سعید قطان	٨٠
١٦	یحیی ابن معین	٨١

فهرست منابع و مأخذ

قرآن كريم

اولاً: منابع تفسيرى و علوم آن

۱. ابن العربى، محمد بن عبد الله أبو بكر بن العربي المعافري الاشبيلى المالكي (المتوفى: ٥٤٣هـ)، أحكام القرآن، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، الطبعة: الثالثة، ١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٣ م.
۲. محمد حسن جبل، المعجم الاشتقاقي المؤصل لألفاظ القرآن الكريم، الناشر: مكتبة الآداب - القاهرة، الطبعة: الأولى، ٢٠١٠ م.
۳. محمد عبد الحي بن محمد عبد الحلیم الأنصاري اللكنوي الهندي، أبو الحسنات (المتوفى: ١٣٠٤هـ)، النافع الكبير، الناشر: إدارة القرآن والعلوم الإسلامية- كراتشي، باكستان، ١٤١١ هـ - ١٩٩٠ م.

ثانياً: منابع حديثى و علوم آن

۱. ابن التركمانى، علاء الدين علي بن عثمان بن إبراهيم بن مصطفى المارديني، أبو الحسن، الشهير بابن التركماني (المتوفى: ٧٥٠هـ)، الجوهر النقي على سنن البيهقي، الناشر: دار الفكر، بيروت.
۲. ابن الملقن، عمر بن علي بن أحمد، سراج الدين أبو حفص الشافعي المصري (المتوفى: ٨٠٤هـ)، تذكرة المحتاج إلى أحاديث المنهاج، المحقق: حمدي عبد المجيد السلفي، الناشر: المكتب الإسلامي - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٩٩٤.
۳. ابن المنذر، عبد الرحمن بن محمد بن إدريس بن المنذر التميمي، أبو محمد الحنظلي، الرازي ابن أبي حاتم (المتوفى: ٣٢٧هـ)، الجرح والتعديل، الناشر: طبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية - بحيدر آباد الدكن - الهند، الطبعة: الأولى، ١٢٧١ هـ - ١٩٥٢ م.
۴. ابن حبان، محمد بن حبان بن أحمد بن حبان بن معاذ بن معبد، التميمي، أبو حاتم، الدارمي، البُستي (المتوفى: ٣٥٤هـ)، الثقات، الناشر: مجلس دائرة المعارف العثمانية بحيدر آباد الدكن الهند، الطبعة الأولى، ١٣٩٣ هـ - ١٩٧٣ م.
۵. ابن حبان، محمد بن حبان بن أحمد بن حبان بن معاذ بن معبد، التميمي، أبو حاتم، الدارمي، البُستي (المتوفى: ٣٥٤هـ)، المجروحين من المحدثين والضعفاء والمتروكين، الناشر: دارالمعرفة- بيروت، ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م.
۶. ابن حجر، أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر أبو الفضل العسقلاني (المتوفى: ٨٥٢هـ)، الدراية في تخريج أحاديث الهداية، المحقق: السيد عبد الله هاشم اليماني المدني، الناشر: دار المعرفة - بيروت.

٧. ابن سعد، محمد بن سعد بن منيع، أبو عبد الله الهاشمي بالولاء، البصري، البغدادي المعروف بابن سعد (المتوفى: ٢٣٠هـ)، الطبقات الكبرى، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٠ هـ - ١٩٩٠ م.
٨. ابن قتيبة، عبدالله بن مسلم بن قتيبة أبو محمد الدينوري، تأويل مختلف الحديث، تحقيق: محمد زهري النجار، الناشر: دار الجيل - بيروت، ١٣٩٣ - ١٩٧٢ م.
٩. ابن كثير، إسماعيل بن عمر بن كثير، أبو الفداء القرشي البصري ثم الدمشقي (المتوفى: ٧٧٤هـ)، البداية والنهاية، تحقيق: عبد الله بن عبد المحسن التركي، الناشر: دار هجر للطباعة والنشر والتوزيع والإعلان، الطبعة: الأولى، ١٤١٨ هـ - ١٩٩٧ م.
١٠. ابن ماجة، محمد بن يزيد القزويني، أبو عبد الله وماجة اسم أبيه يزيد (المتوفى: ٢٧٣هـ)، سنن ابن ماجة، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، الناشر: دار إحياء الكتب العربية - فيصل عيسى البابي الحلبي.
١١. أبو داود، سليمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشير بن شداد بن عمرو، الأزدي السجستاني (المتوفى: ٢٧٥هـ)، سنن أبي داود، المحقق: شعيب الأرنؤوط - محمّد كامل قره بللي، الناشر: دار الرسالة العالمية، الطبعة: الأولى، ١٤٣٠ هـ - ٢٠٠٩ م.
١٢. الألباني، محمد ناصر الدين (المتوفى: ١٤٢٠هـ)، صحيح وضعيف سنن ابن ماجة، برنامج منظومة التحقيقات الحديثية - المجاني - من إنتاج مركز نور الإسلام لأبحاث القرآن والسنة بالإسكندرية.
١٣. الألباني، محمد ناصر الدين (المتوفى: ١٤٢٠هـ)، صحيح وضعيف سنن أبي داود، برنامج منظومة التحقيقات الحديثية - المجاني - من إنتاج مركز نور الإسلام لأبحاث القرآن والسنة بالإسكندرية.
١٤. الألباني، محمد ناصر الدين، بن الحاج نوح بن نجاتي بن آدم، أبو عبد الرحمن الأشقودري (المتوفى: ١٤٢٠هـ)، التعليقات الحسان على صحيح ابن حبان وتمييز سقيمه من صحيحه، وشاذه من محفوظه، الناشر: دار با وزير للنشر والتوزيع، جدة - المملكة العربية السعودية، الطبعة: الأولى، ١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٣ م.
١٥. البخاري، محمد بن إسماعيل بن إبراهيم بن المغيرة البخاري، أبو عبد الله (المتوفى: ٢٥٦هـ)، التاريخ الكبير، الطبعة: دائرة المعارف العثمانية، حيدر آباد - الدكن.
١٦. البخاري، محمد بن إسماعيل بن إبراهيم بن المغيرة أبو عبد الله (المتوفى: ٢٥٦هـ)، صحيح البخاري، الناشر: دار الشعب - القاهرة، الطبعة: الأولى، ١٤٠٧ - ١٩٨٧.
١٧. البيهقي، أحمد بن الحسين بن علي بن موسى الخُسْرُوْجْردي الخراساني، أبو بكر (المتوفى: ٤٥٨هـ)، السنن الكبرى، المحقق: محمد عبد القادر عطا، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، الطبعة:

الثالثة، ١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٣ م.

١٨. البيهقي، أحمد بن الحسين بن علي بن موسى الخُسْرُو جَرْدِي الخراساني، أبو بكر (المتوفى: ٤٥٨ هـ)، السنن الصغير للبيهقي، المحقق: عبد المعطي أمين قلجعي، دار النشر: جامعة الدراسات الإسلامية، كراتشي - باكستان، الطبعة: الأولى، ١٤١٠ هـ - ١٩٨٩ م.
١٩. جصاص، أحمد بن علي أبو بكر الرازي الجصاص الحنفي (المتوفى: ٣٧٠ هـ)، شرح مختصر الطحاوي، الناشر: دار البشائر الإسلامية، بيروت، الطبعة: الأولى ١٤٣١ هـ - ٢٠١٠ م.
٢٠. الخطابي، حمد بن محمد بن إبراهيم بن الخطاب البستي، أبو سليمان المعروف بالخطابي (المتوفى: ٣٨٨ هـ)، معالم السنن (شرح سنن أبي داود)، الناشر: المطبعة العلمية - حلب، الطبعة: الأولى ١٣٥١ هـ - ١٩٣٢ م.
٢١. خليل بن كيكلاي بن عبد الله، صلاح الدين أبو سعيد الدمشقي العلاني (المتوفى: ٧٦١ هـ)، جامع التحصيل في أحكام المراسيل، المحقق: حمدي عبد المجيد السلفي، الناشر: عالم الكتب - بيروت، الطبعة: الثانية، ١٤٠٧ - ١٩٨٦.
٢٢. السيوطي، جلال الدين (٨٤٩ - ٩١١ هـ)، الجامع الكبير، المحقق: مختار إبراهيم الهائج - عبد الحميد محمد ندا - حسن عيسى عبد الظاهر، الناشر: الأزهر الشريف، القاهرة - جمهورية مصر العربية، الطبعة: الثانية، ١٤٢٦ هـ - ٢٠٠٥ م.
٢٣. الشافعي، محمد بن إدريس بن العباس بن عثمان بن شافع بن عبد المطلب بن عبد مناف الشافعي أبو عبد الله المطلب القرشي المكي (المتوفى: ٢٠٤ هـ)، مسند الإمام الشافعي، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، عام النشر: ١٣٧٠ هـ - ١٩٥١ م.
٢٤. صالح بن عبد العزيز بن محمد آل الشيخ، التكميل لما تخريجه من إرواء الغليل، الناشر: دار الفكر للطباعة - بيروت.
٢٥. عبد الرحيم بن عبد الرحمن بن أحمد، أبو الفتح العباسي (المتوفى: ٩٦٣ هـ)، معاهد التنصيص على شواهد التلخيص، المحقق: محمد محيي الدين عبد الحميد، الناشر: عالم الكتب - بيروت.
٢٦. مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري، صحيح مسلم، المحقق: مجموعة من المحققين، الناشر: دار الجيل - بيروت، الطبعة: مصورة من الطبعة التركية المطبوعة في استانبول سنة ١٣٣٤ هـ.
٢٧. النسائي، أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن. سنن النسائي، المحقق: مكتب تحقيق التراث، الناشر: دار المعرفة ببيروت، الطبعة: الخامسة ١٤٢٠ هـ.
٢٨. النووي، يحيى بن شرف، أبو زكريا محيي الدين (المتوفى: ٦٧٦ هـ)، المنهاج شرح صحيح مسلم بن

الحجاج، الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، الطبعة: الثانية، ١٣٩٢.

ثالثاً: منابع فقهى و اصول فقه

١. ابن المنذر، محمد بن إبراهيم بن المنذر أبو بكر النيسابوري (المتوفى: ٣١٩هـ)، الإجماع لابن المنذر، المحقق: فؤاد عبد المنعم أحمد، الناشر: دار المسلم للنشر والتوزيع، بيروت، الطبعة: الأولى ١٤٢٥هـ/ ٢٠٠٤م.
٢. ابن رشد، محمد بن أحمد بن محمد بن أحمد بن رشد ابو الوليد القرطبي الشهير بابن رشد الحفيد (المتوفى: ٥٩٥هـ)، بداية المجتهد ونهاية المقتصد، الناشر: دار الحديث - القاهرة، ١٤٢٥هـ - ٢٠٠٤م.
٣. ابن عابدين، محمد أمين بن عمر بن عبد العزيز ابن عابدين، دمشقي الحنفي (المتوفى: ١٢٥٢هـ)، رد المحتار على الدر المختار، الناشر: دار الفكر-بيروت، الطبعة: الثانية، ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
٤. ابن عبدالبر، يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم أبو عمر النمري القرطبي (المتوفى: ٤٦٣هـ)، الانتقاء في فضائل الأئمة الثلاثة الفقهاء، الناشر: مكتب المطبوعات الإسلامية بحلب، الطبعة الاولى، ١٤١٧هـ - ١٩٩٧م.
٥. ابن مازه، محمود بن أحمد بن عبد العزيز بن عمر بن مازة البخاري الحنفي، أبو المعالي برهان الدين (المتوفى: ٦١٦هـ)، المحيط البرهاني في الفقه النعماني فقه الإمام أبي حنيفة رضي الله عنه، المحقق: عبد الكريم سامي الجندي، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤٢٤هـ - ٢٠٠٤م.
٦. ابن نجيم، زين الدين بن إبراهيم بن محمد، ابن نجيم المصري، (المتوفى: ٩٧٠هـ)، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، الناشر: دار الكتاب الإسلامي، الناشر: دار الكتاب الإسلامي، الطبعة: الثانية - بدون تاريخ.
٧. ابن نجيم، زين الدين بن إبراهيم بن محمد، المعروف بابن نجيم المصري (المتوفى: ٩٧٠هـ)، الأَشْبَاهُ وَالنَّظَائِرُ عَلَى مَذْهَبِ أَبِي حَنِيفَةَ النُّعْمَانِ، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤١٩هـ - ١٩٩٩م.
٨. ابوزهره، محمد. ابوحنيفة حياته وعصره - اراؤه وفقهه، ناشر: دار الفكر العربي، سال طبع: ١٩٩٢.
٩. الجرجاني، علي بن محمد بن علي الزين الشريف (المتوفى: ٨١٦هـ)، التعريفات، الناشر: دار الكتب العلمية بيروت - لبنان، الطبعة: الأولى ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م.
١٠. الحصكفي، محمد بن علي بن محمد الحصني المعروف بعلاء الدين الحصكفي الحنفي (المتوفى: ١٠٨٨هـ)، الدر المختار شرح تنوير الأبصار وجامع البحار، المحقق: عبد المنعم خليل إبراهيم، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٢٣هـ - ٢٠٠٢م.

١١. داماد أفندي، عبد الرحمن بن محمد بن سليمان المدعو بشيخي زاده، يعرف بداماد أفندي (المتوفى: ١٠٧٨هـ)، مجمع الأنهر في شرح ملتقى الأبحر، بيروت، الناشر: دار إحياء التراث العربي.
١٢. الرملي، شمس الدين محمد بن أبي العباس أحمد بن حمزة شهاب الدين (المتوفى: ١٠٠٤هـ)، نهاية المحتاج إلى شرح المنهاج، الناشر: دار الفكر، بيروت، الطبعة: ط أخيرة - ١٤٠٤هـ/١٩٨٤م.
١٣. الزيلعي، عثمان بن علي بن محجن، البارعي، فخر الدين، الحنفي، (المتوفى: ٧٤٣هـ)، تبين الحقائق شرح كنز الدقائق وحاشية الشلبي، الناشر: المطبعة الكبرى الأميرية - بولاق، القاهرة، الطبعة: الأولى، ١٣١٣هـ.
١٤. السرخسي، محمد بن أحمد بن أبي سهل شمس الأئمة (المتوفى: ٤٨٣هـ)، المبسوط، الناشر: دار المعرفة - بيروت، ١٤١٤هـ - ١٩٩٣م.
١٥. علاء الدين السمرقندي، محمد بن أحمد بن أبي أحمد، أبو بكر (المتوفى: نحو ٥٤٠هـ)، تحفة الفقهاء، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، الطبعة: الثانية، ١٤١٤هـ - ١٩٩٤م.
١٦. القدوري، أحمد بن محمد بن أحمد بن جعفر بن حمدان أبو الحسين (المتوفى: ٤٢٨هـ)، مختصر القدوري في الفقه الحنفي، المحقق: كامل محمد عويضة، الناشر: دار الكتب العلمية، الطبعة: الأولى، ١٤١٨هـ - ١٩٩٧م.
١٧. الكاساني، علاء الدين، أبو بكر بن مسعود بن أحمد الحنفي (المتوفى: ٥٨٧هـ)، بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة: الثانية، ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.
١٨. لجنة علماء برئاسة نظام الدين البلخي، الفتاوى الهندية، الناشر: دار الفكر، بيروت، الطبعة: الثانية، ١٣١٠هـ.
١٩. المجددي البركتي، محمد عميم الإحسان. قواعد الفقه، الناشر: الصدف ببلشرز - كراتشي، الطبعة: الأولى، ١٤٠٧-١٩٨٦.
٢٠. محمد بن فرامرز بن علي الشهير بملا - أو منلا أو المولى - خسرو (المتوفى: ٨٨٥هـ)، درر الحكام شرح غرر الأحكام، بيروت، الناشر: دار إحياء الكتب العربية.
٢١. محمد يوسف موسى، تاريخ الفقه الاسلامي، بيروت، ناشر: دار الجيل، الطبعة: الأولى، ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
٢٢. محمد، أبو عبد الله محمد بن الحسن بن فرقد الشيباني (المتوفى: ١٨٩هـ)، الأصل، تحقيق ودراسة: محمد بونوكالين، الناشر: دار ابن حزم، بيروت - لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤٣٣هـ - ٢٠١٢م.
٢٣. محمود عبد الرحمن عبد المنعم، معجم المصطلحات والألفاظ الفقهية، الناشر: دار الفضيلة، القاهرة.

٢٤. المرغيناني، علي بن أبي بكر بن عبد الجليل الفرغاني أبو الحسن برهان الدين (المتوفى: ٥٩٣هـ)، متن بداية المبتدي في فقه الإمام أبي حنيفة، الناشر: مكتبة ومطبعة محمد علي صباح - القاهرة.
٢٥. الموصلي، عبد الله بن محمود بن مودود الموصلي البلدحي، مجد الدين أبو الفضل الحنفي (المتوفى: ٦٨٣هـ)، الاختيار لتعليل المختار، الناشر: مطبعة الحلبي - القاهرة (وصورتها دار الكتب العلمية - بيروت، وغيرها)، ١٣٥٦ هـ - ١٩٣٧ م.
٢٦. الميداني، عبد الغني بن طالب بن حمادة بن إبراهيم الغنيمي الدمشقي الحنفي (المتوفى: ١٢٩٨هـ)، اللباب في شرح الكتاب، الناشر: المكتبة العلمية، بيروت - لبنان.

رابعاً: كتاب های لغت

١. ابن دريد الأزدي، محمد بن الحسن بن دريد الأزدي أبو بكر (المتوفى: ٣٢١هـ)، جمهرة اللغة، المحقق: رمزي منير بعلبكي، الناشر: دار العلم للملايين - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٩٨٧ م.
٢. ابن سيده، علي بن إسماعيل بن سيده أبو الحسن المرسي [ت: ٤٥٨هـ]، المحكم والمحيط الأعظم، المحقق: عبد الحميد هنداوي، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٢١ هـ - ٢٠٠٠ م.
٣. ابن منظور، محمد بن مكرم بن علي، ابن منظور، أبو الفضل، جمال الدين الأنصاري الرويفعي الإفريقي (المتوفى: ٧١١هـ)، لسان العرب، الناشر: دار صادر - بيروت، الطبعة: الثالثة - ١٤١٤ هـ.
٤. الأزهرى، محمد بن أحمد، الهروي، أبو منصور (المتوفى: ٣٧٠هـ)، تهذيب اللغة، المحقق: محمد عوض مرعب، الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، الطبعة: الأولى، ٢٠٠١ م.
٥. الحموي، أحمد بن محمد بن علي الفيومي ثم الحموي، أبو العباس (المتوفى: نحو ٧٧٠هـ)، المصباح المنير في غريب الشرح الكبير، الناشر: المكتبة العلمية - بيروت.
٦. مرتضى الزبيدي، محمّد بن محمّد بن عبد الرزّاق الحسيني، الملقّب بمرتضى الزّبيدي (المتوفى: ١٢٠٥هـ)، تاج العروس من جواهر القاموس، الناشر: دار الفكر - بيروت، الطبعة: الأولى / ١٤١٤ هـ.

خامساً: كتاب های تراجم

١. ابن حبان، محمد بن أحمد بن حبان، ابوحاتم البستي، مشاهير علماء الامصار، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة الاولى، ١٤١٦ هـ - ١٩٩٥ م.
٢. ابن حجر، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، تهذيب التهذيب، الناشر: دار الفكر - بيروت، الطبعة الأولى، ١٤٠٤ - ١٩٨٤ م.
٣. ابن خلكان، أبو العباس شمس الدين أحمد بن محمد بن إبراهيم بن أبي بكر ابن خلكان البرمكي الإبلي

- (المتوفى: ٦٨١هـ)، وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان، المحقق: إحسان عباس، الناشر: دار صادر - بيروت، الطبعة: ١، ١٩٧١م.
٤. ابن عبد البر، يوسف بن عبد البر، النمري، القرطبي، ابو عمر، الاستيعاب فى أسماء الأصحاب، الناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، ١٤٢٧هـ - ٢٠٠٦م.
٥. ابن فرحون، إبراهيم بن علي بن محمد، برهان الدين اليعمرى المالكي (المتوفى: ٧٩٩هـ)، الديباج المذهب فى معرفة أعيان علماء المذهب، تحقيق وتعليق: محمد الأحمدى أبو النور، الناشر: دار التراث للطبع والنشر، القاهرة.
٦. ابن قاضي شهبة، أبو بكر بن أحمد بن محمد بن عمر بن قاضي شهبة، طبقات الشافعية - لابن قاضي شهبة، دار النشر: عالم الكتب - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٧هـ.
٧. ابن قطلوبغا، أبو الفداء زين الدين أبو العدل قاسم بن قُطُوبغا السوداني (نسبة إلى معتق أبيه سودون الشبخوني) الجمالي الحنفي (المتوفى: ٨٧٩هـ)، تاج التراجم، المحقق: محمد خير رمضان يوسف، الناشر: دار القلم - دمشق، الطبعة: الأولى، ١٤١٣هـ - ١٩٩٢م.
٨. ابن كثير، إسماعيل بن عمر بن كثير، أبو الفداء القرشي البصري ثم الدمشقي (المتوفى: ٧٧٤هـ)، طبقات الشافعيين، تحقيق: أحمد عمر هاشم، محمد زينهم محمد عزب، الناشر: مكتبة الثقافة الدينية، تاريخ النشر: ١٤١٣هـ - ١٩٩٣م.
٩. ابونعيم، احمد بن عبدالله، الاصفهاني، حافظ ابونعيم، حلية الاولياء وطبقات الاصفياء، الناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع- بيروت، سال طبع: ١٤١٦هـ - ١٩٩٦م.
١٠. بكر بن عبد الله، أبو زيد بن محمد بن عبد الله بن بكر بن عثمان بن يحيى بن غيهب بن محمد (المتوفى: ١٤٢٩هـ)، طبقات النسابين، الناشر: دار الرشد، الرياض، الطبعة: الأولى، ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
١١. تقي الدين بن عبد القادر التميمي الداري الغزي (المتوفى: ١٠١٠هـ)، الطبقات السنوية فى تراجم الحنفية، بيروت، الناشر: دار الفكر، ١٤٠٧هـ.
١٢. توكلى، محمد روف، چهار امام اهل سنت و الجماعت. تهران، انتشارات: امير كبير، ١٣٨٤هـ ش.
١٣. حسين بن علي بن محمد بن جعفر، أبو عبد الله الصيّمري الحنفي (المتوفى: ٤٣٦هـ)، أخبار أبي حنيفة وأصحابه، الناشر: عالم الكتب - بيروت، الطبعة: الثانية، ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.
١٤. الحكري، مغلطاي بن قليج بن عبد الله البكجري المصري الحكري الحنفي، أبو عبد الله، علاء الدين (المتوفى: ٧٦٢هـ)، إكمال تهذيب الكمال فى أسماء الرجال، المحقق: أبو عبد الرحمن عادل بن محمد - أبو محمد أسامة بن إبراهيم، الناشر: الفاروق الحديثة للطباعة والنشر، الطبعة: الأولى، ١٤٢٢هـ -

٢٠٠١ م.

١٥. الحموي، شهاب الدين أبو عبد الله ياقوت بن عبد الله الرومي (المتوفى: ٦٢٦هـ)، معجم الأديباء = إرشاد الأريب إلى معرفة الأديب، المحقق: إحسان عباس، الناشر: دار الغرب الإسلامي، بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٤ هـ - ١٩٩٣ م.
١٦. الحموي، ياقوت بن عبد الله، شهاب الدين أبو عبد الله الرومي (المتوفى: ٦٢٦هـ)، معجم البلدان، الناشر: دار صادر، بيروت، الطبعة: الثانية، ١٩٩٥ م.
١٧. حنائي، علي بن أمر الله (ت ٩٧٩هـ)، طبقات الحنفية، عمان، الأردن، ناشر: مركز العلماء للدراسات وتقنية المعلومات، الطبعة: الأولى، ص ١٢. الفوائد البهية في تراجم الحنفية.
١٨. الحنفي، يوسف بن تغري بردي بن عبد الله الظاهري أبو المحاسن، جمال الدين (المتوفى: ٨٧٤هـ)، النجوم الزاهرة في ملوك مصر والقاهرة، الناشر: وزارة الثقافة والإرشاد القومي، دار الكتب، مصر.
١٩. خطيب بغدادي، أبو بكر أحمد بن علي بن ثابت بن أحمد بن مهدي (المتوفى: ٤٦٣هـ)، تاريخ بغداد، بيروت، ناشر: دار الغرب الإسلامي، الطبعة: الأولى، ١٤٢٢ هـ - ٢٠٠٢ م.
٢٠. خليل بن أبيك بن عبد الله، صلاح الدين الصفدي (المتوفى: ٧٦٤هـ)، الوافي بالوفيات، المحقق: أحمد الأرنؤوط وتركي مصطفى، الناشر: دار إحياء التراث - بيروت، ١٤٢٠ هـ - ٢٠٠٠ م.
٢١. الذهبي، محمد بن أحمد بن عثمان بن قَائِمَاز، شمس الدين أبو عبد الله الذهبي (المتوفى: ٧٤٨هـ)، سير أعلام النبلاء، المحقق: مجموعة من المحققين بإشراف الشيخ شعيب الأرنؤوط، بيروت، الناشر: مؤسسة الرسالة، الطبعة: الثالثة، ١٤٠٥ هـ / ١٩٨٥ م.
٢٢. الذهبي، محمد بن أحمد بن عثمان بن قَائِمَاز، شمس الدين أبو عبد الله الذهبي (المتوفى: ٧٤٨هـ)، تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، المحقق: بشار عوَّاد معروف، الناشر: دار الغرب الإسلامي، بيروت، الطبعة: الأولى، ٢٠٠٣ م.
٢٣. الذهبي، محمد بن أحمد بن عثمان بن قَائِمَاز، شمس الدين أبو عبد الله الذهبي (المتوفى: ٧٤٨هـ)، تذكرة الحفاظ، الناشر: دار الكتب العلمية بيروت-لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤١٩ هـ - ١٩٩٨ م.
٢٤. الذهبي، محمد بن أحمد بن عثمان بن قَائِمَاز، شمس الدين أبو عبد الله (المتوفى: ٧٤٨هـ)، الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة، الناشر: دار القبلة للثقافة الإسلامية، مؤسسة علوم القرآن- جدة، الطبعة الأولى، ١٤١٣ هـ - ١٩٩٢ م.
٢٥. الذهبي، محمد بن أحمد شمس الدين، ميزان الاعتدال في نقد الرجال، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة الأولى، ١٤١٦ هـ - ١٩٩٥ م.

٢٦. الزركلي، خير الدين بن محمود بن محمد بن علي بن فارس، الزركلي دمشقي (المتوفى: ١٣٩٦هـ)،
الأعلام، دار العلم للملايين، الطبعة: الخامسة عشر - أيار / مايو ٢٠٠٢ م.
٢٧. السبكي، تاج الدين عبد الوهاب بن تقي الدين (المتوفى: ٧٧١هـ)، طبقات الشافعية الكبرى، المحقق:
محمود محمد الطناحي د. عبد الفتاح محمد الحلو، الناشر: هجر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت،
الطبعة: الثانية، ١٤١٣هـ.
٢٨. سپهرى، فريدون، پژوهشى درباره ى امامان اهل سنت. تهران، كردستان، ١٣٨٨هـ.ش.
٢٩. السلامي، تقي الدين محمد بن هجرس بن رافع (المتوفى: ٧٧٤هـ)، الوفيات، المحقق: صالح مهدي عباس،
بشار عواد معروف، الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٢هـ.
٣٠. السيوطي، عبد الرحمن بن أبي بكر، جلال الدين (المتوفى: ٩١١هـ)، حسن المحاضرة في تاريخ مصر
والقاهرة، المحقق: محمد أبو الفضل إبراهيم، الناشر: دار إحياء الكتب العربية - عيسى البابي الحلبي
وشركاه - مصر، الطبعة: الأولى ١٣٨٧ هـ - ١٩٦٧ م.
٣١. الشيرازي، ابراهيم بن علي بن يوسف، ابواسحاق الشيرازي الشافعي، طبقات الفقهاء، الناشر: دار الفكر
- بيروت.
٣٢. الكتاني، محمد عبْد الحَيّ بن عبد الكبير ابن محمد الحسني الإدريسي، المعروف بعبد الحي الكتاني
(المتوفى: ١٣٨٢هـ)، فهرس الفهارس والأثبات ومعجم المعاجم والمشیخات والمسلسلات، المحقق:
إحسان عباس، الناشر: دار الغرب الإسلامي - بيروت، الطبعة: ٢، ١٩٨٢م.
٣٣. كحالة دمشق، عمر بن رضا بن محمد راغب بن عبد الغني (المتوفى: ١٤٠٨هـ)، معجم المؤلفين،
الناشر: مكتبة المثنى - بيروت، دار إحياء التراث العربي بيروت.
٣٤. المحبي، محمد أمين بن فضل الله بن محب الدين بن محمد المحبي الحموي الأصل، الدمشقي (المتوفى:
١١١١هـ)، خلاصة الأثر في أعيان القرن الحادي عشر، الناشر: دار صادر - بيروت.
٣٥. محمد بن الحسن بن عبيد الله بن مذحج الزبيدي الأندلسي الإشبيلي، أبو بكر (المتوفى: ٣٧٩هـ)، طبقات
النحويين واللغويين، المحقق: محمد أبو الفضل إبراهيم، الناشر: دار المعارف، حلب، الطبعة: الثانية.
٣٦. محمد بن شاکر بن أحمد بن عبد الرحمن بن شاکر بن هارون بن شاکر الملقب بصلاح الدين (المتوفى:
٧٦٤هـ)، فوات الوفيات، المحقق: إحسان عباس، الناشر: دار صادر - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٩٧٤م.
٣٧. محمد عبد الحي أبو الحسنات اللكنوي الهندي، الفوائد البهية في تراجم الحنفية، الناشر: طبع بمطبعة دار
السعادة بجوار محافظة مصر - لصاحبها محمد إسماعيل، الطبعة: الأولى، ١٣٢٤ هـ.
٣٨. محيي الدين الحنفي، عبد القادر بن محمد بن نصر الله القرشي، أبو محمد، (المتوفى: ٧٧٥هـ)، الجواهر

- المضية في طبقات الحنفية، الناشر: مير محمد كتب خانه - كراتشي، الطبعة الرابعة، ١٤١٨ هـ.
٣٩. المزي، جمال الدين أبو الحجاج يوسف بن عبد الرحمن (المتوفى: ٧٤٢ هـ)، تحفة الأشراف بمعرفة الأطراف، تحفة الأشراف بمعرفة الأطراف، المحقق: عبد الصمد شرف الدين، طبعة: المكتب الإسلامي، والدار القيمة، الطبعة: الثانية: ١٤٠٣ هـ، ١٩٨٣ م.
٤٠. المزي، يوسف بن عبد الرحمن بن يوسف، أبو الحجاج، جمال الدين ابن الزكي أبي محمد القضاعي الكلبى (المتوفى: ٧٤٢ هـ)، تهذيب الكمال في أسماء الرجال، المحقق: بشار عواد معروف، الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٠ - ١٩٨٠ م.
٤١. النووى، يحيى بن شرف أبو زكريا محيي الدين النووي (المتوفى: ٦٧٦ هـ)، تهذيب الأسماء واللغات، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان.

سادساً: منابع قوانين و حقوق

١. ستانكزى، نصر الله و ديگران، قاموس اصطلاحات حقوقى، پروژة عدلى و قضايى افغانستان، كابل، چاپ اول، ١٣٨٧ هـ ش.
٢. محمد افضل ذاکر، شرح كود جزا، ناشر: بنياد آسيا، كابل، چاپ اول، خزان ١٣٩٨ هـ ش.
٣. وزارت عدليه، قانون اجرائات جزائى، جريده رسمى (١١٣٢)، مطبعه بهير، كابل، تاريخ نشر، ثور ١٣٩٣ هـ ش.
٤. وزارت عدليه، قانون مدنى، جريده رسمى شماره (٣٥٣)، مطبعه صنعتى احمد، كابل، ١٣٨٨ هـ ش.
٥. وزارت عدليه، قانون وكلاى مدافع افغانستان، جريده رسمى (٩٣٤)، مطبعه پرويز، كابل، قوس ١٣٨٥ هـ ش.
٦. وزارت عدليه، كود جزا، جريده رسمى (١٢٦٠)، مطبعه پرويز، كابل، ثور، ١٣٩٦ هـ ش، ماده (٦٤٣).

two cases: with apostasy Couple subtraction between couples without Divorce the face may take and when That two Child dhimmi wise marriage do Then Female Muslim be made And Husband refusal fight Should between Sean subtraction the face take.

Key words: Hanafs threefold imam, Hudud and Tazeerat, sub- issues and issues, jurisprudence and laws of Afghanistan

Discussion's summary

Research Present, Three Imams Differences Hanaf (Imam Abu Hanifa, Imam Abu Yusuf And Imam Muhammad mercy Allah) in About And Effect it At Rules Afghanistan Is, Purpose From About Punishment And punishments Moeen Is That as Right Allah On taxpayers Obligatory done Is That are From : Had adultery, ejaculation, apostasy, Theft, Wine And They are ruins. Awareness of this issue Necessity urgent Society We Is, Because We particle for direct object From Consciousness More At Section Religion Mann Particular About That Rights Allah are, Help and also To promise Rajah And agree on an evening today guide may slow The reason for choosing this issue: the importance of this issue is to solve people's questions and fulfill responsibility, and the purpose of this research is to raise awareness of the society on this issue. Before this research, there was no other comparative research with Afghan laws and this is the first comparative research under this title. This research was done in the form of a library and with a descriptive analytical method.

About Phrase From Penalties determination done are That From direction Rights Allah The Almighty Obligatory done are The three Hanaf Imams (Imam Abu Hanifah, Imam Abu Yusuf and Imam Muhammad, may God have mercy on him) have differed in many minor and minor issues of the limits, but the laws of Afghanistan have reflected some of those differences, for example, in the limit of adultery, with my research I found three cases of disagreement. Afghan laws have mentioned, including intercourse At Dober Female Punishment Taziri Yes, reluctantly Become Man To adultery And Fall limit adultery and marriage With Indecent And while Along Sean limit particle for direct object Fallen may turn In the limit of ejaculation four cases :Determination Lawyer until the From Rights Expelled defense do, with Ratio to give your love To One the person limit ejaculation Necessary not be imprisoned Accused To ejaculation next From Proof Reasons and permission Catch Sponsorship From the person Accused To ejaculation There are two cases of theft: one order Confession To Theft Cut particle for direct object Obligatory may turn and go the person Shroud rubber band, limit Theft is not In terms of ruins, two items: the face to commit murder bandits First execution Then crucified be and one order Confession To Haraba limit particle for direct object Obligatory may turn _ As for wine ,two things: buy And sale Materials don't bringer forbidden It is wasted to do Materials intoxicating And don't Bringer There is no guarantee . _ In terms of apostasy ,



Salam University

Faculty of Sharia and Law

Master Program in

Jurisprudence & Law



Islamic Emarat of Afghanistan

Ministry of Higher Education

DM of Academic Affairs

The difference between the three Imams of Hanaf (Imam Abu Hanifa, Imam Ayyusuf and Imam Muhammad, may God have mercy on her) on the limits and Its effect In the laws of Afghanistan

(Master`s Thesis)

Student: Abdul Matin “Azzam”

Instructor Supervisor: Teacher. Wazir Mohammad “Saidi”

Year ۲۰۲۲



Salam University
Faculty of Sharia and Law
Master Program in
Jurisprudence & Law



Islamic Emarat of Afghanistan
Ministry of Higher Education
DM of Academic Affairs

The difference between the three Imams of
Hanaf (Imam Abu Hanifa, Imam Ayyusuf and
Imam Muhammad, may God have mercy on
her) on the limits and its effect in the laws of
Afghanistan
(Master's Thesis)

Student: Abdul Matin "Azzam"

Instructor Supervisor: Teacher. Wazir Mohammad "Saidi"

Year ۲۰۲۲